



شعله جاوید



ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپائی و

پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد. (اساسنامه حزب - مصوب سومین کنگره سراسری)

[ویژه نامه، تقدیماتی "جنبش حرکت برای تغییر"]

شماره (۲۵) ۳۰ عقرب ۱۴۰۴ (۲۱ نوامبر ۲۰۲۵)

دوره پنجم

شماره (۲۵)

پیش گفتار

در دو سال گذشته، مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی میان حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان و جریان رویزیونیستی که بنام «جنبش حرکت برای تغییر»، سندی را تحت عنوان «سند وحدت با نیروهای انقلابی افغانستان» به امضاء «یاسرکارگر» رهبر این جنبش در شماره ویژه شان (هفته نامه تغییر) به تاریخ ۲ ثور ۱۴۰۲ به دست نشر سپرده بود، ما را وادار ساخت تا به نقد و بررسی همه جانبه این سند بپردازیم.

ما این سند را به چند بخش مجزا تقسیم نموده و بصورت بخش وار به دست نشر سپردیم طوری که بخش اول نقد به تاریخ ۱۵ سرطان ۱۴۰۲ در وبسایت ما نشر گردید و به تعقیب بخش دوم به تاریخ ۲۳ اسد ۱۴۰۲، بخش سوم به تاریخ ۲۴ عقرب ۱۴۰۲، بخش چهارم به تاریخ ۲۹ قوس ۱۴۰۲، بخش پنجم و ششم در ماه سرطان ۱۴۰۴ به دست نشر سپرده شد.

بخش پایانی (بخش هفتم) که اینک به دست نشر می سپاریم، پایان این مبحث ایدئولوژیک - سیاسی است. طرحی که توسط "رهبر" "جنبش حرکت برای تغییر" به میان کشیده شده، عقایدی را پیش می کشد که این عقاید شالوده یک گرایش کاملاً رویزیونیستی و بورژوائی را در افکار عامه و به خصوص افکار نسل جوان افغانستان دیکته می نماید. در حقیقت ما نه با مقالات بل که با یک مشی رویزیونیستی رو به رو هستیم. هر کس این مقالات را بخواند و درباره محتوای آن بیاندیشد، دقیقاً درک می کند که این مشی هیچ وجه مشترکی با کمونیسم (مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم) و حتی دموکراتیک نوین ندارد، بلکه با فرم مناسب تر یک مانیفیست رویزیونیستی - ریفرمیستی بیان گردیده است.

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان با اتکا بر اصول مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم، نقدهای مستند و روش مند خود را بر انحرافات رویزیونیستی متمرکز ساخت؛ انحرافات که عمدتاً در قالب سازش کاری با بورژوازی، چشم پوشی از خط مبارزه طبقاتی و نفی ضرورت انقلاب دموکراتیک نوین و جنگ خلق بروز یافته بود. در طول این دوره، مناظره ها، اسناد درون حزبی، بیانیه های علنی و کارزارهای آموزشی، تفاوت میان خط انقلابی و خط انحرافی را برای هواداران و توده ها روشن ساخت. رویزیونیست ها که در ابتدا با شعارهای ظاهراً «چپ» اما عملاً رفورمیستی وارد میدان شده بودند، در برابر تحلیل های علمی، نقدهای اصولی و تجربه عملی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، تدریجاً عقب نشستند و پایگاه اجتماعی خود را از دست دادند. در پایان این دوره دو ساله، برتری خط انقلابی به گونه ای آشکار تثبیت شد و رویزیونیست ها در سطح تئوریک و سیاسی به شکست کامل دچار گردیدند، شکستی که مشروعیت ادعاهای آنان را به طور جدی زیر سؤال برد و راه را برای تحکیم بیشتر خط مائونیستی هموار ساخت. آنها از مدت ها است که دیگر دست به نشر هفته نامه خود نزده اند و مبارزات شان درین عرصه و همچنان در چوکات «جنبش حرکت برای تغییر» به فروپاشی کامل مواجه شده است.

چون تعداد صفحات نقد اخیر زیاد بود، بدین ملحوظ هیات تحریر شعله جاوید تصمیم گرفت که شماره (۲۵) خود را بصورت ویژه به نقد اخیر «سند وحدت» اختصاص دهد.

پس از نشر این شماره، ما کوشش خواهیم کرد که از نقد شماره اول الی هفتم را طی یک جزوه منسجم، تدوین و به دست نشر بسپاریم.

هیات تحریر شعله جاوید

۳۰ عقرب ۱۴۰۴ خ. (۲۱ نوامبر ۲۰۲۵ م.)

دیدگاه "جنبش حرکت برای تغییر" در مورد زنان بخش هفتم (پایانی)



هرگاه به تاریخ نظر اندازیم به خوبی دیده می‌شود که زن نخستین موجود بشری بود که مزه اسیر بودن را چشید. از آغاز ستم زندگی سرنوشت زن و کارگران یکی بود. زن در جوامع طبقاتی در طول تاریخ، محکوم و تحت استثمار بوده و قوانین غیر عادلانه و غیر انسانی بالای آن تطبیق گردیده و می‌گردد.

مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها معتقد اند که زن اولین قربانی استثمار است و نخستین بیدادگری طبقات با ستم مرد بر زن هم‌زمانست. مارکس و انگلس در آثار متعدد خود ثابت نمودند که پایه بردگی زن علل اجتماعی و اقتصادی دارد و زیر دست بودن زن از روزی بوجود آمده است که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به میان آمد. این پیش آمد از یک سو، زن را وابسته به شوهر و پدر کرد و از سوی دیگر صحنه بر بردگی اجتماعی او گذاشت. زن برده، دهقان قابل خرید و فروش و بعدا پرولتر شد.

«برافتادن حق مادری، شکست جهانی - تاریخی جنس مونث بود. مرد فرمانروایی خانه را نیز بدست آورد، زن تنزل مقام یافت، برده شد، بنده شهوت مرد، و ابزاری صرف برای تولید فرزندان. زمانی که خانواده پدرسالاری پا به میدان می‌گذارد، زن اولین خدمت‌گار خانگی می‌گردد و شرکت آن در کار اجتماعی ممنوع می‌شود و فقط زمانی که صنعت بزرگ پا به عرصه وجود می‌گذارد درهای تولید را به روی زنان آن‌هم به روی زنان پرولتر دوباره باز می‌کند.» ((انگلس - منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت - صفحه ۸۵)

موضوع زن از نظر مائوئیستی جدا ناپذیر از مسئله اجتماعی به طور کلی است و حل آن بطور قاطع وابسته به تغییر انقلاب اجتماعی است. این جزئی است از مسئله انقلاب پرولتاریایی و نیرومندی دیکتاتوری پرولتاریایی و ساختمان جامعه نوین کمونیستی.

طبقات ستم‌گر، خانواده و جامعه را در دو قلمرو اقتصادی مجزا از یک‌دیگر نگه داشته‌اند. بورژوازی حسب منافع خویش زنان را بکار اجتماعی کشانده، این کار اجتماعی زنان بار اضافی است که بر دوش زنان گذاشته شده است و انجام این کار به هیچ‌وجه از مسئولیت کارخانگی زنان نکاسته و نمی‌کاهد، بل که بر ستم و استثمارشان افزوده است. تا وقتی که جامعه و خانواده در دو قلمرو اقتصادی مجزا باقی بماند، هیچ‌گاه زنان به عنوان فرد درجه اول و مساوی با مردان به حساب نیامده، بل که فرد درجه دوم تحت قیومیت مردان می‌باشد. برابری کامل اجتماعی زنان با مردان وقتی امکان پذیر است که کار زنان و مردان از یک‌نوع باشد. این امر زمانی

امکان پذیر است که خانواده و جامعه وارد یک قلمرو اقتصادی گردد. یعنی تولید مصرف، پرورش کودک و اخذ تصمیمات اقتصادی همه باید در یک قلمرو اجتماعی صورت گیرد.

با تجاوز اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا به افغانستان و اشغال این کشور، نیروهای متجاوز اشغال‌گر برای این که روی جنایات شان را به پوشانند، «شعار آزادی زنان از چنگال طالبان قرون وسطایی» را سر دادند. در همان زمان بودند کسانی که خود را زیر شعار «انقلاب» و «سوسیالیزم» پنهان نموده و در صف اشغال‌گران ایستادند و اشغال کشور را به فال نیک گرفته و درباره «آزادی زنان» سر و صدا راه انداخته تا به این طریق اشغال‌گران را حامی زنان جا بزنند.

بورژوازی کمپرادور - بروکرات در وابستگی تنگاتنگ به بورژوازی انحصاری در افغانستان بیش‌تر از پیش فعال گردید، و تار و پود بورژوازی بروکرات افغانستان به طور مطلق با بورژوازی انحصاری گره خورد. در چنین حالتی تعدادی بیش‌تری از زنانی که در شهرها و حومه‌های شهر زندگی می‌کردند به کار بیرون از خانه کشیده شدند.

رژیم دست‌نشانده همراه با باداران اشغال‌گرشان با باز نمودن دروازه‌های مکاتب به روی دختران و زمینه‌سازی برای کار برای توده زنان در شهرها، یک سری تبلیغات مداوم در اطراف

نمی‌رسند. باید زنان بدانند که آزادی واقعی شان از قید هر گونه ستم و استثمار فقط و فقط در جامعه کمونیستی ممکن است.

دیدگاه «جنبش حرکت برای تغییر» در مورد اصلاحات «حزب دموکراتیک خلق افغانستان»

کودتای ۷ ثور مستقیماً توسط سوسیال امپریالیست‌ها تدارک دیده شد و تحت رهبری مستشاران نظامی و شرکت قوت‌های جنگی و شبکه‌های مخابراتی روس‌ها پیش برده شد.

«حزب دموکراتیک خلق افغانستان» زیر نظر مستشاران روسی دست به یک سلسله اقدامات اصلاحی زد و چند فرمان اصلاحی را منتشر ساخت که از جمله فرمان شماره ششم، هفتم و هشتم، فرمان‌هایی که به ظاهر به نفع زنان و دهقانان بود، اما عملاً علاوه بر این که هیچ سودی برای زنان و دهقانان نداشت، بل که زنان را بیش‌تر در زنجیر شئونیسم جنسی پیچاند و دهقانان بیش‌تر از قبل به فئودالیزم متکی ساخت. «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» با خشونت سبانه نه تنها جنبش زنان، بل که دهقان و بقیه توده‌های ستم‌دیده را به طور وحشیانه سرکوب کرد و به گورهای دسته‌جمعی دفن نمود. تاریخ افغانستان چنین دوران سیاه فاشیستی را به خاطر ندارد. این حزب در وابستگی به سوسیال امپریالیسم «شوروی» مرتکب چنان جنایتی در افغانستان گردید که روی عبدالرحمان و نادر غدار را سفید نمود. با آن هم «جنبش حرکت برای تغییر» تلاش می‌ورزد تا این جنایت کاران را تبرئه نماید. بهتر خواهد بود که در این مورد بر دیدگاه «جنبش حرکت برای تغییر» نظری بیندازیم.

«حاکمیت احزاب خلق و پرچم به خصوص اصلاحات نورمحمد تره‌کی از دو جهت را باید به بررسی گرفت. باید پذیرفت که اصلاحات حاکمیت‌های احزاب خلق و پرچم^(۱) در مورد ستم بر زنان در طول تاریخ افغانستان، حتی در مقایسه با بیست سال حاکمیت تکنوکرات‌های^(۲) وابسته به امپریالیسم آمریکا بی‌مانند بوده است. باعث شکل‌گیری مقاومت‌های ارتجاعی پدر سالار علیه این اصلاحات شد. اما اصلاحات ارضی که ریشه در پایگاه طبقاتی فئودالی این دو حزب داشت در گذار به سمت سرمایه داری دولتی تکنوکرات، بود، باعث آن شد که از یک طرف دهقانان فقیر که هیچ امکانی برای مبارزه نداشتند، در مقابل فئودال‌ها قرار گیرند. دهقان که زمینی به او تعلق می‌گرفت ولی دیگر هیچ گونه وسایل تولید جز نیروی بازو نداشت، دشمن فئودال شده بود که تمام وسایل تولید در دست او متمرکز بود. طرح اصلاحات از بالا بدون اینکه دهقانان نسبت به منافع طبقاتی خود آگاهی کسب کنند و ارتباط آن را با انقلاب سوسیالیستی درک کنند، باعث واکنش در مقابل این اصلاحات و ترس از خدا که مالکیت را امر مقدس می‌داند، شد. حاکمیت‌های این دو حزب^(۳) بدون این که تحلیل علمی از طبقات دهقان و فئودال و مناسبات حاکم در روستاها داشته باشند، با یک دست دیدن همه و تقسیم بندی شدیداً مکانیکی این دو طبقه، نه تنها باعث سرکوب نیروهای انقلابی هر دو طبقه شدند که می‌توانستند، برای مبارزه انقلابی وحدت کنند، بل با طرح از بالا به پائین

مسأله زنان را آغاز نمودند. آن‌ها با این تبلیغات طوری وانمود می‌کردند که به زنان اهمیت اجتماعی قایل اند و آزادی را به ایشان اعطا نموده اند. ما در همان زمان این حيله و نیرنگ اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده و رسانه‌های مزدورشان را افشاء نموده و با صراحت اعلام داشتیم که به هیچ‌وجه اشغال‌گران و رژیم پوشالی شان قادر به اعطای آزادی - حتی به شکل بورژوازی آن - به زنان نیست، چه رسد به آزادی واقعی و قایل شدن اهمیت اجتماعی به زنان.

ما در همان زمان با صراحت اعلام نمودیم که صحبت از «آزادی زنان» یک دروغ و حيله‌ای بیش نیست. زیرا نیروهای اشغال‌گر بر خائن‌ترین، میهن فروش‌ترین و قرون وسطاترین نیروها متکی است و هر زمانی که منافعش تقاضا نماید از خیر همه شعارهایش می‌گذرد، همان طوری که در ظرف شش سال دور اول حاکمیت طالبان از خیر آن گذشت و با سکوت مهر تائید بر تمام جنایات طالبان زد.

امروز هم کسانی مانند «جنبش حرکت برای تغییر» که خود را زیر نام «کمونیسم نوین» و «انقلاب کمونیستی» پنهان نموده و می‌خواهند به شکلی از اشکال زنان را فریفته و به دنبال «دموکراسی» تحمیلی بورژوازی بکشانند. آن‌ها در تمامی مقالات شان از یک طرف تلاش می‌نمایند که به شکلی از اشکال رژیم‌های دست‌نشانده (از تره‌کی گرفته تا غنی) را با مقایسه با امارت اسلامی طالبان برائت دهند و از سوی دیگر هیچ راه حلی برای رهایی زنان نشان نمی‌دهند و به این طریق می‌خواهند به زنان ستم‌دیده این موضوع را دیکته کنند که امکان رسیدن به آزادی زنان از طریق «بهتر ساختن دموکراسی» بورژوازی ممکن است.

در چنین شرایطی وظیفه مائوئیست‌های کشور است که این دسیسه‌ها را افشا سازند و به تبلیغ و ترویج درباره آزادی واقعی زنان به پردازند. و به زنان این نکته را روشن سازند که به هیچ وجه فریب حيله و نیرنگ نیروهای وابسته به امپریالیسم را نخورند. و ذهن زنان مبارز کشور را در این مسیر راهنمایی کنند، تا زمانی که زنان به ایدئولوژی انقلابی مائوئیستی مسلح نشوند نمی‌توانند راه رهایی را از زیر بار ستم دریابند. زمانی که زنان مبارز به این نکته آگاهی حاصل نمودند و به این ایدئولوژی مسلح شدند، آن وقت درک می‌کنند که به یک انقلاب واقعی تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش نیاز است. در چنین حالتی است که زنان مبارز و انقلابی با بقیه نیروهای آگاه پرولتری و بقیه انقلابیون در یک صف واحد جهت مبارزه علیه سرنگونی قهری امارت اسلامی و حامیان امپریالیست شان قرار می‌گیرند.

ما باید به زنان این راه را نشان دهیم که در شرایط کنونی بدون سرنگونی قهری امارت اسلامی طالبان و استقرار جامعه دموکراتیک نوین و استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا و پیش‌رفت سریع آن به طرف سوسیالیسم، زنان به آزادی واقعی

از وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی و سیاسی منافع طبقات گوناگون را جستجو نمایند همواره قربانی سفیخانه فریب و خود فریبی خواهند شد.»

آیا واقعاً همان طوری که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و "جنبش حرکت برای تغییر" ادعا می نمایند، این حزب توانست که «زمینه سهم گیری در زندگی اجتماعی» برای زنان ایجاد نماید، و یا این که زنان از ترس تصاحب "مجانی" ملیشه های بدنام و ددمنش وابسته به رژیم درخانه های شان خود را زندانی نمودند و به چادر برقع روی آوردند؟ آیا این رژیم توانست که حق انتخاب آزاد زنان را برای ازدواج تحکیم نموده و مهریه را ملغی سازد و یا این که بر اصل خرید و فروش دختران مهر تائید را گذاشت؟ آیا واقعاً همان طوری که رویزیونیست های "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در برنامه عمل شان تذکار داده اند زنان به "اعضای کامل الحقوق" جامعه رسیدند و یا این که این رژیم مهر تائید بر شئونیزم مرد سالاری را زد؟

برای بررسی این مطلب باز هم سری به "برنامه عمل" حزب دموکراتیک خلق افغانستان می زنیم:

«تحولات انقلابی با محتوای اجتماعی اسلام و دعوت تاریخی آن به عدالت، برابری و ضدیت با استثمار فرد از فرد منافات ندارد» (درس های از برنامه عمل حزب دموکراتیک افغانستان - صفحه ۵۹)

"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بر حسب منافع بورژوا کمپرادور - بروکراتیک «تمامی حقوق و آزادی های روحانیون» را به رسمیت شناخته و این حقوق و آزادی ها را «تضمین، حفظ و حراست می کند». درس های از برنامه عمل - صفحه ۵۹

در صفحه ۶۰ برنامه عملش چنین می نویسد: «ترقی اجتماعی و ملی با اسلام منافات ندارد.»

مسائل فوق به خوبی اهداف زن ستیزانه "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را به نمایش می گذارد. این حزب به خوبی درک می نماید که دین حافظ منافع طبقات است. و ستم گری جنسی در بنیادهای فکری و عقیدتی تمامی نیروهای مرتجع و اسلامی نهفته است. از نظر اسلام زن "ملکیت" مرد است و مرد مالک وی. از نظر اسلام مردان حق هرگونه تصرف و تسلط به "ملکیت" خویش را دارند. در دیدگاه زن ستیزانه ارتجاعی اسلامی تنبیه و نفی فیزیکی زن امریست بدیهی و حق برسمیت شناختن شده مردان.

"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به خوبی می دانست که اسلام اساساً ایدئولوژی دوران حاکمیت برده داری است. فتوادلان نیز برحسب تامین منافع خویش دو دسته به آن چسبیدند، و آن را به رسمیت شناخته اند. نه تنها برده داران

باعث تقویت نیروی ارتجاعی علیه هر نوع مبارزه مترقی در روستاها شدند. مجاهدین که ماهیت بنیادگرایی دینی داشته در تلاش حفظ روابط پدرسالاری، از قبل متشکل شده بودند که این روابط توسط احزاب خلق و پرچم^(۴) سست شده بودند - در واکنش به دخالت و اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیزم شوروی و با حمایت امپریالیزم آمریکا تحت مبارزات ملی، پایه توده یی یافته و تبدیل به نیروی بزرگی شدند...» (هفته نامه تغییر - سند وحدت با نیروهای انقلابی افغانستان - صفحه سوم) تاکیدات از من است.

حال باید دید که آیا واقعاً همان طوری "جنبش حرکت برای تغییر" بیان می کند، «اصلاحات احزاب خلق و پرچم در مورد ستم بر زنان در طول تاریخ افغانستان... بی مانند بوده است» و یا این که یک اصلاحات زن ستیزانه و مرد سالارانه بوده است؟

"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بتاريخ هفتم اکتبر ۱۹۷۸ میلادی فرمان شماره هفتم را به منظور "تضمین حقوق برابر" زنان و مردان در "محدوده حقوق مدنی" صادر نمود، در این فرمان چنین می خوانیم: «هرگاه زن از خانه شوهر خارج شود و نخواهد دوباره بر گردد هیچ کس نمی تواند او را مجبور به برگشت به خانه شوهر سازد.» و به همین طریق در این فرمان "مهریه" زن "سه صد افغانی" تعیین شده بود.

«پیروزی انقلاب ثور برای نخستین بار در تاریخ کشور ما، امکانات و شرایط واقعی اشتراک فعال زنان در اعمار جامعه نوین را در زمینه سهم گیری در زندگی اجتماعی فراهم آورد. جلب زنان به حیات اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی اجازه می دهد تا روند تکامل اجتماعی بصورت قابل ملاحظه ای تسریع گردد و پایه های اجتماعی انقلاب و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان توسعه یابد. در عین زمان این امر به زنان افغانستان امکان می دهد تا به اعضای کامل الحقوق در حیات جامعه و در امر اداره امور مبدل گردد.» (درس های از برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان - صفحه ۶۵)

با شعار نمی توان ستم بر زن و بقیه ستم ها را از میان برد. و شعارها را نه تنها باید مورد قضاوت قرار داد، بل که باید دید کسانی که شعار محو ستم را سر می دهند از کدام طبقه نمایندگی می کنند. زیرا دیدگاه هر فرد و یا گروه انعکاس کننده دیدگاه و نظرات همان طبقه است و نمی تواند خارج از آن باشد. هر گاه در این مورد عمیقاً توجه نشود، هیچ گاه قادر به درک ماهیت طبقاتی آن نخواهیم شد، و هیچ گاه نمی توان مواضع درست و اصولی را از مواضع غلط و نادرست تفکیک نمود. بقول لنین «هرگاه افراد فرا نگیرند که در پشت هر یک

*** یادآوری ***

- ۱ - در متن سند دومی حزب وطن (خلق و پرچم) است
- ۲ - در متن سند دومی حاکمیت تکنوکرات ها و مجاهدین گفته شده است
- ۳ - در متن سند دومی سطوح رهبری دوشاخه حزب وطن بیان گردیده است
- ۴ - در متن سند دومی دوشاخه حزب وطن بیان شده است

"تساوی حقوق زنان با مردان" و از بین بردن "استثمار فرد از فرد" خواست تا منافع بورژوا بروکرات وابسته به روس را پنهان نماید.

رژیم فاشیستی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" با این فرمان که «هرگاه زن از خانه شوهر خارج شود و نخواهد دوباره برگردد هیچ کس نمی‌تواند او را مجبور به برگشت به خانه شوهر سازد.» هیچ گره از مشکلات زنان را باز نکرد، بل که ستم بر زن را چند برابر ساخت و صف فاحشه‌گری را طولانی‌تر نمود.

دخترانی که تن به ازدواج اجباری ندادند و یا زنانی که زندگی دشوار خانوادگی داشتند با تصویب این فرمان فکر کردند که می‌توانند آزادانه و مطابق میل خود زندگی خود را سر و سامان دهند. با مخالفت با شوهر از خانه برآمدند و به دولت مراجعه نمودند و حاضر نشدند که به خانه شوهر بر گردند بعد از این اقدام نه به خانه شوهر جا داشتند و نه به خانه پدر. زیرا در فرهنگ فیودالی رفتن زن به محاکم دولتی آبرو و غیرت مردان (پدر و شوهر) را زیر سوال می‌برد و لکه ننگی بر دامن شان به حساب می‌آمد. بناءً زنان ناچار بودند که در خانه‌های "امنی" که دولت ایجاد کرده بود، روی آورند. آن‌ها در این "خانه‌های امن" به بدترین شکل مورد تجاوز قلدر منشانه طبقه حاکمه قرار گرفتند و بعد از این خانه‌ها بیرون شدند چاره نداشتند جز این که به فاحشه خانه‌ها پناه ببرند. شاید بیان این مطلب برای نویسندگان "جنبش حرکت برای تغییر" خوش آیند نباشد، و آن دروغ و جعل قلم داد نمایند. برای این که دیگر جایی برای این بحث‌ها باقی نماند، عیاشی فحاشی این باند را از قول اعضای برجسته "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بیان می‌نمایم:

«بعضی از رجال برجسته رژیم با داشتن معشوقه‌ها و مترس‌های قشنگ کوس بد نامی را بنام رژیم خویش می‌کوبیدند و فارغ البال بدون اندیشه به "عیاشی و فحاشی" می‌پرداختند» (جنرال عظیمی - اردو و سیاست صفحه ۱۷۴)

«محبوسین که از بلاک اول به بلاک دوم تغییر، تبدیل و انتقال می‌شدند این آوازه را با خود آورده بودند که سیدعبدالله با گروپ محافل شب نشینی هم پیک و پیاله اش حینی که مست شراب می‌نوشیدند، زن‌ها و دختران مقبول را در نیمه‌های شب به عناوین مختلف بنام باز پرسى به دفتر خود می‌خواستند و مدت‌ها بعد با موهای پریشان و ژولیده دوباره به منزل سوم آورده می‌شدند بعضی‌ها چشم دید خود را چنین توضیح می‌کردند که از موها و چهره پریشان زنان معلوم می‌شد که به جبر و اکراه علیه شان در نیمه شب تجاوزات جنسی صورت می‌گرفت، مدت‌ها بعد یکی دو تن از زنان بنام مریض داخل بستر شفاخانه محبس گردیده سقط جنین نموده اند.» (جنرال عمری زی - شب‌های کابل - صفحه ۱۱۴)

«یکی از اقدامات غیر اخلاقی رژیم، دستگیری و زندانی کردن شماری از اعضای رهبری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، اعضای خانواده و هم سران شخصیت‌های سیاسی زندان بود.» (کشمند - یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی - صفحه ۴۶۷)

و فتودالان بر مبنای منافع خویش از این ایدئولوژی استفاده نمودند، بل که بورژوازی و امپریالیزم نیز دین را بخاطر حفظ منافع خود برگزیده و آن را تقویت نموده و می‌نماید. اسلام در طول دوران تاریخی خود ایدئولوژی طبقات حاکمه بوده و در خدمت منافع این طبقه بکار گرفته شده است. به همین ترتیب زن ستیزی ایدئولوژی نیروهای مرتجع استثمارگر طبقات حاکمه بوده و هست.

زن زمانی عضو کامل الحقوق جامعه محسوب می‌گردد که به آزادی کامل اقتصادی برسد. آزادی زن با آزادی کامل جامعه انسانی از قید استثمار و ستم و نظام جهانی امپریالیستی و رژیم تحت حمایت آن بستگی دارد. ازین رو زنان برای بدست آوردن حقوق کامل مساوی خویش با مردان، باید شانه به شانه سایر زحمت‌کشان برای از بین بردن بنیاد این نابرابرها که همانا ناشی از سلطه طبقاتی و تمایز طبقاتی می‌باشد، مبارزه نمایند و تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش آهنگش برای برانداختن قهری این سلطه جداً به پیش گام بردارند.

کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ خورشیدی همه اقشار و طبقات جامعه اعم از زنان و مردان را به درون تلاطمات سیاسی و جنگ کشاند. "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تحت رهبری سوسیال امپریالیزم "سازمان دموکراتیک زنان" را در شهرهای تحت حاکمیت خویش وسعت داد، و یک تعداد از زنان را به موقعیت‌های بلند دولتی، امور نظامی (اردو - پولیس) بالا کشید.

وسعت بخشیدن به "سازمان دموکراتیک زنان" به معنی از بین بردن ستم بر زن نیست، زیرا امروز بورژوازی به اشکال گوناگون سازماندهی زنان به خاطر حفظ منافع و استثمار هرچه بیش‌تر زنان پرداخته است. در این مورد نمی‌خواهم که کدام کشور دیگری را مثال بزنم، بل که افغانستان را بعد از اشغال آن توسط اشغال‌گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم امریکا در نظر می‌گیریم، امپریالیست‌های اشغال‌گر به خاطر حفظ منافع خویش و تحکیم رژیم دست نشانده، زنان را به موقعیت‌های بلند دولتی کشانده، وزارت امور زنان را ایجاد نمودند، و در هر ولایت علاوه بر ریاست امور زنان، "شورای زنان" را نیز ایجاد کرد. و در پهلوی این‌ها "شورای زنان تجارت پیشه" را نیز ایجاد نمود. و مانند رژیم دست‌نشانده سوسیال امپریالیزم، زنان را به امور نظامی (اردو - پولیس) نیز بالا کشید. این عمل اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده شان بدان معنی نبود که آن‌ها خواهان آزادی زنان بودند. بل که پرده ساتری برای روپوشی اشغال‌گری و استثمار بیش از حدشان بود. مسئله تعیین کننده در بحث‌ها پیرامون آزادی و عدم آزادی زنان آن است که قبلاً معین شود قدرت سیاسی بدست کدام طبقه است.

آیا سازماندهی زنان توسط طبقه حاکمه ارتجاعی برای تشدید استثمار و استفاده از نیروی کار ارزان‌تر زنان است و یا این که برای آزاد کردن آن‌ها از قید بندگی و کمک نمودن به شرکت کامل آن‌ها از قید بندگی و سیستم مرد سالاری؟

بطور واضح و روشن تثبیت گردید که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در پشت کلمات "عدالت اجتماعی" و "برابری"،



گرفته بود. زیرا آن‌ها اصلاً خواهان آن نبودند که زنان از لحاظ اقتصادی متکی به خود باشند، و از زیر سلطه اقتصادی مردان بیرون گردند. به کارخانگی خویش ادامه دهند.

طبقات حاکمه ارتجاعی همیشه کوشیده اند، تا برای استثمار بیش‌تر زنان در محدوده "قانون مدنی"، برابری ظاهری را درج قانون نمایند. بقول لنین: «**نهضت کارگری زن نمی‌تواند خود را تنها با برابری ظاهری خوشنود سازد این نهضت وظیفه اساسی خود را مبارزه برای برابری اقتصادی و اجتماعی زن قرار داده است.**»

با صراحت می‌گوئیم که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" هیچ اعتقادی به برابری اقتصادی زن و مرد نداشت، و به هیچ وجه خواهان آن نبود که زنان از لحاظ اقتصادی روی پای خود بایستند. پس شعار این حزب در مورد این که زن باید "اعضای کامل الحقوق" جامعه باشد و شعار "جنبش حرکت برای تغییر" که «اصلاحات حاکمیت احزاب خلق و پرچم در مورد ستم بر زن در طول تاریخ افغانستان بی‌مانند بوده است» یک عوام‌فریبی بیش نیست.

"جنبش حرکت برای تغییر" معتقد است که اصلاحات "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، «باعث شکل‌گیری مقاومت‌های ارتجاعی پدر سالار علیه این اصلاحات شد.» باید با صراحت گفت که دیدگاه "جنبش حرکت برای تغییر" از بررسی ظواهر اشیا و پدیده‌ها فراتر نمی‌رود. "جنبش حرکت برای تغییر" معتقد است که اصلاحات "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، «باعث شکل‌گیری مقاومت‌های ارتجاعی پدر سالار علیه این اصلاحات شد.» هدفی جز این که بخواهد روی جنایات "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را به پوشاندن و عمل جنایت کارانه این حزب را مترقی جلوه‌گر سازد، ندارد.

رژیم منحوس فاشیستی کودتای ۷ ثور علاوه بر جنایات و دد منشی‌های بی‌شمار، به عیاشی و فحاشی غرق شده بود، دامنه این عیاشی آن‌قدر وسیع گردیده بود که حتی اعضای بلند پایه رژیم نمی‌توانست از آن چشم‌پوشی نماید. حال بگذار که "جنبش حرکت برای تغییر" داد و فریاد راه اندازد که «باید پذیرفت که اصلاحات حاکمیت‌های احزاب خلق و پرچم در مورد ستم بر زنان در طول تاریخ افغانستان، حتی در مقایسه با بیست سال حاکمیت تکنوکرات‌های وابسته به امپریالیزم آمریکا بی‌مانند بوده است.»

کسانی که زنان محبوس را وسیله عیاشی و فحاشی قرار دهد و «معشوقه‌ها و مترس‌های قشنگ» برای عیاشی و فحاشی داشته باشند، هرگز نمی‌تواند کوچک‌ترین گامی در جهت رهایی زنان از قید ستم بردارد. هرچند که "جنبش حرکت برای تغییر" بخواهد سفید نمائی نماید و برای برائت دادن "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تلاش نماید، نمی‌تواند این حقایق را به پوشاند. زیرا این مسایل مثل آفتاب روشن است. مگر "جنبش حرکت برای تغییر" حادثه تظاهرات دختران مکاتب که به خاطر رهایی ۲۰۰ محصل زندانی که به کشته شدن ناهید و کشته شدن چندین تن دیگر دختران و هم چنین زندانی تعداد زیادی از دختران انجامید به یاد ندارند؟ این هم نمونه دیگری از «بی سابقه بودن اصلاحات حاکمیت احزاب خلق و پرچم.»

"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" که سنگ دفاع از زنان را به سینه می‌زد و ظاهراً فرمان‌گذاری برای "آزادی زنان" را طرح نمود. اما با گذشت زمان و هر قدر که از عمر ننگین این رژیم پوشالی گذشت به همان اندازه خود ستمی بیش‌تری را بر زنان تحمیل نمود. قتل، آزار و اذیت و تجاوزات بر زنان ابعاد گسترده‌تری را بخود گرفت و عملاً زنان را به ملک مطلق مردان تبدیل نمود. این عمل تا آن جایی پیش رفت که مامورین دولتی زن و دختران مکاتب مجبور به پوشیدن چادر برقع شدند، تا از نظر جنایت‌کاران مخفی بمانند و مورد آزار و اذیت شان قرار نگیرند. حتی پوشیدن چادر برقع برای مامورین دولتی و معلمین زن و دختران مکاتب که در زمان حاکمیت خلق و پرچم مروج شده تا زمان حاکمیت شاه شجاع سوم (کرزی) و حتی تا چندین سال حاکمیت رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران مروج بود.

ستم برزن کهنه‌ترین و ریشه‌دارترین ستم‌هاست و علیرغم تمام تغییر و تحولات جامعه طبقاتی به درجات و اشکال مختلف به موجودیت خود ادامه داده. این ستم یکی از ارکان قدرت تمام ساختارهای اقتصادی و دولت‌های ستم‌گر است. وضعیت کلی یک جامعه را می‌توان از روی موقعیت زنان تشخیص داد. نه از روی شعارهای کذایی و میان‌تهی.

فرمان شماره هشتم "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" مهم‌ترین فرمان مربوط به اصلاحات ار ضی بود. در این فرمان هم شئونیزم مرد سالارانه رژیم به خوبی هویدا است. این فرمان فقط یک فرمان مردانه و شئونیستی بود. زیرا این فرمان حق مالکیت بر زمین را برای مردان خانواده تثبیت نموده بود، و توزیع زمین برای زنان اصلاً در نظر گرفته نشده بود. این کار رژیم فاشیستی از عدم آگاهی نه، بل که آگاهانه صورت

در سال ۱۹۵۵ خروشچف و بولگانین در راه باز گشت از هند به افغانستان سفر نمودند. در این مسافرت، خروشچف داود را فرد مناسبی برای پیش برد اهدافش در منطقه و به خصوص رسیدن به آب های بحر هند یافت. خروشچف حین دید و باز دید با داودخان قرار داد یک قرضه صد میلیون دالری را بست. این قرضه پلان پنج ساله اول را عملی کرد، این طرح شامل دو دستگاه تولید برق آبی، یک جاده اصلی از مرز شوروی تا کابل و یک میدان هوایی جدید در بگرام و تسهیلات بندری در قزل قلعه در ساحل دریای آمو بود. وقتی که در مارچ ۱۹۵۶ برنامه پنج ساله اعلام شد کارشناسان و مستشاران روسی مسئولیت اجرای این طرح را (که به ناکامی رسید) به عهده داشتند.

برنامه تعلیمات نظامی از سال ۱۹۰۰ میلادی تحت نظر خارجی ها انجام می شد. ابتدا ترک ها، بعد آلمان ها و پس از آن امریکایی ها عهده دار تعلیمات نظامی در افغانستان بودند. در سال ۱۹۶۱ میلادی برنامه های تعلیمات نظامی روس ها و چک ها شروع شد و در عرض ده سال تمام رشته ها و پیوندهای نظامی کشورهای غربی قطع گردید. همین کار را هم اشغال گران امریکایی بعد از اشغال افغانستان انجام دادند. آن ها لیسه حربیه و حربی پوهنتون را که مطابق به سیستم آموزشی " شوروی ها " بود ملغی نموده و تعداد زیادی از افسران نظامی سابق را که طبق آن سیستم آموزشی تربیه شده بودند DDR و خانه نشین کردند و به جای آن ها پولیس و اردوی پوشالی را تحت نظر خویش تربیه نمودند و به این ترتیب تمام رشته ها و پیوندهای نظامی روس ها را قطع نمودند

در زمان صدارت داودخان پلان گذاری اقتصادی دولتی برای تقویت سکتور دولتی به وجود آمد و کنترل تمامی رشته های اقتصادی کشور را دولت در دست خود گرفت. این سیاست اقتصادی توسط سوسیال امپریالیست ها دیکته می شد.

دولت امریکا در رقابت با " شوروی " مقدار قرضه های خود را در ساحات زراعت، تعلیم و تربیه، سربازی بالا برده و حتی حاضر به دادن قرضه های بدون ربح شد. در سال ۱۹۵۶ قرضه مجموعی ۱۵۰,۳۵۳ میلیون دالر برای تمویل اولین پلان پنج ساله تادیه کرد که ۸۳,۶۶۴ میلیون دالر آن قرضه بدون ربح بود. در جریان پلان پنج ساله دوم مجموعاً قروض امریکا ۸۲,۲۰ میلیون دالر بود که ۱۰,۸۰ میلیون آن با ربح و ۷۱,۴۰ میلیون دالر آن بدون ربح بود.

رقابت بین سوسیال امپریالیست ها و امپریالیست های غربی بحران را بیش از پیش در داخل افغانستان دامن زد و وضع اقتصادی و مالی مردم بهم خورده و فقر و فاقه روز به روز بیش تر گردید.

دوره صدارت داودخانی که هم زمان با سرکوب قهری خونین بعد از دوره هفتم شورا آغاز گردیده بود، طبقه حاکمه با سوسیال امپریالیسم نو خاسته شوروی عمیقاً در پیوند قرار گرفته بود، سرمایه کمپرادوری - بروکراتیک وابسته به آن در افغانستان قویاً به جریان افتاد و به سرعت در تار و پود اقتصاد کشور ریشه دواند.

با صراحت می گوئیم که جنگ مقاومت علیه رژیم جنایت کار " خلقی " نه به خاطر اصلاحات این رژیم، بل که در اثر رقابت بین امپریالیسم غرب به رهبری امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی که از سال ۱۹۵۵ میلادی شروع شده بود شکل گرفت. برای اثبات این مدعا ناچاریم که این رقابت را به طور مختصر بیان نمائیم:-

بعد از این که رویونیسم بر حزب و دولت شوروی مسلط گردید، رقابت میان امپریالیسم غرب و سوسیال امپریالیسم " شوروی " بر سر تقسیم جهان شروع گردید. در این زمان امپریالیسم امریکا در مقابل حریف نوحاسته اش " سوسیال امپریالیسم شوروی " در افغانستان قرار گرفت.

خاندان طلایی که از سال های متمادی نوکران حلقه به گوش امپریالیست های انگلیس بودند، افغانستان را به پایگاه فعالیت های ضد انقلابی تبدیل نموده و با وجود اعلام سیاست " بی طرفی " درخفا یکبار دیگر وفاداری خود را به بادران انگلیسی و امریکایی خویش اعلام نمودند. بادران نشان این وفاداری را بی پاسخ نگذاشته اولین پروژه انکشافی را که ساختمان وادی هلمند بود به دولت افغانستان پیش نهاد کردند و مبلغ ۲۱ میلیون دالر برای ساختمان این پروژه داده شد. ربح این قرضه سه و نیم فیصد و معیاد تادیه آن هیجده سال بود. سامان و لوازم و متخصصین این پروژه برحسب قرارداد باید از امریکا تهیه می شد. این خصیصه ذاتی امپریالیسم است که از یک گاو باید دو پوست بکند. اول اینکه قرضه را به ربح می دهد، دوم اینکه کشور مقروض باید تمام آلات و اسباب را از کشور قرض دهنده خریداری نموده و با معاش هنگفت متخصصین را از آن کشور استخدام نماید که نصف پول واپس به آن کشور برگشت می کند. بعد از قدرت گیری دارودسته رویونیست های خروشچفی در شوروی، افغانستان میدان تاخت و تاز رقابت های امپریالیست های غربی و سوسیال امپریالیست های نوحاسته قرار گرفت.

زمانی که داود به صدارت رسید از امریکا درخواست خرید اسلحه را نمود، دولت امریکا پذیرش این تقاضا را به پیش شرط " شمول افغانستان به پیمان سنتو " مبتنی ساخت. از آن جائی که سوسیال امپریالیسم رویای رسیدن به آب های بحر هند را داشت، پا پیش گذاشت و وعده فروش هر نوع سلاح را به داود دادند. دادن وعده فروش اسلحه به افغانستان زمینه ساز تمایل دولت وقت افغانستان به سوسیال امپریالیسم گردید، و حکومت وقت وعده هر نوع هم کاری برای تامین منافع سوسیال امپریالیسم " شوروی " در بحر هند را داد. در چند سال صدارت داودخان روابط تجاری شوروی و افغانستان به صورت چشم گیری گسترش یافت و راه ترانزیتی بین افغانستان و " شوروی " باز شد، و کمک های " شوروی " به افغانستان آغاز گردید، در جنوری ۱۹۵۴ شوروی قرضه ای به مبلغ سه و نیم میلیون دالر برای ساختن دو سیلو به افغانستان پرداخت نمود.

در سال ۱۹۵۶ میلادی اولین پیمان فروش اسلحه به ارزش ۲۵ میلیون دالر بین افغانستان و " شوروی " بسته شد. در این پیمان کشور " شوروی " و متحدین اش یعنی چکسلواکیه، آلمان شرقی، پولند و مجارستان نیز شرکت داشتند.



به نوبه خود به تظاهرات بپردازند. (آنتونی هی من - افغانستان زیر سلطه شوروی - صفحه ۸۸)

زمانی که امپریالیست‌های غربی متوجه شدند که سوسیال امپریالیزم "شوروی" دست بالا را در افغانستان دارند، برای کوتاه ساختن دست سوسیال امپریالیزم از افغانستان به فکر تغییر رژیم افتادند. در اخیر سلطنت ظاهر شاه طرح کودتا به رهبری میوندوال را ریختند. چون سوسیال امپریالیست‌ها در تمامی شئون زندگی اقتصادی - سیاسی و نظامی رخنه نموده بود، لذا کودتای امپریالیست‌ها به رهبری میوند وال ناکام شد و میوند وال اعدام گردید. سوسیال امپریالیست‌ها که دست بالا داشتند برای عقب راندن رقیب خود (امپریالیزم غرب) با هم کاری "خلقی" - پرچمی‌ها سلطنت ظاهر شاه را در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی سرنگون نموده و داودخان را به قدرت رساند.

بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی امپریالیزم امریکا برای این که رقبش را به چالش بکشد و نگذارد که این لقمه به آسانی از گلویش پائین رود، به فکر تجهیز و بسیج بنیادگرایان اسلامی - که در زمان سلطنت ظاهر شاه به پاکستان پناهنده شده بودند - به کمک دولت پاکستان شد. این وضعیت شرایطی مناسبی برای دولت وقت ذوالفقار علی بوتو بود که از این طریق دولت افغانستان را زیر فشار قرار دهد.

امپریالیزم آمریکا موفق گردید که از طریق دولت پاکستان به تجدید سازمان دهی بنیادگرایان اسلامی تحت رهبری ربانی و گلبدین به پردازد، و آن‌ها را با سلاح و پول مجهز نموده و در سال ۱۳۵۴ خورشیدی آن‌ها را به داخل افغانستان به فرستد.

گروپ‌های مسلح بنیادگرا علاوه بر این که پاسگاه‌های پولیس را در پکتیا، ننگرهار و بدخشان مورد حمله قرار دادند، سعی داشتند تا مردمان پنجشیر را نیز به شورش وادارند. اما این آرزو بر آورده نشد و داود موفق شد که به حملات بنیادگرایان پاسخ مناسب دهد و قیام‌شان را به شکست مواجه سازد. تعدادی از بنیادگرایان کشته و زخمی شدند و بقیه متواری گردیده دوباره به پاکستان پناه بردند.

استحکام و گسترش پایه‌های بورژوازی کمپرادور بروکرات وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" و وابسته شدن هیئت حاکمه افغانستان به تزارهای نوین که پیدایش نهادهای فرهنگی و سیاسی وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" را به دنبال آورد، ارتش افغانستان را کاملاً در کنترل سوسیال امپریالیزم "شوروی" قرار داد، این وضعیت زمینه‌های مساعدی برای تطبیق سیاست‌های توسعه طلبانه کرملین در افغانستان را بوجود آورد. این وضعیت باعث کشمکش میان جناح‌های وابسته به امپریالیزم غرب و سوسیال امپریالیزم "شوروی" گردید، هیأت حاکمه خواهان برقراری موازنه نسبی موقتی میان نفوذ و سلطه سوسیال امپریالیست‌های شوروی و امپریالیست‌های غربی گردیدند. تشدید این کشمکش در درون دولت منجر به کنار گذاشتن داود خان از صحنه قدرت سیاسی کشور گردید و دوره ده ساله "دموکراسی قلابی" ظاهر خانی آغاز گردید. گرچه در این دوره با وجودی که گرایش دربار بطرف غرب بیش‌تر شد، اما سوسیال امپریالیزم شوروی هم‌چنان بزرگ‌ترین طرف معاملات اقتصادی و نزدیک‌ترین "دوست سیاسی" رژیم ظاهر شاهی باقی ماند.

داودخان بعد از برقراری روابط دوستانه (در دوره صدارت خود) با سوسیال امپریالیزم "شوروی" تهرکی و کارمل را به سفارت روسیه در کابل معرفی نمود و در این مدت تمام برنامه‌های رویزیونیستی توسط سفیر روس به این دوتن دیکته گردید. بعد از اعلان دموکراسی کذایی ظاهرخان در سال ۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۴ میلادی) سوسیال امپریالیست‌ها و خائنین بومی شان موفق به ایجاد "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" گردیدند.

بذرهایی که در دوره هفتم شورا و بعد از آن افشانه شده بود، در سال ۱۳۴۴ خورشیدی (۱۹۶۵ میلادی) در وجود سازمان جوانان مترقی جوانه زد و در سال ۱۳۴۷ خورشیدی (۱۹۶۸ میلادی) جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) تحت رهبری سازمان جوانان مترقی به مثابه پیش‌روترین و در عین حال گسترده‌ترین جنبش ضد ارتجاع، امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم در کشور قد بر افراشت.

عکس العمل ارتجاع فتودالی در قبال این اوضاع، بصورت جنبش ارتجاعی مذهبی - سیاسی که از حمایت محافظه کاران دربار و با پشتیبانی علنی ارتجاع منطقه و عرب و امپریالیزم غرب بر خوردار بود، تبارز نمود. این جریان اسلامی بنیادگرا از اوایل سال ۱۹۶۵ میلادی در پوهنتون کابل به نام "جوانان مسلمان" عرض اندام نمود، این جریان سیاسی، زیر لوای مذهب تفاوت بسیاری با اسلام سنتی داشت. مرکز این جریان سیاسی، پوهنځی شرعیات بود و از لحاظ نظریاتی از مودودی پاکستانی و سید قطب و محمد قطب مصری الهام می‌گرفتند. این جریان سیاسی - مذهبی با افکار و عقاید فتودالی در همان زمان خواهان بسته شدن مکاتب زنانه بود و با زنانی که به مکاتب می‌رفتند رفتار غیر انسانی داشتند. «پاره ای اعمال زشت از قبیل پاشیدن اسید بوسیله ملایان (عمال حکومتی) بالای زنان که ملبس به لباس مدرن بودند، نیز انجام شد. پاشیدن اسید موجب شد که زنان هم

سوسیال امپریالیزم در اسد ۱۳۵۳ خورشیدی (جولای ۱۹۷۴ میلادی) یک قرضه ۴۲۸ میلیون دالری به افغانستان داد. هم چنین تعداد مستشاران خود را در بخش های معادن، گاز طبیعی و وزارت پلان افزایش داد. در ۱۳۵۴ خورشیدی (سال ۱۹۷۵ میلادی) پادگورنی به افغانستان آمد که با استقبال گرم دولت داود مواجه شد. این وضعیت باعث گردید که امپریالیزم امریکا و هم پیمانانش سرمایه گذاری بیش تری در افغانستان بنمایند.

چنانچه ایران در اکتوبر ۱۹۷۴ (میزان ۱۳۵۳) به دولت افغانستان تعهد نمود که دو میلیارد دالر برای اعمار شبکه راه آهن از غرب به شرق و صنایع مادر در افغانستان پرداخت نماید و یک کمپانی نفتی فرانسوی اجازه اکتشاف نفت در یک ساحه بیست هزار کیلومتری صفحات جنوب افغانستان را بدست آورد. تا این زمان فقط شوروی ها امتیاز چنین طرح هایی را نصیب خود کرده بودند.

در سال ۱۳۵۴ خورشیدی (۱۹۷۴ میلادی) داود تمام روزنامه های غیر دولتی را که تعداد آن ها به نژده روزنامه می رسید، تعطیل نمود، این سانسور روزنامه ها بی اعتمادی مردم را نسبت به رژیم بیش تر ساخت و نارضایتی را دامن زد.

در اپریل سال ۱۹۷۵ میلادی (ثور ۱۳۵۳ خورشیدی) داود از ایران دیدن کرد و تأیید دوباره کمک دو میلیارد دالری ایران را بدست آورد. در آن زمان ایران سخت تلاش می کرد تا مانع هم کاری داود با شوروی ها شود. این کشمکش ها و رقابت ها میان امپریالیزم غرب و سوسیال امپریالیزم "شوروی" و اقمارشان رژیم داود را مانند اواخر رژیم شاهی با بحران روبرو نمود. همان طوری که در سال های ۱۹۷۱-۱۹۷۲ میلادی سرازیر شدن اموال تجارتی دول امپریالیستی علاوه بر این که تخریب صنایع دستی را به همراه داشت، صنایع و فابریکات ملی را نیز تخریب نمود. سقوط فابریکه گوگرد سازی، چینی سازی و حتی ذخیره شدن مقدار زیادی از تکه های نساجی گلبهار، مثال های زنده است که توسط تولیدات کشورهای امپریالیستی از بین رفتند. به همان قسم داود از هرسو تحت فشارهای زیاد اقتصادی و نظامی وابستگان بومی امپریالیزم غرب قرار گرفت، چنانچه تجارت وابسته به امپریالیزم غرب به مدت شش ماه اعتصاب نموده و تمام اموال شان را از گمرکات بیرون نکردند که این اقدام دولت داود را در تنگنا قرارداد و حتی در این مدت نتوانست که حقوق کارمندان را پرداخت نماید. روز بروز وضعیت وخیم تر می شد و رکود اقتصادی بیش تری را به وجود می آورد. در نتیجه بیکاری شدید به وجود آمد و موجبات نارضایتی بیش تر مردم فراهم گردید. این وضعیت موجب آن شد که داود بالای سیاست های خارجی و داخلی اش تجدید نظر نماید. او در اولین اقدامش چند نفر از اعضای حزب "دموکراتیک خلق افغانستان" را، به عنوان سفیر از کابینه اش کنار زد.

در سال ۱۳۵۵ خورشیدی (۱۹۷۶ میلادی) داود دست دوستی به پاکستان دراز گرد و به آن کشور سفر نمود، ضیاء الحق بعد از گرفتن قدرت در میزان سال ۱۳۵۶ خورشیدی به افغانستان آمد و داود در حمل ۱۳۵۷ به اسلام آباد سفر نمود.

در سال ۱۳۵۶ داود به پنج کشور (کویت، یوگوسلاویا، پاکستان، لیبیا و هندوستان). هم چنین به کشورهای ایران، عربستان، کویت نیز سفر نمود و قرار دادهای با این کشورها امضاء نمود. یکی از جمله این قرار دادهای تقسیم آب هیرمند با ایران و ورود کارگران افغانستانی به ایران بود. این حرکات داود برای روس ها خوش آیند نبود. بناء دست اندر کار شد و در قدم اول مزدورانش (خلقی و پرچمی ها) را به وحدت رساند. و طرح کودتای ننگین هفت ثور ریخته شد. بعد از کودتای فاشیستی هفت ثور ۱۳۵۷ خورشیدی سوسیال امپریالیزم تمام شاهرگ های اقتصادی، سیاسی و نظامی افغانستان را در دست گرفت.

« رژیم فاشیستی کودتاجیان "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در ظرف کم تر از دو ماه در حدود ۱۳ قرار داد با سوسیال امپریالیزم "شوروی" به امضاء می رساند.

امپریالیزم امریکا در همان شب کودتای هفت ثور صبغت الله مجددی که در مدینه بود، به پاکستان فرستاد، تا به سازماندهی مجدد بنیادگرایان اسلامی بپردازد. امپریالیزم امریکا برای پیش برد این اهداف زمینه کمک های مالی وافر عربستان سعودی و امپریالیست های غربی با هم کاری رژیم پاکستان و بخصوص ISI را فراهم نمود.

امپریالیزم امریکا، عربستان سعودی و سازمان جاسوسی پاکستان به تجدید سازمانی بنیادگرایان اسلامی پرداختند، تمامی بنیادگرایان را در جواز سال ۱۳۵۷ خورشیدی زیر نام «جبهه نجات ملی» تحت رهبری صبغت الله مجددی متحد ساختند. این اتحاد زیر نظر I.S.I انجام گرفت. این اتحاد که جبری بوجود آمده بود به زودی از هم فرو پاشید گلبدین فرد اول مورد اعتماد سیا و I.S.I و ربانی فرد درجه دوم مورد اعتماد این سازمان ها بودند. زیرا این دو معتقد بودند باید جنگ های چریکی تا آن طرف رودخانه آمو پیش رود، چیزی که امریکا خواهان آن بود.

امپریالیزم امریکا که هدفش جز رویا درهم شکستن سوسیال امپریالیزم روسیه چیز دیگری نبود با دولت پاکستان و سازمان امنیت آن کشور احزاب جهادی افغانستان را سازماندهی و کمک نمود و ارتشی از اسلام گرایان علیه رژیم فاشیستی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» تشکیل نمود و به افغانستان فرستاد. حال بگذار که « جنبش حرکت برای تغییر » سر و صدا راه اندازد و بگوید که «اصلاحات حزب خلق و پرچم باعث شکل گیری مقاومت های ارتجاعی پدرسالار علیه این اصلاحات شد.» و بدین گونه امپریالیزم امریکا و هم پیمانانش را از دخالت در امور افغانستان تبرئه نماید.

"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" دارای

چه نوع پایگاه طبقاتی است:

«جنبش حرکت برای تغییر» معتقد است که «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» دارای پایگاه فئودالی است. به این بحث «جنبش حرکت برای تغییر» توجه نمایند:

«اما اصلاحات ارضی که ریشه در پایگاه طبقاتی فئودالی این دو حزب داشت در گذار به سمت سرمایه‌داری دولتی تکنوکرات، بود، باعث آن شد که از یک طرف دهقانان فقیر که هیچ امکانی برای مبارزه نداشتند، در مقابل فئودال‌ها قرار گیرند. دهقان که زمینی به او تعلق می‌گرفت ولی دیگر هیچ گونه وسایل تولید جز نیروی بازو نداشت، دشمن فئودال شده بود که تمام وسایل تولید در دست او متمرکز بود. طرح اصلاحات از بالا بدون اینکه دهقانان نسبت به منافع طبقاتی خود آگاهی کسب کنند و ارتباط آن را با انقلاب سوسیالیستی درک کنند، باعث واکنش در مقابل این اصلاحات و ترس از خدا که مالکیت را امر مقدس می‌داند، شد.»

کسانی که به الفبای مبارزه طبقاتی آشنائی داشته باشند هرگز چنین چرندیاتی را سرهم بندی نمی‌کند. تاریخ به خاطر ندارد، احزابی که «ریشه در پایگاه طبقاتی فئودالی» داشته و یا به عبارت دیگر احزابی که نماینده فکری طبقه فئودال است، اصلاحات ارضی نماید. همان طوری که احزاب جهادی و طالبی این کار را نکردند. آیا «جنبش حرکت برای تغییر» می‌تواند در تاریخ جهان یک مثال بیاورد که طبقه حاکمه فئودالی دست به اصلاحات ارضی زده باشد؟ ما نمی‌دانیم که «جنبش حرکت برای تغییر» این مقوله من در آوردی را از کجا بیرون کشیده است. از کسانی که «امپریالیسم و بنیادگرایی دینی» را قشر بنامد انتظار بیشتری از این هم نمی‌توان داشت. توصیه ما به نویسندگان و تمامی اعضای «جنبش حرکت برای تغییر» این است: بدون تحقیق لب به سخن نگشایند. یا به عبارت دیگر تا زمانی که در مورد یک پدیده تحقیق نمی‌کنند نه چیزی بگویند و نه بنویسند. خموشی خیلی بهتر از چرند گفتن است.

خط و مشی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» بر مبنای خط و مشی دنباله روانه و نوکرمناشانه از سوسیال امپریالیسم شوروی بر پایه طبقاتی بورژوازی کمپرادور - بروکرات وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی به عنوان عامل، حامل، مبلغ و مروج ایدئولوژی برده ساز وابسته به روس بود. این حزب با صفاتی چون جبهه سائی نوکرمآبانه در مقابل دربار و سازش کاری و تسلیم طلبی در قبال سیاست‌های طبقه حاکمه، بر پایه و اساس مبارزات علنی، قانونی و پارلمانی و مواضع شوونیسم ملی با کارگردانی مستقیم و غیر مستقیم سوسیال امپریالیست‌های «شوروی» تشکیل گردید و عمدتاً در دو شاخه اصلی «خلق» و «پرچم»، آشکارا به فعالیت‌های ضد انقلابی و ضد ملی پرداخت.



سران حزب دموکراتیک خلق افغانستان با همسران شان

«رشد دائمی صادرات محصولات ملی، استفاده مؤثر از کمک‌های اقتصادی و جلب فعالانه قرضه‌ها و کمک‌های کشورهای خارجی و سازمان‌های بین‌المللی و جستجوی راه‌های عادلانه و متساوی الحقوق، توسعه هم‌کاری‌ها با این کشورها و سازمان‌های بین‌المللی» (همان‌جا صفحه ۶۷)

«تحکیم رشد و مناسبات برادرانه، دوستی و هم‌کاری عنعنوی با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در ساحات سیاسی، اقتصادی، تجارتی، فرهنگی، علمی، تکنیکی و غیره به حیث ضامن تحکیم مواضع بین‌المللی و شرط ضرورت پیش‌رفت آن در راه ترقی.» (همان‌جا صفحه ۷۲)

آیا "جنبش حرکت برای تغییر" معنای «خصلت انتقالی اقتصادی» که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" از آن صحبت می‌کند، می‌داند؟ اگر او معنا و مفهوم این جمله را می‌دانست ابتدا چنین چرندیاتی را سرهم بندی نمی‌کرد.

هدف "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" از "خصلت انتقالی اقتصادی" کشور همانا تبدیل سیستم اقتصادی نیمه فیودالی - نیمه مستعمره به سیستم اقتصادی مستعمره - نیمه فئودالی و احیای بورژوازی کمپرادور - بروکرات وابسته به روس بوده است. نه تبدیل اقتصاد نیمه فئودالی - مستعمراتی به انقلاب دموکراتیک و گذر فوری آن به سوسیالیسم.

بحث "رشد سرمایه‌داری صنعت ملی" در حقیقت پیوند دادن تنگاتنگ گسترده اقتصاد افغانستان با اقتصاد دولتی کمپرادور - بروکرات سوسیال امپریالیسم "شوروی" است.

بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ خورشیدی مناسبات اقتصادی افغانستان بیش‌تر متمایل به مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری کمپرادور - بروکرات دولتی وابسته به سوسیال امپریالیسم گردید و دارای جهت‌گیری کاملاً ضد ملی و ضد سوسیالیستی بود.

خواننده به سادگی درک می‌کند که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در "برنامه عمل" حزب‌شان، اساس اقتصاد "جمهوری دموکراتیک افغانستان" را به اصطلاح ضد فئودالی و ضد امپریالیستی معرفی می‌کند، اما در هر گامی که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" برداشت، اقتصاد کشور بیش‌تر از قبل در جهت "رشد سریع" بورژوازی کمپرادور - بروکرات از طریق تقویه، "سکتور دولتی اقتصاد" در وابستگی اقتصاد سوسیال امپریالیسم "شوروی" قرار گرفت.

در عصر کنونی (عصر سرمایه‌داری انحصاری) جوامع فئودالی به هیچ وجه، به جامعه سرمایه‌داری انتقال نمی‌نماید، بل که امپریالیسم بخاطر وابسته‌کردن بیش‌تر جوامع فئودالی را محدود نموده و در جهت بورژوازی سوق داده و پیوند تنگاتنگ میان بورژوازی کمپرادور - بروکرات و فئودالیسم را بوجود می‌آورد. در جوامع نیمه فئودالی - نیمه مستعمره و یا نیمه فئودالی - مستعمره پیوند تنگاتنگ میان فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور - بروکرات خصلت ذاتی ساختار استثمارگرانه این جوامع را تشکیل می‌دهد.

کودتای هفت ثور که تحت رهبری مستشاران نظامی روس‌ها و شبکه‌های استخباراتی و مخابراتی آن‌ها به راه افتاد، بورژوازی کمپرادور - بروکرات وابسته به روس را در راس قدرت دولتی نشانده و حالت نیمه مستعمراتی کشور تا مرز حالت مستعمراتی رساند. بر اساس این پایه طبقاتی بود که «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» رفرم‌های اصلاحی را از بالا شروع نمود.

با صراحت باید گفت که پایه و اساس حاکمیت اقتصادی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» را نه پایگاه فئودالی، بل که وابستگی به اقتصاد بورژوا کمپرادور - بروکرات دولتی «شوروی» تشکیل می‌داد. برای این‌که این مسأله برای خوانندگان روشن شود بهتر است که به اسناد «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» مراجعه کنیم.

"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در "برنامه عمل" این حزب، برنامه اقتصادی‌اش را چنین تعریف می‌نماید:

«اقتصاد کشور ما خصلت انتقالی دارد» (درس‌های از برنامه عملی صفحه ۲۶) تاکید از من است

«تجدید تاریخی ساختمان چند سیستمی از طریق تقویت تدریجی اقتصادی در گام اول سکتور دولتی اقتصاد صورت می‌گیرد. بدین لحاظ حزب ما با تأمین رشد حداکثر سکتور دولتی اقتصاد و صنعتی شدن کشور توجه عمده و اساسی خود را متمرکز می‌سازد. سکتور دولتی اقتصاد اساس عمده نظام ملی - دموکراتیک و شالوده حل بنیادی را که در برابر کشور ما قرار دارد تشکیل می‌دهد.» (همان‌جا صفحه ۲۶-۲۷) تاکیدات از من است

«سرمایه‌داری ملی افغانستان به آن درجه از رشد نرسیده که به مرحله سرمایه‌داری انحصاری تکامل یابد و پروسه جوشش سرمایه بزرگ ملی با انحصارات بین‌المللی امپریالیستی تحکیم گردد. سرمایه ملی در افغانستان عمدتاً کارفرمایان و تاجران متوسط و کوچک را در بر می‌گیرد که آنان نیز در امر رفع عقب ماندگی کشور و ترقی وطن ذینفع اند.» «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان جهت هم‌کاری طویل‌المدت مؤثر و متقابل مفید سکتور خصوصی و سرمایه‌داران ملی با دولت، هم در چارچوب سکتور مختلط و هم به شکل طرف معامله انفرادی اساسات اقتصادی و حقوق لازم را بوجود می‌آورد.» (همان‌جا صفحه ۵۴) تاکید از من است

«حزب ما احیای سریع فابریکه‌ها و کارخانه‌ها، معادن و دستگاه‌های صنعتی، مؤسسات انرژی، ترانسپورتی و مواصلاتی و مخابراتی را که کارشان در نتیجه ضد انقلاب داخلی و خارجی مختل شده است مبرم‌ترین وظیفه کنونی خود می‌شمارد، در عین زمان ضرورت مبرم و عاجل رشد صنایع و رشته‌های مربوط آن به منظور رفع نیازمندی‌های کشور به وسایل تولید، تجهیزات، کود کیمیاوی و ابزار زراعتی و هم به کالاهای مورد استفاده مردم محسوس است. توجه اساسی به رشد سکتور دولتی اقتصاد و ایجاد پایه‌های صنعتی ساختن افغانستان انقلابی معطوف خواهد شد.» (همان‌جا صفحه ۶۳)

همان طوری که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" با پیروی از الگوی اقتصادی "شوروی" ایجاد گردید و طرح سیاست اقتصادی خویش را بر پایه "تقویت سکتور دولتی اقتصاد" و "راه رشد غیر سرمایه داری" ریخت. به همان قسم سوسیال امپریالیسم "شوروی" بعد از تجاوز و اشغال افغانستان تمام شاه‌رگ‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی را بدست گرفت. اقتصاد افغانستان را با اقتصاد سرمایه‌داری دولتی روسیه گره زد.

راه رشد غیر سرمایه‌داری یا راه رشد تقویت سکتور دولتی راه پیش‌نهادی سوسیال امپریالیست‌های شوروی و ریزینویست‌های دنباله‌رو مزدوران‌شان بود. آنچه در اثر تطبیق عملی این راه رشد در کشورهای معینی، مثلاً افغانستان، بوجود آمد و گسترش و تقویت روز افزون بورژوازی کمپرادور بروکرات وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی در این کشور بود.

جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمانده که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به طبقه پرولتاریا، دهقانان و زنان این کشور خیانت نمود و خواست که با رفم‌های دروغین اقتصاد کشور را با اقتصاد بورژوازی "شوروی" پیوند بزنند.

همان طوری که قبلاً بیان گردید در عصر امپریالیسم نظام فئودالی بطور قطع به بخشی از تاریخ گذشته تبدیل گردیده است. زیرا در موجودیت سلطه جهانی سرمایه نه امکان دارد که فئودالیسم با اقتصاد خود کفایی‌اش به حیات خود ادامه دهد، و نه هم امکان دارد که سرمایه داری آن را منهدم نماید. بنا بر این در چنین شرایطی فئودالیسم به اثر فشار امپریالیسم به نظام نیمه فئودالی - نیمه مستعمره یعنی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و سرمایه بین‌المللی استحاله می‌گردد. این تبدیلی به هیچ‌وجه به معنی تبدیل کامل شیوه تولیدی فئودالی به شیوه تولید سرمایه داری نبوده، بل که با بوجود آمدن یک بورژوازی وابسته به امپریالیسم (بورژوازی کمپرادور - بروکرات) پا به عرصه وجود گذاشت. این بورژوازی به عنوان یک حلقه وصل بین امپریالیسم و فئودالیسم تبدیل شد. فئودالیسم را هم‌کار امپریالیسم ساخت و آن را از قالب کهن بیرون کشیده و در هیأت نیمه فئودالیسم جا داد.

بنابر مسایلی که فوقاً از نظر گذرانیدیم به خوبی آشکار می‌شود که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" کاملاً در خدمت بورژوازی کمپرادور - بروکرات وابسته به روسیه بوده و هیچ‌گاه در صدد آزادی زنان از قید اسارت و بردگی نبوده، بل که زنجیر ستم و اسارت را بیش‌تر از پیش بر دست و پای توده‌های ستم‌دیده افغانستان و به خصوص زنان ستم‌دیده محکم‌تر نمود و زمینه رشد بنیادگرایی و تجاوزات و اشغال کشور را مهیا نمود.

توجه خوانندگان را به بحث دیگر "جنبش حرکت برای تغییر" در این زمینه جلب می‌نمایم:

«مجاهدین همچنین به دلیل ماهیت بنیادگرایی دینی و پدرسالارانه خود تمام دست‌آوردهای حاکمیت احزاب خلق و پرچم در افغانستان در زمینه زنان را به عقب بردند.» (هفته نامه تغییر - سند وحدت با نیروهای انقلابی صفحه سوم)

در این جاست که رگه‌های عمیق ریزینویستی و اصلاح طلبانه "جنبش حرکت برای تغییر" خود را نمایان می‌سازد. و مشخص می‌نماید که به احتمال قوی نویسندگان "هفته نامه تغییر" در یک پیوند تنگاتنگ با "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" قرار دارند. ما با صراحت اعلان می‌کنیم که "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" هیچ دست‌آوردی «در زمینه زنان» نداشت که مجاهدین آن را از میان برده باشند. ما فوقاً در این زمینه به طور مفصل صحبت نمودیم و نیازی به بحث بیش‌تر ندارد. فقط همین قدر می‌گوئیم که در زمان حاکمیت "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" زمینه عیاشی و فحاشی بیش‌تر از پیش افزایش یافت و خود غرق در عیاشی و فحاشی گردیدند. و از زنان به عنوان ابزار جنسی استفاده نمودند. به بحث دیگر "جنبش حرکت برای تغییر" توجه کنید:

«حضور مجاهدین در کابل کار کرد خود را از دست داد و برای مدتی این نیروها به حال خود رها شدند. برخورد گروه‌های هفت گانه مجاهدین که تنها روی کرد سلبی داشتند و هیچ برنامه‌ای برای دولت داری نداشتند، که خود زاده پایگاه طبقاتی دهقانی خرده بورژوازی و فئودالی آن‌ها و وابستگی آن‌ها به قطب‌های مختلف امپریالیسم و دولت‌های بنیاد گرای اسلامی (مشخصاً ایران و عربستان) بود. برای کسب قدرت در بین آن‌ها تضاد قومی و مذهبی خلق کرد.» (هفته نامه تغییر - سند وحدت با نیروهای انقلابی افغانستان - صفحه سوم - تأکیدات از من است)

این بحث مطلقاً همان بحثی است که رسانه‌های بورژوازی به آن پرداختند و امروز «جنبش حرکت برای تغییر» آن را دوباره زمزمه می‌کند. امپریالیسم امریکا و متحدینش به هیچ وجه مجاهدین را «به حال خود رها» نکردند، بل که برای تامین منافع خود و کوتاه ساختن هرچه بیش‌تر دست سوسیال امپریالیسم از افغانستان جنگ داخلی ارتجاعی را دامن زدند.

امپریالیسم امریکا و متحدین غربی‌اش همراه با هم‌پیمانان منطقوی‌شان معتقد بودند که با بیرون راندن اشغال‌گران روسی و به قدرت رساندن احزاب جهادی می‌توانند سیادت خود را در افغانستان مستحکم نمایند و دست سوسیال امپریالیسم «شوروی» را از افغانستان کوتاه نمایند. اما از آن جایی که "شورای نظار" و در راس آن احمدشاه مسعود و جنرال محمد قسیم فهیم (فهیم رئیس خاد پنج بود که به دستور مستشاران روس به شورای نظار تسلیم شد. و همین شخص بود که تأثیرات خود را روی احمدشاه مسعود گذاشت و توافقنامه آتش بس را میان "شورای نظار" و مستشاران روسی و "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به امضاء رساند. بعد از امضاء این توافقنامه بود که روس‌ها با شورای نظار نزدیک و نزدیک‌تر گردیدند) تمایلاتی به سوسیال امپریالیسم "شوروی" داشت، و با جناح پرچم و ملیشه‌های بدنام دوستم در یک اتحاد نا مقدس قرار گرفت و دولت مجاهدین نه تنها روابطش را با "شوروی" قطع نکرد، بل که روابطش را به طور عمیقی گسترش داد. این وضعیت نه تنها برای امپریالیسم امریکا، بل که برای متحدینش ناخوشایند بود. هر کدام از این دولت‌ها گروپ‌های وابسته به خود را برای یک جنگ داخلی ارتجاعی و خانمان‌سوز تحریک و حمایت نمودند. امپریالیسم امریکا که روی گلبیدین حساب باز کرده بود، زمانی که دانست



از او کاری ساخته نیست، به تحریک طالبان متکی گردید و آن‌ها را از حجره‌های مدارس دینی پاکستان بیرون کشید، و به تجهیز نظامی شان پرداخت و داخل افغانستان نمود و به این طریق آن‌ها به قدرت رساند.

و اما در مورد پایگاه طبقاتی احزاب ارتجاعی جهادی باید گفت که "جنبش حرکت برای تغییر" همان طوری که هیچ گونه شناختی از ماهیت طبقاتی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" ندارد به همان قسم هیچ شناختی از ماهیت طبقاتی احزاب ارتجاعی جهادی ندارد. عدم شناخت شان از ماهیت طبقاتی احزاب جهادی آن‌ها را به این نتیجه رسانده که احزاب جهادی با ماهیت بنیاد گرایی خود دارای «پایگاه طبقاتی دهقانی خرده بورژوازی و فئودالی» است. هر شخص فکوری به درستی می‌داند که احزاب بنیادگرا دینی اعم از جهادی و طالبی به هیچ وجه دارای پایگاه «طبقاتی دهقانی خرده بورژوازی» نبوده، بل که دارای پایگاه طبقاتی فئودالی و بورژوارکمپرادور- بروکراتیک اند، که نقش مسلط در این پایگاه فئودالی است. ما نمی‌دانیم که «جنبش حرکت برای تغییر» با این چرندیات می‌خواهد چه چیزی را ثابت کند. همان طوری که قبل بیان نمودیم: خاموشی بهتر از هر چرند است.

وقتی که احزاب جهادی بنیادگرا در سال ۱۳۷۱ خورشیدی (۱۹۹۰ میلادی) به قدرت رسیدند، در گام نخست آن‌ها زنان را از کارهای دولتی و زندگی سیاسی کشور منع نمودند، و پوشش اسلامی را اجباری ساختند. تحصیل پسران و دختران را از هم جدا کردند. در سال ۱۳۷۳ خورشیدی (۱۹۹۴ میلادی) دیوان عالی دولت اسلامی افغانستان حکمی را بنام "حکم حجاب زنان" صادر کرد که به موجب آن از زنان می‌خواست در بیرون خانه خود را کاملاً با برقع بپوشانند. زنانی که بیرون از خانه به کار مشغول بودند مورد آزار و اذیت و حتی تجاوز قرار گرفتند. حتی نیروهای ائتلاف شمال (ملی‌شاه‌های بدنام دوران حاکمیت حزب خلق) تجاوز گروهي سیستماتیک به زنان ملیت‌های دیگر را به پیش بردند. این عمل کرد احزاب جهادی و نیروهای ائتلاف شمال باعث نفرت و انزجار مردم از ایشان گردید. همین نفرت و انزجار مردم بود که با دسته‌های گل به پیشواز تحریک طالبان در دور اول حاکمیت‌شان شتافتند.

نظرات "جنبش حرکت برای تغییر" در مورد اصلاحات "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و به خصوص در مورد زنان را بر شمردیم، اینک می‌بینیم که "جنبش حرکت برای تغییر" در مورد دولت دست‌نشانده امپریالیست‌های اشغال‌گر چه نظری دارد:

«دولت پروامپریالیست نیز باید با معیارهای بورژوازی در بخش اداری سازگار می‌بود. طوری که در ادارات دولتی باید زمینه کار برای زنان نیز میسر می‌شد (تساوی جنس). این مساله باعث شد که زنان و دختران افغانستان علاقه‌ی بیشتر به تحصیل پیدا کنند که در نتیجه‌ی بود برای واکاوی کار و شغل بهتر که در این راستا خانواده‌های طبقه متوسط نیز همراه بودن هزاران زن از زیر برقع و از خانه بیرون شدند و به

کار، تحصیل، فعالیت مدنی، فعالیت سیاسی و و پرداختند و سبب شد که روابط پدر سالاری کم کم زیر سوال برود و سیستم شود و نظم سنتی جامعه بر هم بخورد.» (هفته نامه تغییر - سند وحدت با نیروهای انقلابی افغانستان - صفحه هشتم - تاکیدات از من است)

«چنانچه شاهد هستیم در طی دو دهه به حاکمیت پروامپریالیست‌ها در افغانستان بحث تساوی جنس و رعایت آن در تمامی نهادهای اداری دولتی یک اصل مهم بود که باید رعایت می‌شد» (هفته نامه تغییر شماره ششم - صفحه هفتم)

بعد از این که اشغال‌گران امپریالیست افغانستان را اشغال نمودند و دولت دست‌نشانده خود را بر اریکه قدرت رساندند، گرچه در راس دولت دست‌نشانده کرزی و بعداً اشرف غنی قرار داشت، و درست است که در دوران حاکمیت رژیم پوشالی کرزی و غنی دروازه‌های مکاتب و پوهنتون‌ها (دانشگاه‌ها) به روی دختران باز شد و تعدادی از زنان به چوکی‌های بلند دولتی بالا کشیده شدند. و «هزاران زن از زیر برقع و از خانه بیرون شدند.» یقیناً بیرون شدن از خانه خواست بورژوازی است، زیرا زنان نسبت به مردان بیش‌تر مورد استثمار قرار می‌گیرند، اما دولت دست‌نشانده به هیچ وجه در مورد زنان «در بخش اداری با معیارهای بورژوازی سازگاری» نداشت چه رسد به «تساوی جنس». زیرا احزاب ارتجاعی جهادی که مورد حمایت اشغال‌گران قرار داشتند نقش مسلط در دولت پوشالی داشتند. احزاب ارتجاعی جهادی در مورد زنان حاضر نبودند که حتی معیارهای بورژوازی را به پذیرند و در ظرف بیست سال حاکمیت اشغال‌گران و رژیم پوشالی این معیار جامه عمل نپوشید. در طول دوران حاکمیت بیست ساله رژیم پوشالی هزاران دختر جوان به خاطر تعیین سرنوشت



می کند، چیزی که امپریالیست ها خواهان آنند و آن را تقویه می نمایند. طنز قضیه این جاست که در مدت بیست سال حضور مستقیم نیروهای نظامی اشغال گران، وضعیت زنان شهری افغانستان خیلی عقب مانده تر از سال های ۱۳۴۳ الی ۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۶۴ الی ۱۹۷۸ میلادی) است.

سیاست رژیم دست نشانده در مورد زنان با طالبان فرق چندانی نداشت، تفاوتش در این است که در رژیم طالبانی این ستم غلیظ تر از زمان رژیم دست نشانده است.

زمانی که خبرنگاران از کرزی درباره سیاست حکومتش در مورد آزادی زنان پرسیدند وی این گونه جواب داد: «ما مسلمان هستیم و اصول و رفتار اسلامی را به کار خواهیم بست.» گرچه در زمان رژیم دست نشانده برخی از افراطی ترین قوانین ضد زن را ملایم تر گردید، اما این تغییرات بسیار فرعی و صوری بود و فقط وضع تعداد اندکی از زنان شاغل در شهرهای بزرگ را بهتر نمود. نه اشغال گران امپریالیست و نه هم رژیم پوشالی هیچ نقشه و قصدی برای عوض کردن وضعیت زنان فقیر و روستایی نداشتند. هر شخص فکوری به خوبی از مناسبات اجتماعی نهفته در روابط میان زن و مرد در آن دوران واقف است. انقیاد و تحت ستم بودن زنان افغانستان عمیقاً در بافت نیمه فیودالی عقب مانده جامعه افغانستان تنیده شده است. مگر این بمب های اشغال گران امپریالیست نبود که جان هزاران زن افغانستانی را که قرار بود "نجات" دهند، گرفت؟

این يك دروغ خطرناك است كه گویا با اشغال افغانستان «هزاران زن از زیر برقع و از خانه بیرون شدند و به كار، تحصیل، فعالیت مدنی، فعالیت سیاسی و و و پراختند و سبب شد كه روابط پدر سالاری كم كم زیر سوال برود و سست شود و نظم سنتی جامعه بر هم بخورد.»

در ظرف بیست سال حاکمیت رژیم دست نشانده اشغال گران امپریالیست نه تنها که «روابط پدر سالاری زیر سوال» نرفت و «سست» نشد، بل که «نظم سنتی جامعه» استحکام بیش تری یافت. مگر «جنبش حرکت برای تغییر» به خاطر ندارد که سرود خواندن دختران بالاتر از سن ۱۲ سال از طرف وزارت معارف رژیم پوشالی ممنوع گردید؟ پس «جنبش حرکت برای تغییر» روی کدام دلیل می گوید که در دوران حاکمیت بیست ساله رژیم پوشالی «روابط پدر سالاری کم کم زیر

توسط برادر و پدر به قتل رسیدند و یا اینکه مثله شدند. بورژوازی نه می خواهد و نه می تواند با «تساوی جندر» سازگار باشد.

در زمان حاکمیت رژیم دست نشانده به زنان اجازه کار داده شد، تعدادی از زنان در مكاتب، شفاخانه ها و بعضی ادارات دولتی مصروف کار بودند، اما برای اکثریت زنان تحصیل کرده شغلی وجود نداشت، ده ها هزار زن جوان تحصیل کرده مانند جوانان تحصیل کرده در بی سرنوشتی به سر می بردند، و شب و روز پشت کار می گشتند اما کاری برای شان نبود. چه رسد به بقیه زنان. تعدادی از زنان بی سواد و یا نیمه سواد به کارهای از قبیل کشمش پاکی، کرک پاکی، قالین بافی و تعداد اندکی به کارخانه های الکتریکی از قبیل ساخت سویچ و ولدرسازی با مزد اندک به کار مصروف بودند. اما برای اکثریت زنان هیچ چیز تغییر نیافته بود و دورنمای تاریکی در پیش رو داشتند. حتی در مناطق دوردست دختران با تهدید و سوزاندن مكاتب رو برو بودند، دولت پوشالی هیچ گاه اقدام به محدود نمودن این حرکت ها را نکرد. بل که اقدامات زن ستیزانه عملاً تشویق می گردید. در طول دوران حاکمیت بیست ساله رژیم پوشالی هیچ کس نتوانست زن کرزی، عبدالله و دیگر رهبران جهادی حتی در محافل هشت مارچ ببیند. زمانی که رژیم پوشالی کرزی شکل گرفت چند روز بعد حکم حجاب برای زنان در محل کار صادر شد. زن ستیزی در رژیم دست نشانده اشغال گران امپریالیست آن قدر عمیق بود که حتی رسانه های وابسته به اشغال گران نمی توانست آن را انکار نمایند.

لویه جرگه اضطراری (شورای فئودالی رؤسای قبایل) در جوی ۱۳۸۱ خورشیدی (جون ۲۰۰۲ میلادی) همه به خاطر دارند. این لویه جرگه در ترکیب قدرت سیاسی تغییرات محدودی را ایجاد نمود، اما بیش تر در جهت تقویت بنیادگرایی سوق داده شد. تقویت بنیادگرایی سبب شد که کارزار علیه سکولاریزم و محدودیت علیه آزادی زنان توسط چهره های قدرت مند دولت دست نشانده به راه افتد.

در آن زمان خلیل زاد مشاور بوش به عنوان نماینده امریکا در امور افغانستان مقرر گردیده بود. لوی جرگه که بنا به خواست امپریالیزم امریکا به راه افتاده بود، خلیل زاد در پشت پرده آن را اداره می نمود. همه به خاطر دارند که در ردیف اول مجلس فرماندهان منفور قرار داشتند و در پشت سر شان حامیان مرتجع شان قرار داشتند. این جرگه به خوبی ائتلاف امپریالیزم اشغال گر امریکا را با جنگ سالاران جهادی و طبقه فئودال نشان می داد. امریکا به خوبی آگاه بود که جنگ سالاران جهادی با خشونت هر چه بیش تری عقب مانده ترین سنت های جامعه را اعمال می کنند. امپریالیزم امریکا با آگاهی کامل این دیکتاتوری مذهبی را تأیید نمود و می نماید. چنان چه زنان علیه کتاب "قانون احوالات شخصیه اهل تشیع" در شهر کابل به تظاهرات پرداختند، توسط همین دیکتاتورهای مذهبی به فجیع ترین شکلی سرکوب شدند که دو نفر از زنان در جریان سرکوب گشته و صدها زن زخمی و اسیر گردید، این عمل وحشیانه نه تنها از طرف اشغال گران امپریالیست محکوم نگردید بل که با سکوت مهر تأیید بر آن خورد. اعمال دیکتاتوری مذهبی بنوبه خود مناسبات مستعمراتی - نیمه فئودالی و یا نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی را تقویت

سوال رفت و سست شد و نظم سنتی جامعه بر هم خورد؟ به بحث دیگر «جنبش حرکت برای تغییر» توجه نمائید:

«دولت بیست ساله ستم بر زنان را از طریق تحمیل و ترویج هنجارهای انسجام‌بخش بورژوازی غربی می‌خواست حل کند که نتیجه‌اش واکنش قشر سنتی و بنیادگرای جامعه بود.» (سر مقاله شماره هفدهم قوس ۱۴۰۲)

بحث "جنبش حرکت برای تغییر" بدین معنا است که اگر «واکنش قشر سنتی بنیادگرای جامعه» نبود، رژیم پوشالی «ستم بر زنان را از طریق تحمیل هنجارهای انسجام‌بخش بورژوازی غربی حل» می‌نمود. باید با صراحت گفت که رژیم پوشالی در ظرف بیست سال حاکمیت خود نه خواست و نه هم توانست که حقوق زنان را حتی مانند دوران حاکمیت ظاهرشاه و داودخان در نظر بگیرد. حتی کشورهای امپریالیستی خواهان پیاده نمودن حقوق دموکراتیک زنان به تیپ بورژوازی در کشورهای تحت سلطه نیستند.

ما خوب آگاهیم که امروز متعصبین فاشیست مسیحی مشاورین بایدن اند و به همین ترتیب بنیادگرایان اسلامی نیز با هزار رشته با امپریالیزم پیوند خورده اند. هر دوی این بنیادگرایان چه در حکومت باشند و چه نباشند، زنان را به مثابه اشیای جنسی قلمداد می‌کنند و از مذهب به عنوان وسیله برای تحت ستم نگه داشتن توده‌ها و به انقیاد کشاندن اجتماعی و سیستم پدر شاهی بر زنان استفاده می‌نمایند.

تاریخ گواهی می‌دهد که امروز زنجیرهای کشورهای «متمدن» (امپریالیستی) مستقیماً به هزاران شکل گلوی کشورهای تحت سلطه را می‌فشارد، و همه این زنجیرها در شکل رفتارهای اجتماعی غیر قابل تحمل، دژهای مردسالاری را تقویت نموده و کار زنان را در خانواده و اجتماع و هم چنین در ازدواج کنترل می‌نماید.

بناء این شعار که رژیم پوشالی «ستم بر زنان را از طریق تحمیل و ترویج هنجارهای انسجام‌بخش بورژوازی غربی می‌خواست حل کند» چیزی بیش از یک شعار پوچ و میان تهی نیست. جنایاتی که علیه زنان در ظرف بیست سال زیر بال پر اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی صورت گرفت تکان دهنده است.

«مجله آمریکایی نیوزویک داستان زن زندانی را انعکاس می‌دهد که چگونه در زمان طالبان به اشتباه و تنها بر مبنای شهادت شوهر سابقش به زنا متهم شده است و حالا تحت دولت جدید محاکمه و به زندان محکوم شده است. در منطقه هرات زنان از رفتن به پارک و پوشیدن لباس‌های رنگی در ملاء عام محروم شدند. درحالی که آمریکا به گونه فریبکارانه ادعای آزادی زنان را دارد، آن دست‌آوردی که با گذاردن یک دولت دست نشانده به قدرت بوجود آمده است حتی به گرد برابری جنسی از نقطه نظر بورژوا - دموکراتیک هم نمی‌رسد.» (سرویس خبری جهانی برای فتح شماره ۲۹)

حقیقت مسلم این است که نه امپریالیست‌های اشغال‌گر و نه رژیم ارتجاعی دست نشانده اساساً از بار سنگینی که جامعه مردسالار و زن ستیز بر شانه زنان نهاده بود نکاست

ما به خوبی آگاهیم که امپریالیزم علی‌رغم اتخاذ روش‌های منفورش زمینه برخی «پیش‌رفت‌ها» برای زنان ایجاد می‌کند، آن هم به خاطر استثمار بیش‌تر تلاش می‌نماید تا زنان را از چار دیوار خانه بیرون کشد، اما نه به این خاطر که استثمار کار خانگی زنان را از میان بردارد، بل که به خاطر استثمار بهره‌کشی بیش‌تر، زیرا در جامعه سرمایه داری کار زنان ارزان تر از کار مردان است.

«سرمایه‌داری مدرن این الگوی استثمار کار خانگی زنان را حفظ کرده، اما از آغاز صنعتی شدن، زنان نیز بطور قابل توجهی به کار عمومی یا کار مزدی اشتغال یافته‌اند. ولی در عین حال انجام کاری که سرمایه‌داری بر دوش خانواده نهاده، تمرکزگاه مسئولیت زن به حساب می‌آید و این موانع آن‌ها را در موقعیتی قرار می‌دهد که در کار عمومی نسبت به مردان بیش‌تر استثمار شوند.» (لنین)

آیا «جنبش حرکت برای تغییر» نمی‌داند که سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه به این خاطر زنان را از خانه بیرون می‌کشد که آن‌ها را به بیرحمانه‌ترین شکل با مزدهای بخور و نمیر به بیگاری بکشد؟ بیرون شدن زنان از خانه به معنای «تساوی جندر» نیست، و به این معنا هم نیست که «مناسبات پدر سالاری را زیر سوال می‌برد و سست می‌کند و نظم سنتی جامعه را بر هم» می‌ریزد. تاریخ جهان به خوبی گواه آنست که ارتش اشغال‌گران امریکائی هر جایی را که اشغال نمودند، زنان بومی را به بردگان جنسی خود تبدیل نمودند. (زنان کوریا، پاناما، تایلند، اوکی ناوای جاپان، فیلیپین) مثال بر جسته جنایات ارتش اشغال‌گران است. از زنان عربستان سعودی میتوان پرسید که از حضور ارتش امریکا چه احساسی دارند؟

تاریخ افغانستان به خوبی گواه آن است که اشغال‌گران امپریالیست از یک سوی دست به قتل عام مردم بی‌گناه زدند و افغانستان را به لانه تروریزم تبدیل نمودند و از سوی دیگر چند دالر خونین برای ترمیم شیشه‌های مدارس دادند تا دختران شهری بتوانند درس بخوانند!!

آیا «جنبش حرکت برای تغییر» نمی‌داند که هدف اشغال‌گران امریکایی آنست که از طریق افغانستان کشورهای منطقه را بی‌ثبات ساخته و تحت کنترل خود در آورد؟ اگر نمی‌داند، ضرور نیست که چنین مسایلی را سر هم بندی نماید و اگر می‌داند پس آگاهانه می‌خواهد این توهّمات را دامن زند که وقتی کشورهای امپریالیستی، کشورهای تحت سلطه را اشغال می‌کند و دست به جنایاتی می‌زند، می‌تواند که حقوق دموکراتیک و پیش‌رفت توده‌ها و آزادی برای زنان را به همراه بیاورد! کسانی که واقعاً خواهان آزادی زنان افغانستان اند باید بدانند اولین خدمتی که می‌توانند در مبارزات زنان بکنند، افشای فعالانه عوام فریبی امپریالیست‌ها و ایدئولوگ‌های شان، می‌باشد. نباید اجازه داد تا بایدن و امثالش از خشم بر حق زنان استفاده نموده و دست‌های خون آلود جنایت کارانه شان را در پشت پرده «حمایت از زنان» و «آزاد کردن زنان» پنهان کنند.

و نه هم می توانست بکاهد، بل که در موارد معینی به شدت و حدت خشونت علیه زنان افزود. هر گاه از خشونت های جسمی و لفظی علیه زنان در آن زمان بگذریم بخوبی مشاهده می شود که تجاوزات جنسی و قتل های ناموسی تحت حاکمیت رژیم پوشالی به شکل فجیعی رو به افزایش بود و هیچ قانونی وجود نداشت که از زنان در مورد خشونت های فامیلی و تجاوزات جنسی دفاع نماید. حتی در ظرف بیست سال یکی از قاتلین، و متجاوزین به حقوق زنان قصاص و یا محاکمه نگردید. «محاکم عدلی و قضایی» افغانستان نه تنها که حکمی مبنی بر قصاص شان صادر نکرد، بل که اکثریت شان را تبرئه نمود و تعداد قلیلی هم که به حبس محکوم شدند به حکم رئیس جمهور از حبس رها گردیدند. چرا چنین بود؟ علت آن را همه به جز «جنبش حرکت برای تغییر» به خوبی می دانند. همه می دانند که این عمل وحشتناک به این علت اتفاق می افتاد که امپریالیست های اشغال گر بر عقب مانده ترین، خاین ترین، جنایت کارترین، میهن فروش ترین و فاسد ترین نیروها متکی بود و از ایشان حمایت می نمود. اشغال گران امپریالیست هیچ گاه خواهان بهبود وضعیت زنان در افغانستان نبوده و نیستند. همین فعلاً هم با قرون وسطایی های امارت اسلامی افغانستان در مورد زنان هم آهنگی دارند. و از این که طالبان روی زنان فشار می آورند و روز به روز برای شان محدودیت خلق می کنند، خوشحال هستند. زیرا می خواهند از یک سو مبارزات زنان تحت کنترل خود در آورده و از سوی دیگر آن ها را با اعطای امتیازات ناچیز مثلاً باز نمودن مکاتب و پوهنتون (دانشگاه) راضی سازند تا «پا از گلیم خود بیش تر دراز نکنند». زیرا امپریالیسم و کلیه مرتجعین از خشم انقلابی زنان هراسانند. آن ها به خوبی درک کرده اند که اگر زنان به مبارزات انقلابی رو بیاورند، مهار نمودن مبارزات شان غیر ممکن می گردد، فلذا برای مهار نمودن مبارزات زنان از هیچ حيله و نیرنگی فروگذار نخواهند کرد. زیرا امپریالیست ها قدرت و توانائی زنان را در کمون پاریس، انقلاب ۱۹۱۷ اکتبر، انقلاب ۱۹۴۹ و انقلاب فرهنگی چین تجربه نموده اند، و خوب می دانند که اگر خشم زنان در جهت انقلاب رها گردد ادامه حیات شان غیر ممکن می گردد.

«یکی از بورژواهای ناظر جریان کمون در ماه مه سال ۱۸۷۱ در یکی از روزنامه های انگلیسی چنین نوشته بود: «اگر ملت فرانسه فقط از زنان تشکیل می شد چه ملت دهشتناکی از آب در می آمد.» زنان و کودکان از سیزده سال به بالا در موقع کمون دوش به دوش مردان می جنگیدند. در نبردهای آتیه برای سرنگون ساختن نیز جز این نخواهند بود و هنگامی که بورژوازی خوب مسلح شده، کارگران بد مسلح شده و یا بی سلاح را مورد شلیک قرار خواهد داد، زنان پرولتاریا دست روی دست گذاشته و مانند سال ۱۸۷۱ دست به سلاح خواهند برد و از ملت های مرعوب فعلی یا به عبارت صحیح تر از جنبش کارگری فعلی که اپورتونیست ها بیش از دولت سازمان آن را مختل ساخته اند؛ بدون شک دیر یا زود، ولی مطلقاً بدون شک، اتحاد بین المللی پرولتاریای انقلابی «ملت های دهشتناک» به وجود خواهد آمد.

امروز نظامی کردن در تمام شئون اجتماعی رخنه می کند.

امپریالیسم عبارت است از مبارزه شدید دولت های بزرگ برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان و به همین جهات هم ناگزیر باید در کلیه کشورها خواه بی طرف و خواه کوچک به طور روز افزونی نظامی کردن را تشدید نماید. ولی زنان پرولتاریا در مقابل این عمل چه خواهند کرد؟ آیا فقط به هر جنگی و هر چیزی که به جنگ مربوط است لعنت خواهند فرستاد و فقط مطالبه خلع سلاح خواهند نمود؟ زنان طبقه ستم کش که طبقه واقعاً انقلابی است هرگز به چنین نقش ننگینی تن نخواهند داد، آن ها به فرزندان خود خواهند گفت: «تو به زودی بزرگ خواهی شد. به تو اسلحه خواهند داد. بگیر و عملیات نظامی را به خوبی بیاموز. این علم برای پرولتاریا ضروری است، اما نه برای آن که نظیر جنگ کنونی و طبق نصایحی که خائنین به سوسیالیسم به تو می کنند آن را بر ضد برادران خود یعنی کارگران سایر کشورها به کاربری بل که برای آن که بر ضد بورژوازی کشور خود مبارزه کنی و به استثمار و فقر و جنگ نه از طریق تمایلات حسنه بل که از طریق پیروزی بر بورژوازی و خلع سلاح آن، خاتمه دهی.»

اگر از اجرای یک چنین تبلیغات و به ویژه یک چنین تبلیغاتی در مورد جنگ فعلی، امتناع گردد، در این صورت بهتر است کلمات پر آب و تاب درباره سوسیال دموکراسی انقلابی و انقلاب سوسیالیستی و جنگ بر ضد جنگ به هیچ وجه بر زبان رانده نشود. (مجموعه آثار لنین - جلد دوم - ترجمه محمد پور هرمان - صفحات ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴)

دقیقاً امپریالیسم از این "ملت دهشتناک" حذر دارد، به همین ملحوظ سعی می نماید تا مبارزات این "ملت دهشتناک" را در جهت رفرمیستی سوق داده و آن را کنترل نماید.

"جنبش حرکت برای تغییر" جای این که زنان را از حيله و نیرنگ امپریالیسم بر حذر دارد، به تبلیغ و ترویج ایده های رفرمیستی می پردازد. هرگاه "جنبش حرکت برای تغییر" از تبلیغ و ترویج ایده های انقلابی در جهت بسیج زنان و آماده سازی شان برای سرنگونی قهری بورژوازی امتناع می نماید، بهتر است که کلمات پر آب و تاب "انقلاب کمونیستی" و سوسیالیسم را کنار بگذارد و علناً به حمایت از بورژوازی به دفاع بر خیزد.

این عمل غیر شرافتمندانه خواهد بود که زیر نام "انقلاب کمونیستی" و "سوسیالیسم" زنان را از مسیر درست و انقلابی در مسیر رفرمیستی سوق داده شود. ما باید به مسایل خاص زنان به پردازیم و علل ستمی که بر آن ها روا داشته می شود و نحو استثمارشان به صورت واضح توضیح دهیم تا زنان علل واقعی ستمی که بر آن ها اعمال می گردد و راه رهایی از این مصیبت را بدانند. ما باید به طور خستگی ناپذیر درباره مسایل زنان و درباره شرایط زندگی آن ها مطالعه کنیم. زیرا زنان از جمله ستم دیده ترین ستم دیدگان جامعه ما هستند. بنا به قول انگلس: «در درون خانواده مرد بورژوا و زن معرف پرولتاریا می باشد»

«جنبش حرکت برای تغییر» جای این که این علل را توضیح دهد و راه رهایی آن را برای زنان نشان دهد، می خواهد به زنان وانمود سازد که راه حل ستم بر زنان همان «معیارهای بورژوازی»

دارد. افق دید او بدان که منحصر به کار محدود و قالبی روابط خانواده نیست، وسیع تر است.

برای او آسان تر است که به منافع خود آگاه شود و آن‌ها را به مشکلات طبقه ربط دهد. ولی برای زن کارگر رسیدن به این پختگی دید مرد کارگر متوسط، به معنای قطع رابطه با سنن، تصورات، اخلاقیات و رسومی است که از گهواره بخشی از وجود او شده اند. این رسوم و سننی که سعی در نگه داشتن زن در مرحله قبلی تکامل اقتصادی دارند، به موانع صعب العبوری در راه کسب آگاهی طبقاتی زن کارگر تبدیل شده اند.» (مبارزه زن کارگر - الکساندرا کولونتای)

وظیفه مائوئیست‌ها است که مغز چنین زنی را بیدار نموده و اراده او را زنده کنند. با بیدار شدن مغزهاست که زنان و مردان می‌توانند در پروسه مبارزاتی باهم جوش خورند، و هر دو با هم در زیر بیرق خواست‌های عمومی طبقاتی گرد آیند. در عین این که انقلابیون این وظیفه را پیش می‌برند، باید سیستم تهیجی خاص و جداگانه برای زنان طرح ریزی نمایند. این جدا نمودن در رابطه با دو هدف است:

«از یک طرف این مجامع درون حزبی (کمیسسیون‌ها، دوایر زنان کارگر و غیره) می‌بایست کارهای تهیجی خاصی را در تطابق با سطح خواسته و مسایل زنان دنبال کنند. وظیفه آن‌ها عضوگیری و انتخاب افرادی از بین توده‌های زنان با سطح آگاهی یابین به منظور تعلیم و آگاهی دادن به کارگران زن و ارتقاء سطح آگاهی سایر اعضای حزب، و کشیدن زنان به میدان مبارزه انقلابی است. از طرف دیگر این مجامع حزبی باید برای زنان کارگر امکان دفاع عملی از مفاهیمی که بیش تر از همه به آن‌ها مربوط می‌شود، مانند مادری و نگهداری اطفال، میزان کار زنان و کودکان، مبارزه با فحشا، اصلاحاتی در امر خانه داری و غیره، فراهم کند.

از این جا نتیجه گیری می‌شود که تشکیل گروه زنان کارگر در حزب، از یک طرف وظیفه جلب توده های زنان با آگاهی کمتر را که می‌بایست با زنان دیگر غیر از آن چه با مردان گفتگو می‌شود با آن‌ها صحبت کرد آسان تر می‌کند و از طرف دیگر این موقعیتی است که توجه حزب را به احتیاجات خاص زنان پرولتر جلب نمود.» (مبارزه زنان کارگر - الکساندرا کولونتای - از کتاب زن در سوسیالیسم)

مشکل اساسی که در زمینه جنبش زنان در افغانستان وجود دارد این است که اولاً این جنبش هیچ پیوندی با جنبش انقلابی ندارد و یا به عبارت دیگر جنبش زنان فاقد تشکیلات انقلابی است و ثانیاً هیچ جنبش اعتراضی از طرف زنان کارگر وجود ندارد، آن چه وجود دارد جنبش اعتراضی زنان روشنفکر و تحصیل کرده است. این جنبش اعتراضی در زمینه ایده‌آل‌های اجتماعی و سیاسی، با آگاهی کمتر هنوز به دامن حق رأی شمولیت در پست‌ها و مقام‌های دولتی، حق تحصیل و غیره چسپیده اند. باید توجه نمود که زنان را به این نکته متوجه ساخت که باید به منافع طبقاتی خود فکر کنند و در این زمینه سطح آگاهی خود را افزایش دهند و هر خواستی که توسط جنبش اعتراضی زنان مطرح می‌شود باید منشاء طبقاتی را در نظر داشته و بیان گر خواست‌های طبقاتی شان باشد.

است. زیرا همان معیار در دوره حاکمیت بیست ساله رژیم پوشالی «روابط پدر سالاری را کم کم زیر سوال برد و سست نمود و نظم سنتی جامعه را بر هم زد.»! و یا این که هرگاه «واکنش قشر سنتی بنیادگرای جامعه نبود، دولت بیست ساله ستم بر زنان را از طریق تحمیل و ترویج هنجارهای انسجام بخش بورژوازی غربی حل می‌کرد»!

امروز ما باید افکار زنان را سمت و سوی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بدھیم و در جهت سرنگونی رژیم استبدادی طالبان و لغو کلیه امتیازات حامیان اشغال‌گیشان به خاطر پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین متمرکز نمائیم. فقط و فقط از این طریق است که مبارزات زنان را یک گام به جلو می‌راند و آن‌ها را مصمم بدان می‌کند که در مبارزات انقلابی دوشادوش مردان انقلابی در جهت سرنگونی طبقه حاکمه ارتجاعی گام بردارند. در چنین حالتی است که آن‌ها درک می‌کنند که فقط با پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین تحت دیکتاتوری پرولتاریا زمینه مساعدی برای آزادی شان ایجاد می‌شود و می‌توانند همراه با پرولتاریا در جهت محو کامل این ستم به طرف جامعه سوسیالیستی و لغو مالکیت خصوصی گام های متین تری بردارند.

امروز در افغانستان کشف مشکلات زنان به طور اعم و زنان کارگر به طور اخص به عنوان زن و دفاع از منافع آنان به عنوان مادر و همسر بدون هیچ گونه مبارزه در دست سازمان های بورژوازی باقی مانده است.

ولی از آن جایی که در بین زنان وحدتی وجود ندارد و آن‌ها در تشکیلات انقلابی کارگری سهمی ندارند و شرایط امروزی هم چنان جوی ایجاد نموده که رابطه گرفتن با مردان گناه شمرده می‌شود و زنان کارگر هم هیچ رابطه کاری با هم کاران مرد خود گرفته نمی‌توانند و از آن جایی که کارگران هم از آگاهی سیاسی، طبقاتی و انقلابی برخوردار نیستند، لذا زنان به طور اعم و زنان کارگر به طور اخص به عنوان رقیبان خطر ناکی تلقی می‌شوند. در چنین شرایطی وظایف نیروهای انقلابی و مائوئیست است تا برای سازمان دادن زنان با جدیت سعی نمایند، زیرا سازمان دادن زنان و به خصوص زنان کارگر مسئله حیاتی و فوری محسوب می‌شود.

در جامعه افغانستان زنان کارگر حتی در میان کارگران از مقام پست تری برخوردار اند و هیچ قانونی وجود ندارد که حداقل از منافع شان دفاع نماید.

«بی نصیب بودن زنان از قانون، حتی در خود طبقه کارگر هم منجر به عدم تساوی در شرایط زندگی بین زن و مرد می‌شود، در سیاست، در خانواده، در روابط جنسی (فحشا و داشتن معیارهای اخلاقی دوگانه) و یا در شرایط کار، زن همیشه مقام پست تر را اشغال می‌کند، و این بی نصیبی از حقوق به وسیله زندگی خود او هم تأیید می‌شود.

این طبیعی است که حتی روانشناسی زن در طی قرن‌ها بردگی از مرد طبقه کارگر متفاوت باشد، مرد طبقه کارگر مستقل تر، مصمم تر و قاطع تر بوده احساس هم‌دردی بیش تر

ما باید بکوشیم که دیدگاه زنان را از خواست صنفی به خواست سیاسی تبدیل کنیم. این واقعیت را نباید فراموش نمود که جنگ‌های چهار دهه گذشته و عواقب آن، عمیقاً قسمت بزرگی از زنان طبقات بخش‌های مختلف جامعه را تکان داده است، آنها را به حرکت در آورده است در شرایط کنونی زنان در حال غلیان هستند.

نگرانی و اضطراب زنان درباره سلب حق کار و تامین امرار معاش، سلب حق تحصیل و جستجو برای هدفی در زندگی، آنان را با مشکلاتی رو برو کرده است که به هیچ وجه گمان نمی‌کردند چنین شرایطی را در پیش رو دارند. یقیناً که نه امارت اسلامی افغانستان و نه حامیان امپریالیست‌شان حاضر اند که جواب رضایت بخشی به ایشان بدهند. ما باید تلاش نمائیم تا سطح آگاهی سیاسی - طبقاتی زنان را بالا ببریم و به آنها کمک نمائیم که با تمام نیروهای انقلابی که در راه سرنگونی امارت اسلامی افغانستان و لغو کلیه امتیازات حامیان امپریالیستی شان و استقرار جامعه دموکراتیک نوین و ایجاد دیکتاتوری دموکراتیک خلق می‌رزمد متحد شوند و تا آخر برای این هدف بزرگ مبارزه کنند.

زنان مبارز و انقلابی افغانستان باید روی «لغو کلیه قوانینی که زنان را از نظر حقوق سیاسی و اجتماعی در درجه پائین‌تری از مردان قرار می‌دهد مبارزه نمایند. پذیرفتن این مسأله موضوعی است حائز اهمیت.

حزب ما در این راه به دفاع از منافع زنان به معنای وسیع کلمه مبارزه نموده و این مبارزه را به طور جدی پیش برده و خواهد برد. در شرایط کنونی این مبارزات را نه تنها به منظور بهتر شدن شرایط برای زنان، بل که به منظور آزادی زنان به عنوان یک عضو جامعه مطرح می‌نماید و مبارزاتش را در این راستا پیش می‌برد.

پافشاری کلارزتکین در راه حل طبقاتی پیش نهادیش این بود که کار تهیجی در میان زنان، در ماورای اهداف حزب، باید بر روی مسائل خاص زنان از قبیل حفاظت در محیط کار، بیمه اطفال، امنیت برای اطفال، تعلیم و تربیت اطفال، تعلیمات سیاسی زنان، تساوی سیاسی زنان و امثال آن تمرکز یابد.

زنان وقتی می‌توانند روی خواست اساسی شان پا فشاری نمایند که دارای تشکیلات انقلابی دموکراتیک طراز نوین باشند. فقط از طریق این تشکیلات است که زنان می‌توانند خود را به عنوان عضو جامعه و دارای حق مساوی با مردان تثبیت نمایند. در غیر این صورت جنبش اعتراضی زنان تحت نفوذ فمینیسم بورژوازی قرار می‌گیرد، این نفوذ همیشه برای کسانی که در راه اتحاد طبقاتی مبارزه می‌کنند مضر تمام شده و می‌شود. همان طوری که بیان گردید فقط یک راه برای آزادی زنان وجود دارد و آن عبارت از تشکیلات دموکراتیک طراز نوین است که هدف سیاسی عمومی طبقه کارگر را دنبال می‌کند.

«جنبش حرکت برای تغییر» جای این که به مسایل اساسی زنان به پردازد، و آنها را در پهلوی مبارزات صنفی به مبارزات سیاسی بکشد و آنها را به منافع طبقاتی شان متوجه سازد

و تمام حیل و نیرنگ‌های بورژوازی را که در جهت اغفال زنان به کار گرفته می‌شود افشاء نمایند، بیش تر تلاش دارند تا زنان را در جهات رفرمیستی بکشانند و به ایشان دیکته نمایند که می‌توانند از طریق «بهتر ساختن دموکراسی» آزادی را به دست آورد. همین افکار رفرمیستی ایشان را به این نتیجه رسانده است که «دولت پروامپریالیست نیز باید با معیارهای بورژوازی در بخش اداری سازگار می‌بود.... و سبب شد که روابط پدرسالاری کم کم زیر سوال برود و سست شود و نظم سنتی جامعه بر هم بخورد.»

در این مورد بحث دیگر «جنبش حرکت برای تغییر» را مرور می‌نمائیم. به این بحث توجه کنید:

«دو دهه حضور نیروهای امپریالیستی در افغانستان و پروژه‌های وارداتی آنان در خصوص حقوق زنان نتوانست مسأله ستم بر زنان را بطور کامل در افغانستان محو و نابود بسازد. چرا که قدرت های سرمایه داری امپریالیستی جهانی که اساس و تهداب آنان بر روی نابرابری، ستم و استثمار بنا شده هرگز در تلاش محو کامل ستم بر زنان نیستند.» (هفته نامه تغییر - شماره دوم - صفحه هشتم - نویسنده خانم سپیده امید - تاکید روی کلمه از من است)

چند سطر پائین تر خانم «سپیده امید» چنین مینویسد:

«همان طوری که قبلاً اشاره نمودیم، طالبان به عنوان یک پدیده واقعی که در روستاهای افغانستان پایه مادی داشتند، در تضاد و مخالفت با نیروهای استعمارگر امپریالیستی (آمریکا و هم پیمانانش) دوباره سر بیرون آوردند و با متمسک شدن بر اینکه حضور آمریکا و ناتو در افغانستان و ترویج علوم غربی از سوی آنان، زنان افغانستان را از فرهنگ و ارزش های اسلامی و افغانی آنان دور ساخته در صدد حفظ، حفاظت، تحکیم و تقویت مناسبات پدرسالاری در جامعه بر آمدند، چرا که آنان روابط پدر سالاری را شیرازه حفظ خانواده و حافظ نظم اجتماعی می‌دانند. در واقع بنیادگرایی دینی باعث برقراری نظم پدر سالاری می‌شود. بنیادگرایی دینی به منظور حفظ نظم جامعه روابط پدرسالاری را قوام بخشیده و تقویت می‌نماید و به وسیله همین مناسبات پدر سالارانه است که تن و اندیشه زنان از سوی مردان به انقیاد کشیده شده و کنترل مردان بر زنان و زندگی آنان تحکیم می‌شود....» (هفته نامه تغییر شماره دوم - صفحه هشتم - تاکید از من است)

زمانی که خانم سپیده امید می‌گوید که پروژه‌های وارداتی امپریالیست‌ها «در خصوص حقوق زنان نتوانست مسأله ستم بر زنان را به طور کامل در افغانستان محو و نابود بسازد» بدین معنا است که پروژه‌های وارداتی اشغال‌گران توانسته که بسیاری از جنبه‌های ستم بر زنان را محو نماید! حتی در ادامه بحث خود می‌گوید که امپریالیسم «هرگز در تلاش محو کامل ستم بر زنان نیستند». زمانی که گفته می‌شود که امپریالیسم در «تلاش محو کامل ستم بر زنان نیست» این

معنا را می‌رساند که امپریالیسم به فکر محو حداکثر ستم بر زنان هست!

این دیدگاه تنها مربوط خانم سپیده امید نیست، بل که مربوط به جمعی است که در محور «جنبش حرکت برای تغییر» گرد آمده‌اند. چند صفحه بالاتر دیدگاه «جنبش حرکت برای تغییر» را در مورد رژیم پوشالی و زنان را به بحث گرفتیم. آن‌ها از تساوی جندر در ادارات دولتی بحث دارند و اعتقادشان این است که این تساوی جندر باعث بیرون رفتن زنان از خانه و «سبب شد که روابط پدر سالاری کم کم زیر سوال برود و سست شود و نظم سنتی جامعه بر هم بخورد».

هر کسی که به الفبای مبارزات طبقاتی آشنائی داشته باشد خوب می‌داند که دموکراسی و تساوی حقوق تحایفی نیست که از طرف امپریالیست‌ها و خائنین ملی به مردم ارائه گردد، بل که به اثر مبارزات خستگی ناپذیر خلق‌های تحت ستم و از طریق انقلابات قهری تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش به دست می‌آید.

زمانی رژیم پوشالی و اربابان اشغال‌گرشان «قانون اساسی» را تصویب نمودند، بسیار کسانی بودند که به تبلیغ و ترویج پرداختند که قانون اساسی تساوی حقوق زن و مرد به رسمیت شناخته است. زیرا در ماده بیست و چهار قانون اساسی ارتجاعی - امپریالیستی قید گردیده بود که: «اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون حقوق مساوی دارند».

در طول تاریخ طبقات ارتجاعی حاکم بارها این مطلب را قید قانون نموده‌اند، اما هیچ حقی به زنان قایل نشدند. از نظر طبقات ارتجاعی حاکم حقی که زنان در برابر قانون دارند مساوی به صفر است. یعنی مساوی به حقوقی است که طبقه حاکمه برای زحمت‌کشان قایل شده اند. دوران بیست سال حاکمیت رژیم پوشالی به خوبی ثابت ساخت که این قانون حتی ارزش یک ورق کاغذ را نداشت. حتی خود رژیم در بسیاری موارد ناقض آن بوده است. این قانون فقط برای سرکوب قهری مبارزات توده‌های ستم‌دیده و به خصوص زنان بود. هر گاه نویسندگان «هفته نامه تغییر» یک بار سری به «قانون اساسی» رژیم پوشالی می‌زدند، درک می‌نمودند که این قانون قبل از این که به نفع زنان باشد به تحکیم پایه‌های بنیادگرایی کمک می‌کند. ماده اول، دوم و سوم قانون «اساسی» که زیر نظر اشغال‌گران تحریر و تصویب شد کاملاً در جهت تحکیم پایه‌های بنیادگرایان دینی است. بعد از تصویب همین قانون بود که هزاران زن به دست، پدر، برادر و شوهر خود به قتل رسیدند و هیچ یک شان محاکمه و قصاص نگردیدند و اگر کدام شخصی هم محاکمه شد به زودی از زندان رها گردید. نمونه بارز آن نادیا انجمن شاعره جوان است که توسط شوهرش به قتل رسید و شوهرش فقط مدت کوتاهی به زندان رفت و بعد از آزادی، مدیر کتاب خانه پوهنتون هرات گردید. سرکوب تظاهرات زنان به خاطر تصویب «قانون احوالات شخصیه اهل تشیع» را قبلاً بیان نمودیم.

قانون اساسی بر مبنای مناسبات تولیدی و شرایط سیاسی

حاکم بر جامعه مستعمره - نیمه فئودال افغانستان تصویب شد، روابط حقوقی آن هم نمی‌توانست بازتابی جدا از مناسبات و روابط تولیدی حاکم در جامعه باشد. در چنین جوامعی بیان مقوله «تساوی جندر» و یا این که پروژه‌های وارداتی اشغال‌گران باعث گردید که «روابط پدر سالاری کم کم زیر سوال رود و سست شود و نظم سنتی جامعه بر هم خورد» حرف پوچ و میان تهی است. زیرا بورژوازی انحصاری برای بسط و توسعه سرمایه اش تلاش می‌نماید تا زنان را به کار بیرون از خانه بکشد و از این طریق هم ایشان را استثمار مضاعف نماید و هم آن‌ها فاسد نموده و محکوم به فقر نماید. همه به خاطر دارند که در رژیم دست‌نشانده کرسی و غنی هزاران زن به عنوان فاحشه در جامعه افغانستان تحمیل گردید و برای آن‌ها در پیشه شان امتیاز داده می‌شد. در این مورد یک شرط وجود داشت که آن‌ها خود را به عنوان فاحشه در دفاتر پولیس به ثبت رسانند و تسلیم مقررات پولیس شوند. زنانی که خود را به دفاتر پولیس ثبت نام نموده بود، از طرف پولیس پیشه او به رسمیت شناخته می‌شد و برایش اجازه مسکن داده می‌شد. در آن زمان فقط فاحشه‌های مورد تعقیب و مجازات قرار می‌گرفت که در دفاتر پولیس خود را ثبت نکرده بودند.

دولت دست‌نشانده طبق خواست بادران اشغال‌گرشان در صدد فاسد کردن بیش‌تر اخلاق زنان و از این طریق کنترل بیش‌تر زنان بود. از یک طرف این زنان به جواسیس رژیم پوشالی تبدیل گردیده بودند و از سوی دیگر این زنان نه تنها به بردگان جنسی پولیس در آمده بود، بل که برای پولیس منبع در آمد نیز شده بود. پولیس توسط این زنان بچه‌های پول دار را به دام می‌انداخت از آن‌ها حق السکوت می‌گرفت. سودی که از طریق فراهم کردن بی عفتی بدست سازمان دهندگان می‌آمد، تعداد بسیاری از مردان کاسب پیشه و بی همه چیز را از کار بردن هیچ نیرنگ و ظاهر سازی برای جلب مشتریان فروگذار نمی‌کرد، جلب می‌نمود.

علل تباهی بی انتهای اخلاق که موجب فحشاء می‌گردد، انحطاط بورژوازی است. امروز در کشورهای پیش‌رفته و متمدن فحشاء به شکل سازمان یافته آن به عنوان صنعت (صنعت سکس) جا زده می‌شود و از این طریق سودهای کلانی به جیب سازمان دهندگان آن می‌ریزد.

اگوست ببل در مقاله «فحشاء سازمان ضروری دنیای سرمایه داری» می‌نویسد:

«اجتماع جدید سرمایه داری شبیه یک جشنواره کارناوال است که در آن همه در صدد فریب دادن و گول زدن یک دیگر اند. در تمام مدتی که زندگی غرق در "عفت"، "دین" و "آداب دانی" است، هر یک صورت تک رسمی خود را با وقار حمل می‌کند. تا بعداً، به طور غیر رسمی و با محدودیت هر چه کم‌تر، جلو تمایلات و شهوات خود را رها کنند. در هیچ عصری تزویر و ریا کاری عظیم‌تر از عصر ما وجود نداشته است. تعداد فال‌گیران هر روز بیش‌تر می‌شود، عرضه زن به منظور شهوت رانی حتی سریع‌تر از تقاضا برای آن افزایش می‌یابد.»

«در تحت چنین شرایطی تجارت بدن زن ابعاد وسیعی یافته

بورژوازی را رعایت می نمود» و همین امر باعث شد «که در این راستا خانواده های طبقه متوسط نیز همراه بودن هزاران زن از زیر برق، از خانه بیرون شدند و به کار، تحصیل، فعالیت مدنی، فعالیت سیاسی و و و پراختند و سبب شد که روابط پدر سالاری کم کم زیر سوال برود و سست شود و نظم سنتی جامعه بر هم بخورد.»

ما قبلاً این موضوع را پاسخ دادیم که به هیچ وجه روابط پدرسالارانه زیر سوال نرفت و نظم سنتی پدرسالاری جامعه پا بر جا باقی ماند. اما در مورد بیرون شدن زنان از خانه و پرداختن شان به کار و و و باید گفت که بورژوازی بیش از همه به کار کودکان و زنان نیازمند است. به همین علت تلاش می نماید تا زنان را از محیط خانه به محیط اجتماعی سوق دهد. البته این سوق دادن نه به منظور آزاد نمودن زنان از ستم پدر سالاری است و نه هم به منظور بر هم زدن نظم سنتی جامعه پدرسالار است، بل که به منظور بسط و توسعه سرمایه داری است.

«کار بورژوازی عبارت از بسط و توسعه تراست ها، کشاندن کودکان و زنان به کارخانه ها، شکنجه و عذاب آنان در آنجا با فاسد نمودن آنان و محکوم کردن شان به منتها فقر و نیاز. ما «خواهان» چنین بسط و توسعه ای نیستیم و از آن پشتیبانی نکرده، بل که علیه آن مبارزه می نماییم. ولی چگونه مبارزه می کنیم؟ ما می دانیم تراست ها و کار زنان در کارخانه ها پدیده های مترقی هستند. ما نمی خواهیم به عقب یعنی به سوی صنایع دستی سرمایه داری ماقبل انحصاری و به دورانی که زنان به کار خانگی مشغول بودند باز گردیم. از طریق تراست ها و غیره به پیش و از آن نیز پا فراتر نهاده به سوسیالیسم!» (لنین - مجموعه آثار - جلد دوم - ترجمه محمد پور هرمان - صفحات ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳)

«جنبش حرکت برای تغییر» بر خلاف لنین خواهان چنین بسط و توسعه کار بورژوازی است و به همین منظور است که اول تر از همه از رفرم های اصلاحی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» به دفاع برخاستند و در گام دوم دموکراسی تحمیلی اشغال گران را در مقابل بنیادگرایان قرون وسطایی طالبان قرار داده و از آن به دفاع برخاسته اند!

ما با آن که خواهان بیرون شدن زنان از خانه هستیم و در راه اجتماعی شدن کار زنان مبارزه می کنیم، اما باید که تمام دناات، رذالت و پستی بورژوازی که زیر لفافه دموکراسی، «آزادی زن» و «مبارزه علیه تروریسم و بنیادگرایی» بیان می شود، را افشاء سازیم و گام های موثرتری به جلو برداریم و تمام دسیه های بورژوازی را درباره توجه به مسئله زنان را افشاء سازیم و به تبلیغ درباره آزادی واقعی زنان به پردازیم. این مطلب را آشکارا بیان کنیم که رژیم های ارتجاعی در افغانستان به هیچ وجه قادر به اعطای آزادی بورژوازی برای زنان نیستند. باید این مطلب را به طور واضح بیان نماییم که خواست دموکراسی بورژوایی در زیر چتر امپریالیسم و آزادی زنان زیر این چتر خواستی عبث و بیهوده است. ما باید به زنان این مطلب را توضیح دهیم که بدون مبارزه پی گیر و مداوم در جهت سرنگونی قهری رژیم استبدادی تحت رهبری پرولتاریا

است. این تجارت به وسیع ترین مقیاس انجام می گیرد، و به قابل تمجیدترین وجهی در دل پایتخت های تمدن و فرهنگ سازمان یافته است و ندرتاً توجه پولیس را جلب می کند. گروهی از واسطه ها، عامل ها و فروشندگان زن و مرد به همان خرسندی به این پیشه می پردازند که معامله سایر اجناس را انجام می دهند» (اگوست بیل - فحشاء سازمان ضروری دنیای سرمایه داری)

«هنوز هم تعداد فواحش به همان مقیاس که کار مزدگیر مؤنث در شعب مختلف صنعت و کسب اضافه می گردد، افزایش می یابد، و به این زنان آن قدر مزد داده می شود که برای مردان بسیار زیاد است و برای زندگی کردن بسیار کم. به علاوه فحشاء به وسیله بحران های صنعتی که از ملزومات دنیای سرمایه داری گردیده است افزایش می یابد. بحرانی که در حال دائمی شدن است، نیازمندی فلاکت را به میان زنان می برد.» (اگوست بیل - همان مقاله)

«زنان قربانیان بخت برگشته و دو جانبه جامعه بورژوازی هستند. اولاً قربانیان سیستم مالکیت لعنتی آن و ثانیاً قربانی دو روی اطلاق لعنتیش. هیچ شکی در این باره نیست. تنها یک آدم کوتاه بین و بدجنس می تواند این را فراموش کند.» (لنین - صحبت با کلارا زاتکین)

این است آن حقوقی که بورژوازی برای زنان قابل است. هر قدر که سرمایه متمرکز می گردد به همان اندازه فقر و بدبختی و فحشاء زیاد می گردد، در جامعه بورژوازی تک همسری مروج می گردد اما زنا و فحشاء مکمل تک همسری است.

«ازدواج یک جانب زندگی جنسی دنیای سرمایه داری یا بورژوازی را نشان می دهد و فحشا جانب دیگر آن را، ازدواج یک روی سکه است و فحشاء روی دیگر آن....» (اگوست بیل - فحشاء سازمان ضروری دنیای سرمایه داری)

در نتیجه شرایط اجتماعی است که شرارت ها، افراط کاری ها، بنیادگری و خلاف کاری ها و جنایات پرورش می یابند. همین شرایط است که اجتماع را در یک وضع ناراحت کننده نگه داشته است. در تحت چنین شرایطی زن از ستم مضاعف رنج می برد.

به هرحال چیزی که امروز در افغانستان کم است، جنبش انقلابی زنان است. ما هنوز یک چنین جنبشی از زنان انقلابی که بتواند اعتراضات زنان را سمت و سوی ضد طبقه حاکمه و ضد امپریالیستی بدهد و آن را رهبری نماید نداریم و بدون تردید باید چنین زنانی را تربیه کنیم تا اعتراضات زنان را سمت و سوی انقلابی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) بدهیم. بدون آموزش زنان در این مسیر کار ما ناقص خواهد بود؛ زیرا بدون شرکت زنان در انقلاب هیچ انقلابی به پیروزی نمی رسد. ما باید هرچه سریع تر دست به کار ایجاد چنین جنبشی از زنان شویم.

«جنبش حرکت برای تغییر» جای این که زنان را از پلیده های، حیل و نیرنگ بورژوازی هوشدار دهد تا به دام بورژوازی نیفتند، برعکس در مقایسه رژیم پوشالی با طالبان تلاش می نماید تا رژیم پوشالی را سفید رو جلو دهد. آن ها معتقداند که با اشغال افغانستان «رژیم پوشالی باید هنجارهای تحمیلی

بود که گندش بیرون شد، به همین ترتیب اکثریت هوتل‌ها فاحشه خانه بود چنان چه یک مرتبه سی فاحشه چینی از کابل اخراج شد. این حرکات رژیم پوشالی به چه معنا است؟ آیا به معنای «سست نمودن روابط پدرسالاری و بر هم زدن نظم سنتی پدر سالاری» است و یا تحکیم پایه‌های روابط پدر سالاری؟ آیا این عملکرد اشغال گران و رژیم پوشالی به این معنا نیست که آن‌ها با ایجاد صنف مهمی از زن‌ها به عنوان فاحشه تمام خواص انسانی را جز هیکل آن‌ها را سلب نموده بود؟

همان طوری که قبلاً بیان نمودیم که در کشورهای امپریالیستی امروز صنف مهمی از زنان که جامعه تمام خواص انسانی را جز هیکل از آن‌ها را سلب نموده به عنوان صنف فاحشه زیر نام «صنعت سکس» بوجود آورده است. و همه روز آن را رشد داده و تقویت می‌نماید.

«بدین ترتیب فحشاء یک سازمان اجتماعی در دنیای سرمایه داری می‌گردد به همان گونه که پلیس، ارتش، کلیسا و اربابی مزد» (اگوست بیل - فحشاء سازمان ضروری دنیای سرمایه داری)

«جمهوری دموکراتیک اختلاف دو طبقه را بر طرف نمی‌کند، بلکه برعکس، زمینه مساعدی برای ادامه مبارزه طبقاتی فراهم می‌کند، و به همین ترتیب خصوصیت ویژه تفوق شوهر بر زن را....»

بدین ترتیب در ازدواج سه شکل عمده داریم که بصورت کلی مطابق با سه مرحله اصلی پیشرفت بشر است. در مرحله توحش ازدواج گروهی. در بربریت، ازدواج جفتی و در عصر تمدن، تک همسری همراه با فحشاء به عنوان مکمل آن. بین مرحله ازدواج جفتی و تک همسری در بربریت پیشرفته مرحله‌ای داخل می‌شود که در آن مردان صاحب کنیز بودند و تک همسری رایج بود.» (انگلس - منشاء خانواده و تکامل آن - صفحه ۹۸)

در حقیقت این طبقات و جامعه طبقاتی است که «در صدد حفظ، حفاظت، تحکیم و تقویت مناسبات پدر سالاری در جامعه» است و همین سیستم طبقاتی است که «روابط پدر سالاری را شیرازه حفظ خانواده و حافظ نظم اجتماعی می‌داند و باعث برقراری نظم پدر سالاری می‌شود، و به منظور حفظ نظم جامعه، روابط پدرسالاری را قوام بخشیده و تقویت می‌نماید». بنیادگرایی دینی اعم از مسیحی و اسلامی، زاده همین سیستم بوده و در خدمت همین سیستم قرار دارد نه برعکس.

در عصر امپریالیزم استثمار ابعاد جهانی بخود گرفته و در این چهارچوب در مستعمرات و نیمه مستعمرات، انواع ستم بر مردمان اسیر روا داشته می‌شود، ستم جنسی که زنان را آماج قرار می‌دهد، یکی از بخش‌های ستم امپریالیستی به شمار می‌رود. این ستم (ستم جنسیتی) در دوران امارت اسلامی به شکل غلیظ‌تری به خود گرفته و به شکل دیوانه‌واری پیاده می‌گردد، اما نباید فراموش نمود که امپریالیزم امریکا با سیاست داخلی طالبان مخالفتی ندارد، این مخالفت‌ها یک فریب و نیرنگ بیش نیست. امپریالیزم خوب می‌دانست که طالبان داری چه افکار و عقایدی اند با آن هم آگاهانه دولت

و لغو کلیه امتیازات امپریالیزم و رسیدن به سوسیالیزم، زنان به آزادی نمی‌رسند. ما باید به زنان مبارز و انقلابی کمک نمائیم که تشکیلات انقلابی خود را بسازند و این تشکیلات در پیوند با تشکیلات انقلابی مردان و دوشادوش آن‌ها در جهت سرنگونی رژیم استبدادی گام بردارند. در غیر این صورت امپریالیزم و نیروهای ارتجاعی مبارزات را کنترل خواهند نمود و ثمرات آن را نصیب خود خواهند ساخت. تاریخ افغانستان از سال ۱۳۵۷ خورشیدی به این طرف گواه این مدعا است.

در شرایط کنونی خطر جدی جنبش آزادی‌خواهانه زنان را تهدید می‌کند این است که ایدئولوگ‌های بورژوازی می‌خواهند بین جنبش انقلابی زنان و مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم فاصله ایجاد کنند و بورژوازی را مدافع حقوق زنان نشان دهند. ما باید زنان را طوری آموزش دهیم که فریب این حیل‌ها و نیرنگ‌ها را نخورند، و علل ستم بر زن و راه‌هایی آن درک کنند.

«جنبش حرکت برای تغییر» از یک طرف می‌گوید که با بیرون شدن زنان در زمان رژیم پوشالی «روابط پدر سالاری کم کم زیر سوال رفت و سست شد و نظم سنتی جامعه بر هم خورد». اما در پهلوی آن می‌گوید که طالبان «با مستمسک شدن بر این که حضور امریکا و ناتو در افغانستان و ترویج علوم غربی از سوی آنان، زنان افغانستان را از فرهنگ و ارزش‌های اسلامی و افغانی آنان دور ساخته در صدد حفظ، حفاظت، تحکیم و تقویت مناسبات پدر سالاری در جامعه بر آمدند، چرا که آنان روابط پدر سالاری را شیرازه حفظ خانواده و حافظ نظم اجتماعی می‌دانند. در واقع بنیادگرایی دینی باعث برقراری نظم پدر سالاری می‌شود. بنیادگرایی دینی به منظور حفظ نظم جامعه روابط پدرسالاری را قوام بخشیده و تقویت می‌نماید»

مطلب فوق الذکر را اگر به زبان عامیانه توضیح دهیم چنین مفهومی را ارائه می‌نماید: اشغال گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان همان طوری که روابط پدر سالارانه را زیر سوال بردند و نظم سنتی جامعه مردسالار را برهم زده بودند، در صدد حفظ روابط پدر سالارانه نبودند. زیرا آن‌ها سیستم پدر سالارانه را شیرازه حفظ خانواده و حافظ نظم عامه نمی‌دانستند و فقط طالبان اند که با متمسک شدن بر حضور امریکا و ترویج علوم غربی در صدد حفظ، حفاظت، تحکیم و تقویت مناسبات پدرسالاری در جامعه بر آمدند، چرا که آن‌ها روابط پدرسالاری را شیرازه حفظ خانواده و حافظ نظم اجتماعی می‌دانند!

بیائیم از حقیقت نگذریم و یک مسأله را صادقانه مطرح کنیم و از خود سوال کنیم که این رژیم پوشالی و حامیان اشغال‌گر شان نبودند که زنان را به یک وسیله جنسی برای مردان تبدیل نموده بودند؟ آیا اکثریت ادارات دولتی همین رژیم نبود که به فاحشه خانه‌های رسمی تبدیل شده بود؟ آیا «خانه‌های امن» رژیم پوشالی به فاحشه خانه برای قلدرمندان رژیم تبدیل نگشته بود؟ همه به این سوالات بلی می‌گویند به جز «جنبش حرکت برای تغییر» که می‌خواهد تبه‌کاری‌ها رژیم پوشالی را وارونه جلوه دهد. مردم خوب به خاطر دارند که ارگ ریاست جمهوری به کانون فحشاء تبدیل گردیده

را دو دسته به ایشان تقدیم نمود. همین اکنون امپریالیزم امریکا با رژیم آخوندی ایران نه به خاطر ستم جنسیتی، بل که به خاطر عدم اطاعت از وی مخالف است. هرگاه رژیم آخوندی ایران حاضر شود که پیوندهایش را با روسیه و چین قطع کند و از وی اطاعت نماید، به هیچ وجه با سیاست داخلی اش (سرکوب اعتراضات زنان) مخالفتی نمی کند، همان طوری که امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین با این سرکوب گری جمهوری اسلامی ایران هیچ مخالفتی نکردند.

همان طوری که طالبان در زمان اشغال افغانستان با شئونیزم غلیظ جنسیتی خود زمینه ساز اجرای طرحات فریب کارانه اشغال گران گردیدند به همان قسم اکنون نیز با اجرای طرحات شئونیزستی خود زمینه برای فریب کاری امپریالیزم و متحدینش را مهیا می سازد تا بهتر بتواند جنبش اعتراضی زنان را تحت کنترل خود در آورد. و این چیزی است که امپریالیزم خواهان آنست. زیرا امپریالیزم امریکا به خوبی می داند که هر قدر محدودیت های اجتماعی میلیتی و جنسیتی بیش تر گردد به همان اندازه تحمیل انقیاد بر مردمان کشور قطعی تر می گردد. به این اساس است که می گوئیم دید درست نسبت به مسئله جنسی در جامعه و برخورد علمی نسبت به ستم جنسی و وضعیت زنان به خوبی می تواند انسان را از تفکر دگم و خوش خیالی در این مورد که «در واقع بنیادگرایی دینی باعث برقراری نظم پدر سالاری می شود. بنیادگرایی دینی به منظور حفظ نظم جامعه روابط پدرسالاری را قوام بخشیده و تقویت می نماید» نه سیستم جهان سرمایه داری، دور می سازد.

از بحث های فوق الذکر به خوبی مشاهده می شود که «جنبش حرکت برای تغییر» قویاً از ستم گری طالبان بر زنان افغانستان نام برده، اما نه تنها که هیچ اشاره ای به ستم گری اشغال گران امپریالیست و رژیم پوشالی بر زنان ندارد، بل که تلاش می ورزد تا آن ها را تبرئه نمایند. چشم پوشی از ماهیت ستم گرانه اشغال گران و رژیم پوشالی بر زنان افغانستان به خوبی ماهیت ذاتی نویسندگان و یا نویسندگان «جنبش حرکت برای تغییر» را به نمایش می گذارد.

بناً در مورد «آزادی زنان» باید بگوئیم که اشغال گران امپریالیست و رژیم پوشالی نه خواهان آزادی زنان از چنگال مردسالاری اند و نه توان این کار را دارند. به همین علت است که روز به روز وضعیت زنان نسبت به گذشته بدتر گردیده و می گردد. به همین ترتیب شئونیزم جنسیتی غلیظ و نفرت انگیز طالبان، به احتمال قریب به یقین غیر قابل اصلاح است. مجموع این عوامل باعث گردیده است که جنبش اعتراضی زنان نتواند از حیطة رفرمیزم پا فراتر نهد.

به بحث دیگر «جنبش حرکت برای تغییر» توجه نمائید:

«نزدیک به دو سال از حاکمیت بنیادگرایی دینی اسلامی و تئوکراتیک طالبان می گذرد، در این دوره این گروه بنیادگرا هر نوع ظلم و ستمی علیه مردم تحت ستم افغانستان انجام داده و زنان را تا سرحد بردگی فرو کاسته است.

در چنین شرایطی جامعه جهانی علیه این گروه بنیادگرا و جنایتکار برخوردی دوگانه داشته است، حتی حاضر شده که در مقابل این

گروه از موازین حقوق بشری نه تنها گامی به عقب بگذارد، بلکه تمام موازین حقوق بشری را که توسط این گروه نقض شده است، نادیده گرفته است.... ما به دلایل زیر طالبان را نه تنها به رسمیت نمی شناسیم، بلکه هرگونه مذاکره و مصالحه و گفت و گو با این گروه بنیادگرایی دینی و اسلامی را خیانت ملی دانسته و محکوم می کنیم.

۱ - گروه بنیادگرایی دینی اسلامی طالبان مرتکب جنایات جنگی شده و هنوز رهبران آن محاکمه نشده اند؛

۲ - گروه بنیادگرایی دینی اسلامی طالبان به دلیل ایدئولوژی بنیادگرایی خود تحت هیچ عنوانی نمی توانند و نمی خواهند برای زنان حقوق انسانی قایل شوند که نه تنها حق زنان است، بلکه امر ضروری برای یک جامعه دموکراتیک است؛

۳ - گروه بنیادگرایی دینی اسلامی طالبان، در گذشته و حال مرتکب ستم ملی بر تمام ملیت های تحت ستم افغانستان شده است؛

۴ - گروه بنیادگرایی اسلامی طالبان، با ایدئولوژی بنیادگرایی که دارد بستر مناسبی برای رشد دیگر نیروهای بنیادگرایی دینی مانند داعش را مساعد می سازد؛

۵ - گروه بنیادگرایی اسلامی طالبان نه تنها هیچ یک از موازین حقوق بشری را قبول نداشته، بلکه در تلاش است، تا قوانین قرون وسطی خود را بر مردم و بخصوص زنان تحمیل نکند.» (هفته نامه تغییر - شماره چهارم - صفحه دهم)

این نقل بلند و بالای نویسندگان «هفته نامه تغییر» را به این علت یاد آوری نمودیم تا خواننده به ماهیت حقیقی شان پی ببرد. حال هر یک از قسمت های این نقل و قول را جدا بررسی می نمائیم.

«نزدیک به دو سال از حاکمیت بنیادگرایی دینی اسلامی و تئوکراتیک طالبان می گذرد، در این دوره این گروه بنیادگرا هر نوع ظلم و ستمی علیه مردم تحت ستم افغانستان انجام داده و زنان را تا سرحد بردگی فرو کاسته است.»

هیچ شکی وجود ندارد که طالبان یک جریان سیاسی تئوکرات و جنایت کار آغشته به شئونیزم غلیظ میلیتی و جنسیتی است و نه تنها در دوران حاکمیت دو ساله، بل که قبل از آن حتی در دوران مقاومت ارتجاعی شان علیه اشغال گران امپریالیست و رژیم پوشالی هم انواع و اشکال ستم را بر مردمان این کشور تحمیل نمودند و زنان را حتی از حقوق اولیه شان محروم ساختند. از این که نویسندگان «هفته نامه تغییر» می گویند که طالبان «زنان را تا سرحد بردگی فرو کاسته» اند تعجب آور است. این صحبت بدان معناست که در زمان اشغال کشور زنان از بردگی نجات یافته بودند!

از زمانی که حق مادری از جامعه برچیده شد، مرد فرمانروائی خانه رابدست آورد، زن تنزیل موقعیت نمود و برده خانگی گردید. از این زمان به بعد شرکت زنان در اجتماع و کارهای

اجتماعی ممنوع گردید. زنان دیگر برای شوهران و فرزندان شان کار می کردند. انگلس در کتاب منشاء خانواده می نویسد:

« مالکیت خصوصی، همان گونه که روابط اقتصادی سیاسی را در جامعه بزرگتر دگرگون ساخت، روابط بین زن و مرد را نیز در داخل خانواده تغییر داد... سرمایه داری صنعتی به مرحله ای رسید که تولید تقریباً منحصراً اجتماعی، خارج از خانواده و به منظور مبادله صورت می گرفت و کار زن به کار خصوصی حفظ و مراقبت جهت استفاده خانواده تبدیل شد.»

برای اشغال گران و رژیم پوشالی کرسی و غنی مهم این بود که قوانین زن ستیزانه در شهر و روستا، در کار خانه و مکتب، در خیابان و خانه به اجرا درآید تا بطور همه جانبه و گسترده زنان را فرو دست نگه دارند و این فرودستی زنان به عنوان یک شاخص اجتماعی تضمین گردد.

مرد سالاری و سرکوب زنان سازمان یافته ترین شکل قدرت در جهان است. فقط با اتکا به قدرت سیاسی است که زنان سرکوب می شوند، مرد سالاری که زنان را سرکوب می کند فقط پدر، برادر و شوهر نیست، بل که نظام اقتصادی - اجتماعی است که قدرت سیاسی را در دست دارد. این قدرت سیاسی پشتوانه همه ستم گران و بخصوص ستم گران خانگی است. در حقیقت مبارزات زنان انقلابی در هر گامی که بر می دارد با این سیستم رو در رویند و این سیستم سیاسی را به مصاد می طلبد. از این رو مبارزات زنان یک مبارزه سیاسی است، چون این مبارزه سیاسی است، لذا رو در روی قدرت سیاسی حاکم امارت اسلامی و حامیان اشغال گر شان قرار می گیرند.

انگلس درباره بردگی زن از قول مارکس چنین می گوید:

«مارکس می افزاید: خانواده کنونی نه تنها از ابتدا، از بردگی (بندگی Servi tus) منشاء می گرفت، بلکه از سرفی نیز، زیرا این نظام از ابتدا بستگی به خدمات کشاورزی داشت، و به مقیاس کوچک دارای تمام تناقض هایی بود که بعداً در سراسر جامعه و دولت گسترش یافت. چنین شکلی از خانواده، نمایش گر گذار از خانواده جفتی به تک همسری است و برای اطمینان از وفاداری زن و بنابر این برای اطمینان از این که فرزندان خانواده حتماً فرزندان پدر خانواده هستند، زن بدون قید و شرط در ید قدرت شوهر قرار گرفت. و اگر مرد او را بکشد، تنها حق خود را اعمال کرده است.» (انگلس - منشاء خانواده و تکامل خانواده - صفحه ۷۷)

همین افکار خام و توهم آمیز نویسندگان "هفته نامه تغییر" است که آن ها می خواهند "جامعه جهانی" را حامی "حقوق بشر" جا بزنند! به این بحث توجه نمائید:

«در چنین شرایطی جامعه جهانی علیه این گروه بنیادگرا و جنایتکار برخوردی دوگانه داشته است، حتی حاضر

شده که در مقابل این گروه از موازین حقوق بشری نه تنها گامی به عقب بگذارد، بلکه تمام موازین حقوق بشری را که توسط این گروه نقض شده است، نادیده گرفته است.»

در مورد کاربرد نادرست عبارات مضحکی چون "جامعه جهانی" و "حقوق بشر" و مفهوم نادرست تر و مضحک تری که طبق خواست نویسندگان "جنبش حرکت برای تغییر" بیان گردیده چه می توان گفت؟

"جامعه جهانی" یک جامعه امپریالیستی غارت گر، تجاوزگر و اشغال گر است که شامل تمام کشورهای "متمدن" می گردد. بنابر خصوصیات تکاملی - تاریخی خود، تغییر شکل داده و خصوصیات امپریالیستی را گرفته است. بیان "جامعه جهانی" یک مفهوم بورژوازی است، که توسط ایدئولوگ های بورژوازی زمزمه می گردد تا جنایات بورژوازی را زیر این لفافه پنهان نمایند. در حقیقت این نوع "جامعه جهانی" و "حقوق بشری" چیزی نیست جز همان جامعه ای که در حال حاضر در چارچوب سرمایه انحصاری یعنی امپریالیزم عمل می نماید.

در حقیقت بحث نویسندگان "هفته نامه تغییر" به معنای برائت دادن "جامعه جهانی" از جنایتی است که علیه بشریت انجام داده است. به نظر نویسندگان "هفته نامه تغییر"، "جامعه جهانی" تمامی «موازین حقوق بشری را رعایت نموده» و فقط در مقابل طالبان از این موازین "گامی به عقب گذاشته است"!!

همین "جامعه جهانی" است که مجوز حمله به کشورهای تحت سلطه برای «جنگ پیش گیرانه»، «جنگ ضد تروریسم» و «جنگ برای دموکراسی و آزادی زنان» که جنگی است مستقیماً تجاوزکارانه و اشغال گرانه علیه ملل تحت ستم برای امپریالیزم اشغال گر امریکا و متحدینش داده و می دهد. در حقیقت «جامعه جهانی» یعنی امپریالیزم، جنگ و غارتگری است که نویسندگان «هفته نامه تغییر» از آن ستایش می کند.

جای شک نیست که «جامعه جهانی» در اساس به معنی امپریالیزم جهانی و دولت های مرتجع تحت سلطه و نفوذ آن، دولت مردان و چهره های مشهور و روزنامه نگاران و روشنفکران وابسته به نظام جهانی امپریالیستی است.

در چشم «جامعه جهانی» این که چه کسی دموکرات است و چه کسی ناقص حقوق بشر، چه کسی مستبد یا تروریست است و چه کسی قدیس، ربطی به این که فلان نیروی سیاسی یا فلان رژیم «دموکرات» هست یا نه - ندارد، بلکه بستگی به این دارد که فلان کشور چه قدر مطیع و گوش به فرمان است.

حال مختصراً اشاره به پیدایش استراتیژی ملل متحد و حقوق بشر می اندازیم و می بینیم که این سازمان چگونه برای پوشیده نگه داشتن جنایات کشورهای امپریالیستی به کار گرفته شده است:

این مورد نظری می‌اندازیم.

ما در این جا از بمباردمان‌های کور اشغال‌گران امپریالیست و قتل عام مردم بی‌گناه افغانستان توسط نیروهای اشغال‌گر می‌گذریم و فقط نظری به زندان‌های زیر نظر اشغال‌گران امپریالیست در افغانستان می‌اندازیم.

«ابتدا از بازداشت‌گاه پایگاه هوایی آمریکا در بگرام شروع می‌کنم.

آمریکا در این بازداشت‌گاه هم چنان بیش از ۷۰ نفر را بدون تفهیم اتهام، بدون رعایت حقوق اساسی و بدون اطلاع از زمان پایان بازداشت آن‌ها نگهداری می‌کند. اطلاعات دست اولی از مشخصات و تعداد بازداشتیان، دلایل و شرایط بازداشت در دست نیست، چون این بازداشت‌گاه‌ها با وجود درخواست مکرر، به استثنای کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، به روی همگان از جمله کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، وکلا و ناظران دیگر، بسته است. اما از طریق زندانیان آزاد شده و نیز براساس اطلاعاتی که دولت در اثر اقامه دعوا ناگزیر ارائه کرده است، می‌دانیم که نقض دادرسی عادلانه و شکنجه که درباره گوانتانامو به ویژه در چند سال آغازین کار آن گزارش کرده ایم، هنوز در بگرام یک واقعیت بشمار می‌رود.

اولاً بازداشتیان از امکان دادرسی عادلانه برای تعیین وضع و اعتراض به بازداشت خود برخوردار نیستند. در حالی که گروهی از بازداشتیان با اقامه دعوا در دادگاه آمریکا خواستار برخورداری از حق اعتراض به بازداشت شده‌اند، موضع دولت اوپاما - هم‌چون دولت پیشین - این است که بازداشتیان از چنین حقی برخوردار نیستند و دولت باید بتواند آن‌ها را تا زمان نامشخص پایان محاصره نگهداری کند. تنها امکان به اصطلاح دادرسی در دسترس بازداشتیان بگرام تحت اختیار "هیأت‌های بررسی جنگجویان دشمن" است که حمایت آن‌ها از امکان دادرسی قضایی حتی از دادگاه‌های مسخره‌ای بررسی وضعیت جنگجویان در گوانتانامو نیز کمتر است. همانند دادگاه‌های بررسی وضعیت جنگجویان، آئین نامه‌ای این هیأت‌های بررسی نیز بازداشتیان را از دانستن اتهام‌ها، پرسش از شهود دولت و اظهار شهود خود محروم می‌کند. بدتر از آن دادگاه‌ها، در این هیأت‌های بازداشتیان حتی نمی‌توانند در زمان دادرسی حضور داشته باشند و در طی آن نیز از هیچ کس، حتی افسران ارتش غیر وکیل، نمی‌توانند کمک دریافت کنند.

در نبود کامل نظارت و مراقبت مستقل، تعدیه بازداشتیان در بگرام فراگیر و ظالمانه بوده است. دولت خود اذعان کرده که بازجویان حداقل دو بازداشتی را در بگرام در زیر شکنجه کشته‌اند؛ این دو را از مج آویزان کردند و در اصل زیر کتک کشتند. بازداشتیانی که اخیراً آزاد شده‌اند، تأیید کرده‌اند که تعدی یک رویداد روزمره است. «(سیاست‌نامه ۱۳ - ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - به کوشش خلیل رستم خوانی و جواد دروازیان - صفحات ۳۰ و ۳۱ - تاکیدات همه جا از من است)

بعد از جنگ جهانی دوم، کشورهای فاتح به منظور تثبیت فتوحات جدید و پا بر جای ماندن مناطق نو بدست آمده، جلسه را تشکیل دادند و دو طرح نو (تشکیل سازمان ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر) را برای تثبیت به اصطلاح تأمین صلح در جهان و جلوگیری از بروز مجدد جنگ جهانی ارائه نمودند. از همان زمان تشکیل این جلسه، نابرابری در سازمان ملل متحد خود را نشان داد. درین جلسه برای برندگان جنگ، حق وتو داده شد.

تاریخ به خوبی گواه آنست که سازمان ملل متحد در طول دوره حیاتش عملاً به مثابه پرده‌ای برای ستر و اخفای اقدامات جنگی و غیر جنگی جنایات کارانه کشورهای قدرت‌مند امپریالیستی بکار گرفته شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز وسیله‌ای برای جلوگیری از براندازی نظام‌های سیاسی مستبد و حفظ شیرازه حکومت‌های ارتجاعی و به عنوان عاملی برای خاموش کردن ندای حق طلبانه ملت‌های گرسنه و در بند به کار گرفته شده است.

امروز به خوبی مشاهده می‌شود که اعلامیه جهانی حقوق بشر دست و پای مردمان سطحی نگر را بسته است، طوری که آن‌ها نتوانسته‌اند درک کنند که اعلامیه حقوق بشر در خدمت کشورهای غارت‌گر قرار داشته و به منظور حفظ و تحکیم دولت‌های ارتجاعی و سرکوب جنبش‌های آزادی خواهانه به کار برده می‌شود.

تاریخ گواهی می‌دهد که اعلامیه جهانی حقوق بشر هیچ گاه از طرف کشورهای قدرتمند مراعات نگردیده است. به طور مثال کشورهای آمریکا، روسیه، انگلیس و اسرائیل را می‌توان از بزرگ‌ترین ناقضان مفاد این اعلامیه کذائی بشمار آورد.

در جلسه خائنین ملی در بن، کشورهای امپریالیستی، در ماده ششم توافقنامه با مزدوران داخلی خود، اعلامیه جهانی حقوق بشر را روپوشی برای تجاوزات و اشغال‌گری خود کشیده و کمیسیون کذائی زیر نام "کمیسیون مستقل حقوق بشر" به وجود آوردند. زمانی که از طریق لوی جرگه فرمایشی مسوده از پیش تنظیم شده "قانون اساسی" را تصویب کردند و در ماده ۵۸ "قانون اساسی" کشور، ضرورت ایجاد نهاد "کمیسیون مستقل حقوق بشر" را تحمیل جای دادند.

در ماده ۵۸ به اصطلاح قانون اساسی ساخته و پرداخته اشغال‌گران در مورد تشکیل "کمیسیون مستقل حقوق بشر" چنین می‌خوانیم:

«دولت به منظور نظارت بر رعایت حقوق بشر در افغانستان و بهبود و حمایت از آن، کمیسیون حقوق بشر افغانستان را تأسیس و هر شخص می‌تواند در صورت نقض حقوق بشری خود، به این کمیسیون شکایت نماید. کمیسیون می‌تواند موارد نقض حقوق بشری افراد را به مراجع قانونی راجع سازد و در دفاع از حقوق آن‌ها مساعدت نماید.»

حال می‌بینیم که در گام نخست امپریالیزم اشغال‌گر آمریکا و متحدینش چه اندازه "قانون اساسی" ساخته و پرداخته خود را در مورد حقوق بشر در افغانستان مراعات نموده و بعداً در مورد به اصطلاح کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در

زندانیان حتی بدون اتهام و داشتن وکیل بیش از پنج سال است که در این زندان به سر می‌برند.....

هینا شمس‌ی از اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا می‌گوید:

«به نظر می‌رسد زندان بگرام اگر بدتر از زندان گوانتانامو نباشد چیزی شبیه این زندان است.» (همان منبع - صفحه ۴۲ - تأکیدات از من است)

«مظنونانی که بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ در پایگاه هوایی بگرام زندانی شده بودند با روش‌های مختلف نظیر کتک زدن، محرومیت از خواب به مدت طولانی، تهدید با سلاح و سگ، قرار دادن در معرض سرما و گرمای شدید، برهنه کردن، مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار گرفته اند.» (همان منبع صفحه ۴۴)

«یکی از زندانیان سابق در پایگاه بگرام که به نام دکتر خندان شناخته می‌شود، گفته است که ماموران آمریکایی رفتارهایی با زندانیان داشتند که افراد معمولی با حیوانات نیز این رفتارها را انجام نمی‌دهند. ریختن آب یخ بر بدن زندانیان در زمستان و ریختن آب داغ در تابستان، انداختن سگ‌های وحشی به جان زندانیان و نشانه رفتن سر زندانیان با سلاح گرم و تهدید آنان به مرگ از جمله این شکنجه‌ها بود.» (همان منبع - صفحه ۴۵)

صحت رژیم پوشالی و اشغال‌گران آمریکایی از حاکمیت قانون به کلی بی‌معنا بوده است. تاریخ بیست ساله حاکمیت اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده شان تثبیت نمود که تمامی دستگاه اداری دولت پوشالی و حتی در "دادگاه عالی" این رژیم حاکمیت قانون وجود نداشته است، بلکه حاکمیت ارتش اشغال‌گر آمریکا حکم‌روایی می‌کرده است. در حقیقت هدف امپریالیست‌ها و تمامی قلدنشان از حاکمیت قانون آن چیزی است که خودشان لازم می‌بینند تا بدان عمل کنند. برای امپریالیزم نه حقوق بشر معنا و مفهومی دارد و نه کرامت انسانی، فقط آن چیزی برایش با ارزش است که تامین کننده منافعش باشد.

در ماده بیست و نهم "قانون اساسی" چنین می‌خوانیم:

«تعذیب انسان ممنوع است. هیچ شخصی نمی‌تواند حتی به مقصد کشف حقایق از شخص دیگر، اگر چه تحت تعقیب، گرفتاری یا توقیف و یا محکوم به جزا باشد، به تعذیب او اقدام کند و یا امر دهد. تعیین جزایی که مخالف کرامت انسانی باشد ممنوع است.»

در ماده سی‌ام چنین ذکر گردیده است:

«اظهار، اقرار و شهادتی که از متهم یا شخص دیگری به وسیله اکراه به دست آورده شود، اعتبار ندارد. اقرار به جرم عبارت است از اعتراف متهم با رضایت کامل و در حالت صحت عقل، در حضور محکمه با صلاحیت.»

نویسنده سیاست‌نامه ۱۳ - ۱۲ در مورد "بازداشتگاه ملی افغانستان" که توسط آمریکا در بیرون از شهر کابل ساخته شده و از طرف آمریکا تامین مالی می‌شود وضعیت زندانیان را در این بازداشتگاه چنین بیان می‌کند:

«این آمریکا است - و نه دولت افغانستان - که اعلام می‌کند که چه کسانی و چه تعدادی در بازداشت به سر می‌برند و در چه وضعیت قانونی هستند. در اواخر سال گذشته، اکثر بازداشتیان نه تفهیم اتهام شده بودند، نه محاکمه و نه آزاد. تا کنون برخی از آن‌ها حداقل دو سال در آنجا بوده اند و به این مدت باید مدت حبس پیشین در گوانتانامو و بگرام را افزود. به علاوه، دادرسی‌های انجام شده تا کنون عمدتاً - و شاید کاملاً - بر "ادله" ارائه شده به وسیله ارتش آمریکا استوار بوده اند، یعنی ادله‌ای که ممکن است زیر شکنجه و فشار بدست آمده باشد.....

با توجه به موارد نقض حقوق بشر که علیه بازداشتیان در اختیار آمریکا در افغانستان انجام شده و هم چنان می‌شود، و این واقعیت که عملیات بازداشت به وسیله‌ی آمریکا نه تنها ادامه خواهد یافت، بلکه با توجه به حضور آمریکا در افغانستان در آینده‌ی قابل پیش بینی گسترش خواهد یافت.» (همان منبع - صفحه ۳۳ - تأکیدات از من است)

«... آمریکا پیش‌تر به مدت از شش سال بدون اتهام یا دادرسی عادلانه که طی آن بتوان به بازداشت اعتراض کرد، این مردان را بازداشت و شکنجه کرده است. برخی از آن‌ها را ارتش آمریکا "بترنه" کرده است و به این نتیجه رسیده که آن‌ها برای آمریکا و متحدانش تهدیدی به شمار نمی‌روند.» (همان منبع - صفحه ۳۶ - تأکیدات از من است)

«بنا به اطلاعات موجود، همان طور که انتظار می‌رفت، بیش‌تر محاکمه‌ها به محکومیت انجامیده است و محکومان به زندان‌های بین ۳ تا ۲۰ سال محکوم شده اند. برخی از محکومان به مدت حبس سپری شده محکوم شدند که هم چنان آن‌ها را گناه کار تلقی می‌کند و به مدت بازداشت قبلی شان در ANDF و گوانتانامو و بگرام وجهه‌ی قانونی می‌دهد و مانع از خواست خسارت به خاطر حبس غیر قانونی می‌شود.» (همان منبع - صفحات ۳۷ و ۳۸)

«در سال‌های ۲۰۰۵ و به دنبال کشته شدن، شکنجه و ناپدید شدن یک سری از زندانیان در این زندان، آمریکا با این موضوع موافقت کرد که مسئولیت این زندان را به دولت افغانستان واگذار کند اما این اتفاق روی نداد و زندان بگرام هنوز هم تحت کنترل ارتش آمریکاست.

در یکی از گزارش‌های محرمانه کمیته بین المللی صلیب سرخ، از سوء رفتارها با زندانیان در این زندان به شدت انتقاد شده است. در این گزارش به شمار زیاد زندانیان، شرایط نامساعد زندان، عدم ارائه دلایل محکمه پسند برای زندانی کردن افراد، زندانی شدن افراد در سلول‌های بسیار نامناسب و سوء رفتارها با زندانیان که نقض کنوانسیون‌های ژنو به شمار می‌رود اشاره شده است.

صلیب سرخ هم چنین اعلام کرده است که بعضی از این

ماده سی و یکم چنین حکم می‌کند:

گروه نقض شده است، نادیده گرفته است.»

در حالی که بر همه‌گان واضح است و این را هم خود «جنبش حرکت برای تغییر» خوب می‌داند که «جامعه جهانی» که امپریالیسم امریکا در راس آن قرار دارد خود ناقض حقوق بشری است. در نقل و قول‌های که فوقاً تذکار آن رفت، به طور واضح و روشن مشخص است که دولت امریکا حق محاکمه عادلانه را از بازداشت شدگان سلب نموده است. این حق که یکی از اصول بنیادین حقوق بشری است توسط دولت امریکا نقض گردیده است. شواهد نشان می‌دهد که در ظرف بیست سال حاکمیت رژیم دست‌نشانده نه رژیم پوشالی و نه اشغال‌گران امپریالیست ارزش کاهی به حقوق بشر قابل نبودند.

در حالی که ماهیت ضد بشری «جامعه جهانی» بر همه‌گان روشن است جای شرم است که از چنین جامعه‌خواسته شود که به خاطر نقض حقوق بشر در افغانستان طالبان را به محاکمه بکشند. در حالی که «جنبش حرکت برای تغییر» می‌داند که طالبان دست پروردگان امریکا و انگلیس بوده و توسط ایشان برای بار دوم به قدرت رسیدند و در تمام جنایاتی که از طرف طالبان صورت می‌گیرد ایشان نیز شریک‌اند. آن‌ها با طالبان به خاطر جنایت‌شان در افغانستان مشکلی ندارند، آن‌ها خواهان تحکیم منافع خود در افغانستان‌اند و می‌خواهند که امارت اسلامی افغانستان گوش به فرمان و تحت اوامرشان حرکت نماید. با آن هم چشم و گوش «جنبش حرکت برای تغییر» به سمت «جامعه جهانی» یعنی امپریالیسم امریکا است تا جلو بازداشت‌های خودسرانه، اعدام‌ها و شکنجه را بگیرد! قدرت‌های که خود ناقض حقوق بشر‌اند و در کشورشان مجازات اعدام را اجرا می‌نمایند، چگونه می‌تواند جلو جنایات بشری را در افغانستان بگیرند؟

«کشورهای که مجازات اعدام را برای جرایم عادی اجرا می‌کنند: افغانستان امارات متحده عربی، ایالات متحده امریکا...» (سیاست نامه ۱۳ - ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه ۱۰۹)

«زندان گوانتانامو، گواه نقض حقوق بشر و حقوق بین‌المللی، هنوز شاهد بازداشت خود سرانه و شکنجه است. با وجود پیشرفت‌های قابل ملاحظه در زمینه حمایت از حقوق بشر پس از جنگ جهانی دوم، وجود این گونه زندان‌ها و بازداشت‌گاه‌ها موجب شرم جامعه بین‌المللی و بشریت به طور کلی است.

از سال ۲۰۰۲ که برنامه بازداشت نامحدود بدون اتهام یا محاکمه شروع شد تا کنون ۷۷۹ زندانی در زندان گوانتانامو به سر برده‌اند. در زمان دولت بوش، بازداشت شدگان در معرض شکنجه‌های تحقیر آمیز، ظالمانه و غیر انسانی قرار گرفته‌اند.....

اکنون کاملاً آشکار است اکثریت بزرگی از زندانیان گوانتانامو بی‌گناه بوده‌اند و اصلاً نباید بازداشت می‌شدند. اکثر آن‌ها را حکومت‌های محلی در افغانستان و پاکستان دستگیر کرده و در ازای پول به ایالات متحده امریکا تحویل داده‌اند. تنها پنج

«هر شخص می‌تواند برای دفع اتهام به مجرد گرفتاری و یا برای اثبات حق خود، وکیل مدافع تعیین کند. متهم حق دارد به مجرد گرفتاری، از اتهام منسوب اطلاع یابد و در داخل میعاد که قانون تعیین می‌کند در محکمه حاضر گردد.»

زندانیانی که در تحت توقیف "امنیت ملی" و یا پولیس قرار گرفته‌اند نیز به بی‌رحمانه‌ترین شکل تحت شکنجه به منظور اعتراف قرار گرفته‌اند. حتی اطفال نیز از شکنجه‌های ظالمانه مبرا نبوده‌اند.

«یونیمبا با ۳۷ طفل توقیف شده در مراکز توقیف ریاست امنیت ملی و پولیس ملی افغان مصاحبه نمود که همه ۳۳ نفر ادعای شکنجه و یا بدرفتاری نمودند و ۱۹ نفر از آنها راپور بدرفتاری و شکنجه را توسط کارمندان ریاست امنیت ملی و چهار آن توسط کارمندان پولیس دادند.» (سیاست نامه ۱۳ - ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - پاورقی صفحه ۷۶)

مگر کنوانسیون منع شکنجه که توسط دول معظم "متمدن" ترتیب و تنظیم گردیده، رفتارهای ظالمانه، تحقیر آمیز و غیر انسانی را منع نکرده است؟

در حالی که در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، شکنجه جرم شناخته می‌شود و جنایت علیه کرامت بشری جرم محسوب می‌گردد، اما امروز این جنایت علیه کرامت بشری از سوی دولت‌های مقتدر که پای این اسناد را امضاء نموده‌اند صورت گرفته و می‌گیرد. با این حال هستند کسانی مانند "جنبش حرکت برای تغییر" که چشم امید به چنین کشورهایی دوخته‌اند و از آن‌ها می‌خواهند که طالبان را به خاطر جنایت علیه کرامت بشری به محاکمه بکشند!!

«ابزارهای که در افغانستان برای اعمال شکنجه به کار می‌رود مثل مش، لگد و سیلی، اسلحه، چوب، کیبل زدن، شوک برقی، بسته کردن به زنجیر به صورت مداوم، بی‌خوابی و محرومیت از آب و غذا، استفاده از سیخ داغ، استفاده از میله آهنی و دنده، فحش و دشنام بوده است.

با وجود این که شکایت‌های به نهادهای مربوطه مثل دادستانی، دادگاه، کمیسیون مستقل حقوق بشر و تعداد اندکی از نظارت خانه‌ها و محابس تسلیم شده، تنها ۳ درصد این شکایت‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. حتی یک تن از شکنجه‌کنندگان محاکمه یا مجازات نشده است.» (سیاست نامه ۱۳ - ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵)

حال بگذار که «جنبش حرکت برای تغییر» داد و فریاد راه اندازد که «در چنین شرایطی جامعه جهانی علیه این گروه بنیادگرا و جنایتکار برخوردی دوگانه داشته است، حتی حاضر شده که در مقابل این گروه از موازین حقوق بشری نه تنها گامی به عقب بگذارد، بلکه تمام موازین حقوق بشری را که توسط این

به همین ترتیب عمل جنایت کارانه اشغال گران در عراق و سوریه گواه این مدعا است.

جنگ اشغال گرانه و غارت گرانه اسرائیل در نوار غزه بیان گر جنایات ضد بشری اسرائیل و حمایت همه جانبه امپریالیزم امریکا و هم پیمانش نمونه دیگر جنایات ضد بشری این دولت ها را نشان می دهد.

«شگاف بین گفتار و عمل در سیاست گذاری امریکا، معافیت از مجازات کسانی که در دولت بوش برنامه شکنجه را طراحی و اجازه آن را صادر کردند و انجام دادند، رفتار ناعادلانه با بازداشت شدگان گوانتانامو که از حقوق اساسی خود محروم شدند، مدارک اثبات بی عدالتی است که تا به امروز ادامه دارد.» (سیاست نامه ۱۳ - ۱۲ به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه ۲۳۳ و ۲۳۴)

«پرزیدنت بوش علناً اعتراف کرد که در دو مورد استفاده از غرق مجازی را تأیید کرده است و این عمل نوعی اعدام ساختگی است که در حالت خفگی در آب را القاء می نماید و ایالات متحده امریکا مدت ها است که این عمل را قانوناً نوعی شکنجه به حساب می آورد. بوش هم چنین بازداشت گاه های مخفی و غیر قانونی سیا و برنامه های انتقالی غیر قانونی زندانیان را مورد تأیید قرار داد. بر اساس این برنامه ها بازداشت شدگان در حبس انفرادی نگه داشته شده و غالباً به کشورهای مانند مصر و سوریه انتقال یافته اند که در آن ها احتمالاً تحت شکنجه قرار می گرفتند. معاون ریاست جمهور، چینی، نیروی محرکه اصلی در تاسیس بازداشت گاه های غیر قانونی و سیاست های بازجویی آن ها بود، به طوری که وی ریاست جلسات مهمی را به عهده داشت که در آن ها عملیات ویژه سیا، از جمله غرق مجازی یکی از بازداشت شدگان به نام ابوزبیده در سال ۲۰۰۲ مورد گفتگو قرار می گرفت.

وزیر دفاع رامزفلد روش های بازجویی غیر قانونی را مورد تأیید قرار داده و از نزدیک بازجویی محمد القحطانی را که در زندان گوانتانامو به مدت شش هفته تحت بازجویی خشونت آمیز قرار گرفته بود دنبال می کرد. به نظر می رسد که این جلسات بازجویی در مجموع شکنجه محسوب می شوند.

رئیس سازمان سیا، تنت، استفاده سازمان سیا از غر مجازی، قرار دادن زندانیان در وضعیت دردناک، ایجاد صدا و نور شدید، محرومیت از خواب و دیگر روش های بازجویی زجرآور و نیز برنامه های انتقال غیر قانونی زندانیان سیا را تأیید کرده و بر انجام آن ها نظارت داشت.» (سیاست نامه ۱۳ - ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحات ۲۳۶ و ۲۳۷)

اعلامیه جهانی حقوق بشر که همیشه از بلندگوهای استعماری و امپریالستی شعار داده می شود در هیچ یک از قلمروهای کشورهای دول قدرتمند دنیا تطبیق نگردیده، زیرا در حقیقت امر اعلامیه مذکور و دیگر کنوانسیون هایی از همین قماش، هم اکنون سلاح های نامرئی هستند در دست زعمای جهانخوار سرمایه داری و استعمارگران بین المللی که

درصد از این عده را ارتش امریکا دستگیر کرده است. یکی از مسئولان دولت بوش تأکید می کند که دولت بوش از بی گناهی اکثر بازداشت شدگان زندان گوانتانامو آگاه بوده است. تصمیم زندانی کردن زندانیان بی گناه در گوانتانامو به دلایل سیاسی در چارچوب الگوی "جنگ ضد ترور" سیاست خارجی دولت بوش گرفته شد.» (سیاست نامه ۱۳ - ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحات ۲۲۵، ۲۲۶ و ۲۲۷)

تاریخ بیست ساله حاکمیت رژیم پوشالی گواه آنست که بازداشت و بازجویی از بازداشت شدگان و شکنجه های ظالمانه شان کاملاً محرمانه و دور از دسترس رسانه ها و حتی کمیسیون های حقوق بشری ساخته شده خودشان قرار داشته است. از زمان اشغال افغانستان بازداشت های خودسرانه و انواع شکنجه و جنایات ضد حقوق بشری روز به روز در کشور شدیدتر شد و حتی حقوق اولیه بازداشت شدگان توسط اشغال گران و رژیم پوشالی پامال گردید. نقض حقوق بشر توسط اشغال گران در حالی صورت می گرفت که به خوبی از بی گناهی بازداشت شدگان اطلاع داشتند. تا کنون هیچ یک از شکنجه گران و دستور دهندگان شکنجه محاکمه نگردیدند. با این همه "جنبش حرکت برای تغییر" از دزد می خواهد که دزد را محاکمه نماید

«با توجه به آن چه تذکر داده شد، کنوانسیون ضد شکنجه در افغانستان هم به وسیله دولت افغانستان و هم به وسیله نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا و ناتو پامال می شود. این در حالی است که هیچ یکی از این ها مورد پرسش قرار نگرفته اند. نه تنها در چند سال اخیر که جنگ و جنایات ضد حقوق بشری شدیدتر شده است، بل که سال ها پیش از این درگیری ها نیز این تخطی ها وجود داشته است. به طور نمونه هیچ سازمان بین المللی به استثنای صلیب سرخ نتوانسته است از زندان بگرام گزارش تهیه کند و گزارش های صلیب سرخ نیز محرمانه است.» (سیاست نامه ۱۳ - ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه ۱۰۵)

این روش ضد بشری که با تجاوز و اشغال افغانستان در دوران حاکمیت بوش شروع گردید، در دو دور ریاست جمهوری اوباما تا خروج کامل نیروهای اشغال گر و سرنگونی رژیم پوشالی ادامه داشت، سیا در بازداشت مخفی و شکنجه های ضد بشری نقش اساسی داشته است.

امپریالیزم امریکا و متحدینش ظاهراً از حقوق بشر، حقوق همگانی و حقوق بین المللی دفاع می نمایند، اما عملاً بر خلاف آن عمل می کنند. امروز امپریالیزم در مورد نقض حقوق بشر در کشورهای که مطیع و گوش به فرمانش نیست به شدت واکنش نشان می دهد، اما به خود و کشورهای هم پیمان و گوش به فرمان خود اجازه می دهد تا این حقوق را نقض نمایند. بیست سال اشغال افغانستان، بازداشت خودسرانه افراد بی گناه و نقض حقوق بشر بنیادین بازداشت شده گان،

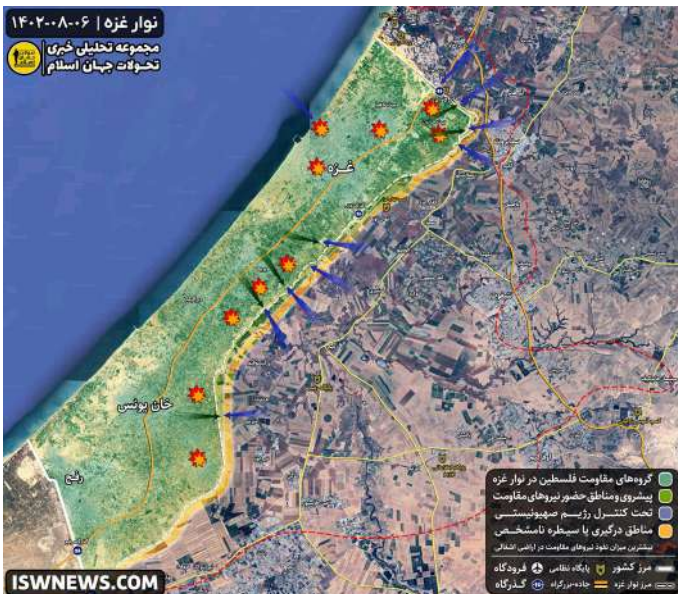
از آن به مثابه طناب دار حاکمیت‌های مردمی و سازمان‌های سیاسی انقلابی و غیر وابسته، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

از جدیدترین مثال‌های این ادعا می‌توان از تصویب طرح حمله امریکا و هم پیمانان وی توسط سازمان ملل متحد به افغانستان نام برد که تحت نام مبارزه علیه تروریسم براه افتاد و باعث نابودی استقلال این کشور و مبدل شدنش به یک مستعمره تحت اشغال گردید. مثال دیگر نقض حقوق بشری توسط امپریالیسم امریکا و متحدینش، حمایت بی‌دریغ شان از جنگ تجاوزکارانه اسرائیل و جنایات ضد بشری آن در نوار غزه است. امپریالیسم امریکا و متحدینش قتل عام مردم بی‌گناه نوار غزه را علاوه بر این که محکوم نمی‌کنند و آنرا نسل کشی نمی‌دانند، بل که "حق مشروع" اسرائیل قلم داد می‌کنند!

دولت دست نشانده کرزی و غنی نیز زمانی دست به اسلحه حقوق بشری می‌برد که پله ترازوی قدرت به نفع جنگ سالاران و تفنگ داران رقیبش در درون رژیم نوسان داشت. اما همین که تعادل این ترازوی نظام بی‌مایه مصلحتی دوباره بر قرار می‌گردید، نه تنها پروژه عدالت انتقالی و نقض حقوق بشری در مورد هم‌کاران دست و دهن آلوده به خون مردم به طاق نسیان گذاشته می‌شد، بل که حتی از شخصیت‌های شاخص شان دفاع نیز بعمل می‌آمد.

در بیست سال اشغال کشور و حاکمیت رژیم پوشالی نه تنها جنایات ضد بشری علیه بازداشت شدگان صورت گرفته، بل که این جنایات دامن زنان را نیز گرفته است. در این دوران نه تنها که فرار از خانه جرم شمرده می‌شد، بل که دختران جوان حق تعیین سرنوشت خود را نداشتند. و اگر روی این خواست پافشاری می‌کردند و می‌خواستند که نظم سنتی جامعه را بر هم زند محکوم به مرگ می‌گردیدند. در همین دوران دختران مانند برده خرید و فروش می‌شدند. دختر در زمان مجردی باید از برادر و پدر اطاعت می‌نمود و بعد از ازدواج باید مطیع شوهر می‌بود و از اوامرش اطاعت می‌کرد. در زمان امارت اسلامی طالبان این موضوع غلیظ‌تر گردیده است. هرگاه زنی و یا دختری از پدر، برادر و شوهر اطاعت نمی‌کرد مورد خشونت قرار می‌گرفت. همین زنجیر سنتی بود که خشونت علیه زنان روز به روز شدیدتر می‌گردید. رژیم پوشالی افغانستان و "کمیسئون مستقل حقوق بشر" این کشور علاوه بر این که نتوانستند گره از مشکلات زنان را باز کنند، بل که نظاره گر این اوضاع بوده و با سکوت خشونت علیه زنان را تأیید می‌کردند.

«کمیسئون مستقل حقوق بشر» افغانستان لیستی را در شانزده جوزا ۱۳۸۵ درباره خشونت علیه زنان ارائه نمود، این لیست گوشه ای از خشونت علیه زنان را در ظرف نه ماه



گذشته را نشان می‌دهد در این لیست آمده است که آمار خشونت ثبت شده در حقوق بشر:

- «خودسوزی: ۱۰۱ واقعه
- خود کشی: ۱۵ واقعه
- قتل: ۴۰ واقعه
- تجاوز جنسی: ۲۱ واقعه
- لت و کوب: ۱۹۹ واقعه» (برگرفته شده از پیکار جوانان)

سوال این جاست که "حقوق بشر" در مقابل این جنایات چه کاری را انجام داده است؟ جواب کاملاً منفی است. زیرا "کمیسئون مستقل حقوق بشر افغانستان" وسیله بود در دست اشغال‌گران و رژیم پوشالی تا از طریق این کمیسئون مخالفین خود را سرکوب نموده و سر جای شان بنشانند.

ستم بر زنان از ستم طبقاتی منشأ گرفته است. رژیم پوشالی و "کمیسئون مستقل حقوق بشر افغانستان" در خدمت سیستم طبقاتی قرار داشته و دارند بدین اساس نه می‌توانستند و نه می‌خواستند علیه این خشونت‌ها قرار گیرند، بل که با سکوت این اعمال جنایت‌کارانه را تأیید

نمودند و با حامیان اصلی این خشونت‌ها هم پیمان شدند.

رژیم دست‌نشانده کرزی و غنی خشونت علیه زنان را جدی نمی‌گرفتند، و آن‌را مسئله خانوادگی قلم‌داد می‌کردند و حل آن را به عهده خانواده می‌گذاشتند، هر گاه زنی خشونت خانوادگی را جدی می‌گرفت و به محکمه مراجعه می‌نمود، فقط زن گنه‌کار شناخته می‌شد و به زندان می‌افتاد. در واقع هیچ قانون مشخصی در افغانستان وجود نداشت که خشونت علیه زنان توسط اعضای خانواده را جرم به حساب آورد. این عمق بحران را در دوران اشغال کشور نشان می‌دهد. همین‌اکنون که طالبان بر اریکه قدرت تکیه زدند خشونت علیه زنان به شکل وحشیانه‌تری انجام می‌شود، و هیچ قانونی که حامی زنان باشد وجود ندارد.

در زمان حضور اشغال‌گران این بحران آن‌قدر عمیق بود که نیروهای "امنیتی" رژیم دست‌نشانده در راس باندهای اختطاف زنان و متجاوزین به زنان قرار داشتند.

"کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان" خود معترف بود که خشونت علیه زنان تکان دهنده است، اما دست روی دست گذاشت و نظاره‌گر اوضاع گردید. چنان‌چه از فرار مرضیه از خانه به علت ازدواج اجباری و بازداشت آن توسط قوماندانی امنیه ولایت هرات و تحویل دهی‌اش به خانواده مرضیه با خبر بود، و می‌دانست که هرگاه دختر به فامیلش تسلیم گردد، جان‌ش در خطر است. با آن‌هم نه تنها کاری برای مرضیه انجام نداد، بل که برای تحویل مرضیه به خانواده‌اش با پولیس هم‌نوایی نشان داد. زمانی که دختر به فامیلش تسلیم داده می‌شود به شکل فجیعی توسط برادرش به قتل می‌رسد. این نمونه بارزی از «تساوی جندر و زیر سوال رفتن روابط پدرسالارانه و برهم خوردن نظم سنتی جامعه» در زمان رژیم دست‌نشانده کرزی و غنی است که "جنبش حرکت برای تغییر" آن‌را فورموله کرده است.

"کمیسیون مستقل حقوق بشر" به خوبی می‌دانست که جرم مرضیه دوست داشتن یک پسر و تن ندادن به ازدواج اجباری بود. نه تنها که هیچ عکس‌العملی در این مورد نشان نداد، بل که گزارش را در درون "کمیسیون" قید نمود و از نشر آن جلوگیری به عمل آورد.

در طول دوران حیات بیست‌ساله رژیم دست‌نشانده، نه تنها "کمیسیون مستقل حقوق بشر" خشونت علیه زنان را جدی نگرفت و آن‌را مسکوت گذاشت، بل که به زنان توصیه می‌نمود که مناسب‌ترین جایگاه زن در خانواده است. به مناسبت "تجلیل" از هشتم مارچ، روز جهانی زن

این شعار از طرف "کمیسیون مستقل حقوق بشر" برای زنان ارائه گردید: "جایگاه مناسب زن در خانواده نمودی از خانواده سالم است و خانواده سالم تضمینی است برای جامعه سالم" (کمیسیون مستقل حقوق بشر دفتر ساحوی هرات).

این است کنه مطلب و حمایت به اصطلاح کمیسیون مستقل حقوق بشر از زنان. این همان معیاری است که جامعه سنتی عقب مانده فئودالی در برابر زنان به اجرا می‌گذارد تا مردان "حامی و نگهبان ناموس داری" زنان و دختران خود باشند. نه این که «روابط پدرسالارانه را زیر سوال برد و نظم سنتی جامعه را برهم ریزد». حال از "جنبش حرکت برای تغییر" سوال می‌کنیم که امپریالیزم و یا رژیم‌های ارتجاعی و کمیسیون‌های حقوق بشری نام نهادشان می‌توانند که از حقوق بشر دفاع نموده و ناقضین آن را به محاکمه بکشند؟ جواب هر فرد فکوری به این سوال منفی است.

حرکات نمایشی امپریالیست‌ها، رژیم‌های ارتجاعی و "کمیسیون‌های مستقل حقوق بشر" نام‌نهادشان فقط پرده فریبی است بر روی تجاوزات، غارت‌گری، خیانت ملی و نقض کلیه حقوق بشری.

«در افغانستان فرار از خانه جرم است و حبس‌های طولانی چندین ساله را به دنبال دارد. حکم اعدام و سنگسار برای زنان لغو شده است و دولت پس از طالبان هیچ مورد اعدام زنان را در کارنامه خود ثبت نکرده است. اما علی‌رغم معتدل کردن مجازات برای جرائم زنان، تنبیه و مجازات‌های غیر قانونی و غیر رسمی روز به روز بیش‌تر می‌شود. بر اساس آمار سازمان ملل، خشونت علیه زنان در افغانستان افزایش یافته و تجاوز یکی از مصائبی است که زنان با آن دست به گریبانند. به دنبال هر تجاوز، زن، باید قربانی شود تا نام خانواده از لکه‌ی ننگی بر آن نشسته پاک شود.» (سیاست نامه ۱۳ - ۱۲ - زندان، زندانی و حقوق بشر - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروایان - صفحه ۱۳۹)

«نجلا از کودکی ناف بر پسر خاله‌اش بوده اما برای این که بتواند با پسر مورد علاقه‌اش ازدواج کند، راه فرار را انتخاب کرده است. پسر مورد علاقه‌اش هم چند متر آن سوتر، در میان دیوارهای زندان مردان زندانی است. او اما به جرم داشتن رابطه نامشروع با زینت به چهار سال زندان محکوم شده است. نجلا می‌گوید: "من این پسر را دوست دارم، پسر خوبی است. تنها یک راه چاره برایم مانده است، هر روز و شب به این راه فکر می‌کنم، تصمیمم را گرفته‌ام، اگر دولت بعد از آزادی‌ام، مرا به پدرم تحویل بدهد، خودکشی می‌کنم، این همه زندان را فقط برای عملی کردن تصمیم ازدواج مان قبول کرده‌ام، اما اگر

دوباره به پدرم تحویل داده شوم، یا کشته می شوم یا مجبور به تحمیل یک ازدواج اجباری، هر دو برای من مرگ است. خودم را خواهم کشت." (سیاست نامه ۱۳-۱۲- زندان، زندانی و حقوق بشر- به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان- صفحات ۱۴۰ و ۱۴۱)

«ثریا زن جوانی البته که زن دوم رحمت الله هم هست، به جرم قتل غیر عمد دختر خود بازداشت شده، محاکمه شده و هژده سال زندان محکوم است. دو سال از این مدت را پشت سر گذاشته و با دو دختر خورد سالش در زندان، به انتظار سرآمدن چهارده سال آینده نشسته است. روزی ملاقات حضوری مردان است و در سالن ورودی زندان زنان، خانواده ها گروه گروه، انگار که سیزده بدر آمده باشند، سفره ای پهن کرده اند و سه ساعت مهلت دارند هر چه می خواهند بین خود رد و بدل کنند. رحمت الله می گوید: "خانه که آمدم، به من گفتند که دختر ده ساله ام زیر کرسی زغالی خواب رفته بود، جان نداشت عین همین را به پولیس گفتم، از من پرسیدند چه کسی در خانه بوده است، گفتم زنم. او را به شانزده سال زندان محکوم کردند." (سیاست نامه ۱۳-۱۲- زندان، زندانی و حقوق بشر- به کوشش خلیل رستم خانی و جاوید دروازی- صفحان ۱۴۱ و ۱۴۲)

این است نمونه از حمایت رژیم پوشالی از زنان و زیر «سوال بردن روابط پدر سالاری و برهم زدن نظم سنتی جامعه». با این همه جنایت و خیانت فقط کسانی می توانند که چنین مسایلی را سرهم بندی کنند و انتظار محاکمه جنایت کاران نواقض حقوق بشر را از "جامعه جهانی" - که خود بنیان گذار اصلی چنین جنایتی است - داشته باشد که علناً و عملاً در خدمت اشغال گران در آمده باشد.

"جنبش حرکت برای تغییر" در قسمت دیگر بحث خود می گوید که «ما به دلایل زیر طالبان را نه تنها به رسمیت نمی شناسیم، بلکه هرگونه مذاکره و مصالحه و گفت و گو با این گروه بنیادگرایی دینی و اسلامی را خیانت ملی دانسته و محکوم می کنیم.»

نه عالی جنابان چنین نیست، شما قبلاً طالبان را به رسمیت شناخته اید. زمانی که نویسندگان تان از دست نشاندگی طالبان انکار می نمایند و قلم فرسایی می کنند که طالبان توسط معامله به قدرت نرسیدند، و صریحاً در سرمقاله شماره هجدهم "هفته نامه تغییر" اعلان می دارند که: «اگر این دوستان فاسد همراه با فعالین مدنی ناراحت نمی شوند، باید بگوییم که پانزده آگست روز استقلال نیز است» به این معنا است که طالبان یک نیروی مستقل و ملی که علیه امپریالیزم اشغال گر و متحدینش ایستاده و کشور را از حالت مستعمراتی نجات داده و به حالت نیمه مستعمراتی تبدیل نموده است. اگر چنین بحثی به معنای

به رسمیت شناختن نیست پس چیست؟ چرا «جنبش حرکت برای تغییر» تناقض گویی می کند؟ آن ها می خواهند با این تناقض گویی خاک به چشم مردم بپاشند، و از یک طرف به مردم وانمود می سازند که امپریالیزم امریکا هیچ نقشی برای به قدرت رساندن طالبان نداشته و در این مورد امپریالیزم امریکا را برائت دهند، و از سوی دیگر دموکراسی تحمیلی اشغال گران را در مقابل امارت اسلامی قرار داده و از آن دفاع می نمایند. کسی که عمداً چشمان خود را ببندد و نخواهد حقایق را ببیند از وی هر کاری ساخته است.

"جنبش حرکت برای تغییر" می گوید به دلیل ذیل طالبان را به رسمیت نمی شناسیم:

۱- «گروه بنیادگرایی دینی اسلامی طالبان مرتکب جنایات جنگی شده و هنوز رهبران آن محاکمه نشده اند؛»

در این شکی وجود ندارد که طالبان یک نیروی جنایتکار بوده و مرتکب جنایات جنگی شده اند و باید رهبران شان به محاکمه کشانده شوند. اولین سوال این است که چرا "جنبش حرکت برای تغییر" در مورد جنایات جنگی امپریالیزم اشغال گر امریکا و رژیم دست نشاندۀ شان چیزی نمی گویند؟

کسانی که می خواهند امپریالیزم و در رأس آن امپریالیزم امریکا را مبرا از جنایات جنگی بدانند و او را در انظار مردم مدافع "حقوق بشر" و "حقوق زنان" معرفی نمایند، در حقیقت به منافع خلق خیانت می ورزند. با جرئت می توان گفت که در افغانستان اشغال گران امپریالیست و رژیم دست نشاندۀ به مراتب بیش تر از طالبان مرتکب جنایات جنگی شده اند.

مبارزه علیه مبلغین و ایدئولوگ های بورژوازی، افشاء، تجرید و طرد آن ها از صف خلق به مثابه حامیان امپریالیزم و وظیفه هر فرد انقلابی و میهن پرست است. هرگونه کم بهاء دادن به این مبارزه و هرگونه پرده پوشی از ماهیت ضد انقلابی آن ها در آخرین تحلیل ضربه زدن به جنبش های انقلابی آزادی بخش ملی و خیانت به منافع خلق های زحمت کش جهان است.

سوال دیگر این است که محاکمه رهبران طالبان از طرف کی و کدام محاکم باید صورت گیرد؟ "جنبش حرکت برای تغییر" برای چنین محاکمه چشم امید به امپریالیست های امریکایی و متحدین اش دوخته است. زمانی "جنبش حرکت برای تغییر" می گوید که: «جامعه جهانی علیه این گروه بنیادگرا و جنایتکار برخوردی دوگانه داشته است، حتی

حاضر شده که در مقابل این گروه از موازین حقوق بشری نه تنها گامی به عقب بگذارد، بلکه تمام موازین حقوق بشری را که توسط این گروه نقض شده است، نادیده گرفته است. این نتیجه بدست آید که هرگاه "جامعه جهانی" با طالبان «برخورد دوگانه» نکنند و علیه «نقض موازین حقوق بشری» توسط طالبان بایستند، می توانند که رهبران این گروه را محاکمه نمایند.

اشغال گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا بر حسب منافع خود طالبان را بر اریکه قدرت نشانند و تا زمانی که منافع شان تقاضا نماید نه تنها در مقابل جنایات شان سکوت می نمایند، بلکه از ایشان حمایت نیز می نماید. ما خواهان محاکمه تمامی نیروهای ارتجاعی و جنایت کار به شمول طالبان هستیم، اما این محاکمه از طرف چه کسانی و چه دادگاهی باید عملی شود؟ بر همه نیروهای انقلابی مشخص است که جز دادگاه عدلی و قضائی خلق هیچ نیروی نمی تواند جنایت کاران را محاکمه نماید.

دلیل دوم به رسمیت نشناختن طالبان را چنین بیان می کند:

۲ - گروه بنیادگرایی دینی اسلامی طالبان به دلیل ایدئولوژی بنیادگرایی خود تحت هیچ عنوانی نمی توانند و نمی خواهند برای زنان حقوق انسانی قایل شوند که نه تنها حق زنان است، بلکه امر ضروری برای یک جامعه دموکراتیک است؛

بدون شک که طالبان هیچ "حقوق انسانی به زنان قایل نیستند" اما در بحث "هفته نامه تغییر" همه چیز وجود دارد جز دفاع از حقوق زنان. زیرا وقتی می گویند طالبان «به دلیل ایدئولوژی بنیادگرایی خود تحت هیچ عنوانی نمی توانند و نمی خواهند برای زنان حقوق انسانی قایل شوند» بدین معنا است: گروهی که "دارای ایدئولوژی بنیادگرایی" نباشد می تواند که برای "زنان حقوق انسانی قایل شوند" (!!) ختم جمله شان بیان گر آن است که «قایل شدن حقوق انسانی برای زنان امر ضروری برای یک جامعه دموکراتیک است.»

اعتقاد ما این است در شرایط کنونی، در دموکرات ترین جمهوریت ها زن جنس درجه دوم به شمار می رود و مالکیت خصوصی مرد حساب می شود، بناءً در کشورهای پیش رفته زنان به پائین ترین سطح نظام تنزل نموده است.

« اول زنان به پایین ترین سطح نظام حاکم و محکوم تنزل می کند. دوم زنان بخاطر منزوی شدن و محروم شدن از کار اجتماعی، می توانند به عنوان نیروی محافظه کار مورد استفاده قرار گیرند. » (لنین)

« قدرت زن سلب می شود، با آن هم یک زن متمدن به مراتب مقامش کمتر از یک زن دوره نیم وحشی گری است. زمانی که دوره چوپانی پیدا می شود تمام حقوق اجتماعی زن به تدریج از بین می رود و زن فقط حافظ اموال خصوصی مرد در خانه قلمداد می گردد و وظیفه اش تولید اطفال و کارخانگی است. از آن زمان تا به حال زن نتوانسته که خود را از این اسارت خلاص کند. امروز در کشورهای "متمدن" صحبت از احترامات زن است، اما این احترامات فقط شکل ظاهری را داراست. در "متمدن" ترین ممالک مرد و زن از حقوق اجتماعی برابر برخوردار نیستند. » (انگلس - منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت.)

حقی که کشورهای متمدن و دموکرات ظاهراً به زنان قایل است برای این است که وی را در موقعیتی (نیروی محافظه کار) که قرار دارد نگه دارد و مورد استفاده قرار دهد.

دلیل سوم "جنبش حرکت برای تغییر" برای عدم برسمیت نشناختن طالبان چنین است :

« ۳ - گروه بنیادگرایی دینی اسلامی طالبان، در گذشته و حال مرتکب ستم ملی بر تمام ملیت های تحت ستم افغانستان شده است؛ »

در این هم شکی وجود ندارد، اما اشغال گران امپریالیست تحت رهبری امپریالیزم اشغال گر امریکا ورژیم دست نشانده شان چطور؟ هرگاه تاریخ افغانستان ورق زنید در هر دوره ستم ملی را به خوبی مشاهده خواهید نمود. ستم ملی با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی گره خورده است. تا زمانی که ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی محو نشود، به ستم ملی نمی توان پایان داد. ما نیات شوم "جنبش حرکت برای تغییر" را دقیقاً درک می کنیم که هدف شان از بیان این مطلب چیست؟ هدف اصلی شان این است که رژیم دست نشانده را در این مورد برائت دهند. و دموکراسی تحمیلی اشغال گرانه را در مقابل رژیم تئوکراتیک طالبان قرار داده و از آن دفاع نمایند. و این طور وانمود سازند که رژیم دست نشانده نه تنها که «مرتکب ستم ملی» نگردیده، بلکه تلاش برای نابودی این ستم داشته است. (!!)

دلیل چهارم خود را این گونه بیان می نمایند :

« ۴ - گروه بنیادگرایی اسلامی طالبان، با ایدئولوژی بنیادگرایی که دارد بستر مناسبی برای رشد دیگر نیروهای بنیادگرایی دینی مانند داعش را مساعد می سازد؛»

این مطلب هم بیان کننده آنست که بنیادگرایی دینی هیچ ارتباطی با امپریالیزم ندارد! در حالی که چنین نیست، بنیادگرایی مولود امپریالیزم است. امپریالیزم نه تنها مروج بنیادگرایی در جهان است، بل که حامی این بنیادگرایی نیز می باشد. امروز بنیادگرایی بهترین نیروی حاضر آماده خدمت به امپریالیزم می باشد، و تا جایی که امکان دارد امپریالیزم از "بنیادگرایی دینی" جهت تامین منافع خود استفاده می نماید.

اگر گفته شود که در شرایط کنونی افغانستان به خاطر تامین منافع امپریالیست ها و به خصوص امپریالیزم امریکا، بستر مناسبی برای رشد دیگر نیروهای بنیادگرای دینی است تا حدودی می توان با آن موافق بود. اما بیان این مطلب که «طالبان بستر مناسبی برای رشد دیگر نیروهای بنیادگرای دینی است» نمی توان موافقت خود را نشان دهیم. زیرا این بحث بیان گر آنست که طالبان رشته جدا بافته از امپریالیزم است. ما معتقدیم که به قدرت رساندن دوباره طالبان در افغانستان حسب منافع امپریالیزم امریکا صورت گرفته و افغانستان حسب منافع امریکا به لانه بنیادگرایی تبدیل می شود. این امریکا است که خواهان رشد دیگر گروه های بنیادگرا در افغانستان است. و به همین ملحوظ طالبان را نیز کمک می کند.

«امروز بیست هزار مدرسه دینی در افغانستان وجود دارد» (افغانستان انترنشنل - سه شنبه شب ۲۶ / ۱۰ / ۱۴۰۲ خورشیدی مطابق به ۱۶ / ۰۱ / ۲۰۲۴ میلادی)

بیائید حقیقت را بازگو نمائیم. چقدر از این مدارس دینی در ظرف دو سال حاکمیت بنیادگرای دینی طالبانی ساخته شده است؟ هرگاه مبالغه هم نمائیم خواهیم گفت بیش از ۵۰۰ مدرسه در زمان گروه بنیادگرای دینی طالبانی ساخته شده است. بقیه این مدارس در دوره بیست ساله اشغال کشور و حاکمیت رژیم دست نشانده ایجاد گردیده است. امپریالیزم اشغال گر در ظرف بیست سال اشغال کشور بنیادگرایی دینی را در افغانستان مانند پاکستان پایه ریزی نمود و پایه های

آن را مستحکم نمود. همین امر به تحکیم هر چه بیش تر پایه های بنیادگرایی طالبان کمک نمود.

« نفع بورژوازی در اینست که بر ضد پرولتاریا، به بعضی از بقایای کهن اتکاء نماید. » (لنین - دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک - صفحه ۵۰)

به دلیل پنجم "جنبش حرکت برای تغییر" توجه کنید:

« ۵ - گروه بنیادگرایی اسلامی طالبان نه تنها هیچ یک از موازین حقوق بشری را قبول نداشته، بلکه در تلاش است، تا قوانین قرون وسطی خود را بر مردم و بخصوص زنان تحمیل کند.»

با این بحث مشکلی وجود ندارد. اگر این جمله افزوده می شد که امپریالیزم امریکا و متحدینش که حامی طالبان اند برای پیاده نمودن «قوانین قرون وسطی» و «تحمیل آن بر مردم و به خصوص زنان» تلاش می نمایند، نواقص بر طرف می شد. حال جمله فوق در مغز انسان این موضوع را تداعی می کند که امپریالیزم امریکا با «تحمیل قوانین قرون وسطی بر مردم و به خصوص زنان» موافق نیست. بر همه گان واضح است که امروز امپریالیزم به خاطر تامین منافعش بر قرون وسطاترین نیروها متکی است.

اینک بحث دیگر "جنبش حرکت برای تغییر" را از نظر می گذرانیم :

شماره پنجم "هفته نامه تغییر" در صفحات هفتم و هشتم، تحت عنوان "دردهای که زنان بیان نمی کنند تجاوز و تن فروشی" (تاکید از جنبش است) وضعیتی دختری را به تصویر می کشد که اختطاف شده و مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است. و بعداً به دیگر گروه های فروخته می شود و مرتباً مورد تجاوز قرار می گیرد. این دختر بعد از مدت چهل روز زمینه فرار پیدا می کند و به خانه بر می گردد، اما پدرش او را نمی پذیرد، دختر جبراً به یک رستوران به کار مشغول می گردد و مدت پنج سال تن فروشی می کند.

خواننده وقتی به این صفحات "هفته نامه تغییر" مراجعه نماید، مشاهده می کند که با چه شور و شعفی این داستان را به تصویر کشیده است، اما از مسببین و سازمان دهندگان اصلی فحشا بحثی به میان نیامده و در ضمن هیچ آلترناتیو و راه حلی برای زنان نشان نداده است و فقط به این چند سطر اکتفا نموده اند:

هرگاه کسی جواب چنین سوالی را نداند چگونه می تواند از حقوق زن دفاع نماید و چگونه می تواند راه رهایی را به زنان نشان دهد.

محققینی که واقعاً خواستار رهایی زن از قید هرگونه ستم بوده اند نه تنها ستم بر زن را توضیح و توجیه نمودند، بل که راه رهایی زنان را از قید ستم به خوبی نشان دادند. هر گاه به آثار مارکس، انگلس، آگوست ببل، روزالوگزامبورک، لنین، کلارزتکین، کولونتا، کروپسکایا، استالین، مائوتسه دون... نظر بیفکنید به خوبی پاسخ این سوال و بقیه سوال ها را خواهید گرفت.

از زمانی که حق مادری بر افتاد و مرد فرمانروای خانه گردید، مقام زن تنزل پیدا نمود و به سرحد بندگی رسید. از این به بعد زن برده شهوت رانی مرد و آلت تولید بچه داری گردید. با رشد صنعت، فحشاء ظهور می کند، عرضه زن به منظور شهوت رانی حتی سریع تر از تقاضا برای آن افزایش می یابد.

« زمانی که صنعت رشد می نماید و سرمایه داری به اوج خود می رسد، سرمایه داری اوج فحشاء است، زیرا که زن در دوره نیم وحشیگری آزادتر از زن جامعه "متمدن" بود. زمانی که مالکیت خصوصی در زناشویی پدید می آید و مرد ژست آقائی پیدا می کند و رشد جامعه هم به مرحله ای می رسد که نیازمندی طبقات مختلف را برآورده نمی تواند در این جاست که نقطه مقابل زناشویی به عنوان فحشاء ظاهر می شود.» (انگلس)

امروز ارزش ها و سنت های در جامعه افغانستان حکم فرما است که زن را در موقعیت پست تر اجتماعی قرار می دهد. این ها محور اخلاقیات تمام رژیم های ارتجاعی را در جامعه تشکیل می دهد. تمام این ارزش ها، آداب، رسوم و عنعنات دارای خصلت طبقاتی بوده و هیچ گاه پدیده ها ماوراء طبقاتی نیستند. این مظاهر قدرت اقتصادی، سیاسی یک طبقه معین است، باید که خشم و انزجار توده های زن را نسبت به طبقه ستم گر برانگیخت و آن ها را در مسیر انقلابی و مسلح نمودن به ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم یاری کرد، زیرا مبارزه زنان در پاره نمودن کلیه زنجیرهای ستم و سنت های اجتماعی ناسالم نقش تعیین کننده ای در بیداری زحمت کشان و بخصوص زنان جامعه بازی می کند. بدون شرکت زنان در انقلاب، پیروزی انقلاب امکان پذیر نیست. زنان که نصف نفوس جامعه را تشکیل می دهند، نقش تعیین کننده ای در سرنگون نمودن قهری امارت اسلامی افغانستان و لغو کلیه امتیازات امپریالیزم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین دارند.

« با آنچه ازین داستان، که یک روایت واقعی است، می شود استنتاج کرد، این چنین برداشت می شود که، مسئله ی تن فروشی یک مسئله بسیار خطرناک و در حال شیوع در جامعه ماست که می تواند هزاران مشکل را در سطح فردی، خانوادگی و اجتماعی به وجود آورد. با نادیده گرفتن این مسئله ما نمیتوانیم از اثرات سوء آن در امان مانده و دور خویش حصار بکشیم. بنابراین با وجود ازدیاد روز افزون فسادهای اخلاقی در بین جامعه، حتی یک تحقیق راجع به این موضوع صورت نگرفته، اگر هم صورت گرفته هنوز به دسترس قرار نگرفته است. برایم سوال برانگیز هست، چرا هیچ محققى رد این موضوع را نگرفته؟ و چرا اشخاص که به جبر مورد تجاوز و تن فروشی قرار می گیرند به دادگاه های عدلی و قضایی مراجعه نمی کنند؟ چرا خانواده ها وقتی دختران یا زنان شان به زور مورد آزار و اذیت جنسی قرار می گیرند از طرف آنها طرد می شوند؟ و چرا باید طرد شوند؟... اگر هم واقعیت را قربانیان بازگو نمایند چرا باید آنها تاوان پس دهند؟ و به جرم فساد اخلاقی یا به کنج زندان پوسیده شوند و یا هم توسط دادگاه صحرایی مورد محاکمه قرار بگیرند؟ و هزاران مشکلی دیگر، زنان را وادار می کند که از حق خویش بگذرند و تمام دردهایشان را در درون خویش خفه نمایند تا مبادا به درد سر گرفتار شوند... این ها موضوعاتی هست که دورنمای خطرناکی را دارد که خطراتش نه تنها خود فرد، بلکه تمام جامعه را تحت پوشش قرار می دهد. و از این لحاظ باید این موضوعات جدی گرفته شده و مورد کنکاش علمی و چند بعدی قرار گیرد.» (نویسنده: گل بیگم صفا)

کسی که حداقل به مبارزه طبقاتی آشنائی داشته باشد جواب این همه چراها را به درستی می داند. در نزد کسانی این چراها مطرح است که اصلاً بوئی از مبارزه طبقاتی نبرده و الفبای مبارزه را نمی داند. طوری مشخص است که خانم گل بیگم صفا نه مبارزه طبقاتی را درک نموده و نه به ماهیت جامعه بورژوازی پی برده و نه هم فرهنگ و عنعنات جامعه فئودالی را می داند. ورنه این هم چراها را مطرح نمی کرد و علاوه براین که این چراها را مطرح نمی کرد، ماهیت جامعه مستعمره - نیمه فئودالی افغانستان را توضیح می نمود و در پهلوی آن راه رهایی زنان را از قید ستم نشان می داد. بنا به قول شاعر:

رهنمائی کی توانی

ای که ره را خود ندانی

برای خانم گل بیگم صفا این سوال مطرح است که: « چرا هیچ محققى رد این موضوع را نگرفته؟ و چرا اشخاص که به جبر مورد تجاوز و تن فروشی قرار می گیرند به دادگاه های عدلی و قضایی مراجعه نمی کنند؟ »

می‌رسد که همه امید خود را در این خلاصه کرده اند و فکر می‌کنند که اگر این آزادی را کسب کنند آن وقت سایر مسائل حل می‌شود. من با این نظریه مبارزه کرده ام. چون به نظر من رابطه زن و مرد یک مقوله اجتماعی است. اما حالا می‌بینیم که به حد کافی نمی‌دانستیم «تئوری سکس» واقعاً چقدر زیان‌بار است. فصلی که تحت عنوان «پیش در آمدی بر بحث درباره مسئله جنسی در چین» آمده، برای روشن کردن این موضوع بسیار مهم است. «هان سوئین» کتاب «رگبار صبحگاهی» - سافت کاپی انتشار یافته انترنتی

ایدئولوگ‌های بورژوازی در افغانستان نیز تلاش دارند تا مبارزات زنان کارگر و بقیه زنان رنج‌دیده را در مسیر "آزادی جنسی" جامعه بورژوازی سوق داده و آن‌ها را از مبارزه فعال طبقاتی و مبارزه علیه ستم امپریالیستی کنار کشیده و مبارزات شان را فقط و فقط در راه مبارزه صرفاً فمینیستی و اندویدالیستی که برای سیستم سرمایه‌داری مضر نیست سوق دهند. یا بعبارۀ دیگر زنان را بصورت انفرادی در مقابل مردان قرار دهند، و از این طریق به زنان این ایده را تزریق نمایند که دشمن اساسی ستم جنسی فقط مردان اند، نه سیستم طبقاتی حاکم.

ایدئولوگ‌های بورژوازی تلاش می‌ورزند که زنان را به مبارزه فاقد محتوای سیاسی و ایدئولوژیک پرولتری سوق داده و در امر وحدت زنان و مردان مبارز و زحمت‌کش شکاف وارد ساخته و روحیه بی‌بند و باری بورژوائی را به جای مبارزه پیکار جویانه و آزادی‌خواهانه به زنان القا نمایند و آن‌ها را تا سرحد خود فروشی و هر جائی‌گری بکشانند، نمونه بارز آن را می‌توان در تمامی کشورهای سرمایه‌داری دید. در کشورهای سرمایه‌داری روز تاروز به ابعاد و دامنه انحطاط و خود فروشی زنان افزوده می‌شود و امروز فاحشه‌خانه‌ها را بنام صنعت سکس یاد می‌کنند. مناسبات سرمایه‌داری تا مغز استخوان کثیف گردیده و کلیه مناسبات را بر اساس سود تنظیم می‌کند. فرمان شماره هفتم تره‌کی بدون شک همین اهداف را دنبال می‌نمود. آزادی جنسی قبل از ازدواج به معنای بی‌بند و باری جامعه سرمایه‌داری است. البته باید این نکته را بیان نمود که ما با ازدواج‌های اجباری مخالفیم، دختران جوانان باید حق تعیین سر‌نوشت خود را داشته و عشق گناه نیست. به شرطی که عشق واقعی باشد. یعنی فقط رابطه بین یک مرد و یک زن باشد. برای مرد هر زن دیگر نفی باشد و به همین ترتیب برای یک زن. رفیق اکرم یاری تحت عنوان "عشق نوعی از احساس است، ولی چگونه" چنین می‌نویسد:

مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها معتقداند که زن اولین قربانی استعمار بوده و اولین بیدادگری طبقات با ستم مرد بر زن هم‌زمان بوده است. از زمانی که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید بوجود آمد، زن را وابسته به پدر و شوهر نمود و مهر تأیید بر بردگی زن گذاشت، پایه بردگی زن علل اجتماعی و اقتصادی دارد. از زمان ایجاد طبقات زن بعنوان جنس درجه دوم قلم‌داد و قابل خرید و فروش، یا به عبارت دیگر بعنوان کالا عرضه گردید.

در تحت چنین شرایطی است که زنان مورد تجاوزات وحشیانه جنسی قرار می‌گیرند، گوش و بینی و لب‌های‌شان بریده می‌شود، انگشتان دست و پای‌شان قطع می‌گردد، سوزانده می‌شوند و بقتل می‌رسند. هیچ باز پرسى وجود ندارد تا به این مشکل و ستم وحشیانه رسیدگی نماید. زیرا زن در چنین سیستمی کالا است و ملکیت مرد به حساب می‌آید.

زمانی که یک زن مورد تجاوز قرار می‌گیرد و یا بنا به هر عواملی به تن فروشی می‌پردازند، در جوامع طبقاتی سرشکستگی برای زن است و مرد به این عمل شنیع خود افتخار می‌کند. در حالی که از نظر قانونی هر دو مجرم اند، اما جامعه فقط به زن فاحشه اطلاق می‌کند نه به مرد. هر گاه زنی به محاکم عدلی و قضایی مراجعه نماید این زن است که مسئول شناخته می‌شود. طوری که قبلاً هم بیان شد در جوامع طبقاتی و به خصوص کشورهای مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی هیچ قانونی وجود ندارد که زنان را مورد حمایت قرار دهد. فحشاء اوج جامعه سرمایه‌داری تا زمانی که مالکیت خصوصی از میان برداشته نشود به هیچ وجه نمی‌توان فحشاء را نابود ساخت.

امروز هستند کسانی که زیر نام انقلاب و رهایی زنان از قید ستم مبارزه می‌کنند، اما فکر می‌کنند که آزادی و رهایی زنان به معنای «آزادی جنسی» است و دختران جوان بدون قید و بند ازدواج باید آن را عملی کنند، مانند جامعه بورژوازی کنونی. در این زمینه به نقل «هان سوئین» مراجعه می‌کنیم. او در یک قسمت از کتاب خود تحت عنوان «رگبار صبحگاهی» که تاریخ انقلاب و حزب کمونیست چین را از زمان تاسیس تا سال ۱۹۴۹ به رشته تحریر در آورده است، چنین می‌نویسد:

«اغلب در سخرانی‌هایم در بسیاری از کشورهای غربی با مردان و زنانی برخورد می‌کنم که ظاهراً معتقدند «مناسبات جنسی» و «آزادی جنسی» که بمعنای مناسبات جنسی زنان و دختران جوان بدون قید و بند ازدواج است، رهایی کامل زنان می‌باشد. بهر حال این چیزی است که از بحث‌های آن‌ها بر می‌آید و به نظر

سلطه مادی مرد است. در این دوره‌ها هم برای مرد و مخصوصاً برای زن، زناشوئی محصول و نتیجه محبت نیست، بلکه محبتی است که در ضمن زناشوئی اجباراً تولید می‌شود.» انگلس

ستم بر زن منشاء طبقاتی دارد، تا زمانی که طبقات محو نگردد، توده‌های ستم‌دیده و به خصوص زنان به آزادی نمی‌رسند. شرکت فعال نسل جوان کشور اعم از زنان و مردان در مبارزه علیه امارت اسلامی افغانستان به منظور سرنگون نمودن قهری آن یک ضرورت مهم اجتماعی است، مسئله اساسی این است که فعالیت‌های انقلابی زنان هم‌نوا و متحد با جوانان، ستم مرد سالارانه را که بخشی از نظام استثمارگرانه و ستم‌گرانه حاکم بر افغانستان است مورد ضربت قرار می‌دهد و خشم زنان را به مثابه عامل قدرت مندی در راه انقلاب رها می‌سازد.

یگانه راهی که می‌تواند به این ستم و جنایات بی‌حد پایان دهد سرنگونی نظام استثمارگرانه و ستم‌کارانه موجود تحت رهبری حزب پیش‌آهنگ طبقه کارگر است. در این زمینه زنان و دختران آگاه باید قاطعانه و استوار دست به مبارزه زده و زنان مبارز و رزم‌جوی را متشکل نمایند و مردان انقلابی و آگاه وظیفه دارند از این مبارزه حمایت نموده و فعالانه در پیش‌برد آن سهم بگیرند. اصل هدف «جنبش حرکت برای تغییر» را می‌توان از بحث زیر به درستی درک نمود. به این بحث توجه کنید:

«اما آنچه ثابت شد یک مسأله بود و آن این که مردم افغانستان با کمک روشنفکران انقلابی باید به پاخواسته و این حاکمیت بنیادگرا و فاشیست طالبان را برای انقلاب کمونیستی سرنگون کنند. این پاسخ مثبت و بنیادین متفاوتی به حل تضادهای اجتماعی است.» (اعلامیه «جنبش حرکت برای تغییر» به مناسبت ۱۵ آگست - شماره اول - صفحه اول)

"جنبش حرکت برای تغییر" در بحث فوق فقط رگه‌های خرده بورژوازی و رویزیونیستی خود را به نمایش گذاشته است. در این بحث همه چیز وجود دارد، جز رهبری پرولتاریا در انقلاب قهری.

رویزیونیست‌های آواکیانی مانند بورژوازی از پرولتاریا و انقلاب قهری هراسانند، به همین علت است که همیشه از رهبری پرولتاریا و انقلاب قهری تحت رهبری پرولتاریا چیزی نمی‌گویند و تلاش دارند تا توده‌های زحمت‌کش اعم از زنان و مردان را زیر نام "انقلاب کمونیستی" به فریبند و آن‌ها در مسیر فرمیستی بکشانند و زنجیرهای ستم را بر دست و پای شان مستحکم‌تر نمایند. همین طرح‌های بورژوازمناشانه‌شان به ایشان اجازه نمی‌دهد که

«آن نوع احساس میان یک مرد و یک زن است که در آن هر زن دیگری و تمام زنان دیگر، برای مرد خاص نفی می‌شود. به عبارت دیگر، آن زن خاص به صورت تمام زنان دیگر و هر زن دیگر، برای مرد خاص تجسم می‌یابد و همچنان تمام مردان و هر مرد دیگری برای زن خاص نفی می‌گردد و یا به عبارت دیگر، آن مرد خاص به صورت تمام مردان دیگر و هر مرد دیگر برای زن خاص تجسم می‌یابد. مرد برای زن، همه مردان یا نفی همه دیگر و زن برای مرد، همه زنان و یا نفی همه زنان دیگر می‌شود. چنین است عشق.....» (روشنگر تاریکی - یادنامه اکرم یاری - به کوشش دکتر حفیظ شریعتی - صفحه ۶۵)

در جامعه بورژوازی این رابطه کاملاً معکوس است. زیرا در این جامعه اشتراکی بودن زن الزامی و ضرورت جامعه بورژوازی است.

«اشتراکی بودن زن رابطه است کاملاً متعلق به جامعه بورژوائی، که امروز به طور کامل به صورت فحشا وجود دارد. ولی فحشا متکی بر مالکیت خصوصی است و با نابودی آن از بین می‌رود. بنابر این سازمان کمونیستی نه تنها اشتراکی کردن زنان را برقرار نمی‌کند، بلکه بر عکس، آن‌را از میان بر می‌دارد.» کارل مارکس - فریدریش انگلس مجموعه آثار جلد ۶ - صفحه ۴۵۲

«... در شهرهای بزرگ "متمدن" صنف مهمی از زن‌ها که جامعه تمام خواص انسانی را جز هیکل از آن‌ها سلب کرده است بعنوان صنف فاحشه دیده می‌شود، بنابراین شرایط موجود در این جوامع سبب ایجاد فحشا است که از یک طرف بواسطه فقر مادی و از طرف دیگر حالت مخصوص موناگامی، عده‌ای از زن‌ها را مجبور می‌کند که با عمومیت دادن کاملاً "بلاشرط" زنی خود را فقط در مقابل پول اعاشه کنند. اصلاح این مرض اجتماعی باید با سایر اصلاحات که از ریشه و اساس در جامعه صورت خواهد گرفت توأم باشد ... ولی فقط برای زن امروز در حقیقت هنوز موناگامی نیست. خیانت به زناشوئی اگر از طرف زن باشد کاملاً خلاف اخلاق و مستحق مجازات شدید است، ولی برای مرد "اگر افتخارش مرده نشود" ایراد مهمی نیست.

در قرون وسطی موناگامی با ازدواج‌های اجباری که در نتیجه سیاست‌های خانوادگی پیدا شده بود، در قرون معاصر ظاهراً معاشقه در کار است، این فشار و اجبار مخصوصاً به زن وارد می‌شود، زیرا زن تحت

به قصد نابودی طبقه حاکمه و امپریالیزم مبارزه کند، پرولتاریا است. اما خرده بورژوازی و تمامی اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها از رهبری پرولتاریا هراسان‌اند. آن‌ها در مبارزه علیه فئودالیزم از خود پی‌گیری نشان می‌دهند، این مبارزه‌اش برای برقراری مناسبات سوسیالیستی نیست، بل که به منظور برقراری مناسبات سرمایه‌داری صورت می‌گیرد. در جوامع مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی مبارزه علیه فئودالیزم جدا از مبارزه علیه امپریالیزم نمی‌تواند صورت گیرد.

زنان ستم‌دیده کشور ما باید این نکته را به خوبی درک کنند که ستم‌زدگی و تیره‌روزی شان ناشی از مناسبات تولیدی ارتجاعی حاکم بر جوامع است. آزادی زنان جزء جدا ناپذیر از آزادی طبقه کارگر و کلیه زحمات‌کشان است. پس زنان مبارز و انقلابی و ستم‌دیده کشور باید برای سرنگونی امارت اسلامی و لغو کلیه امتیازات امپریالیزم با کلیه ستم‌کشان جامعه متحد شوند و تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش بر بنای این جامعه کهپنه بیرق آزادی و آزادگی را به اهتزاز در آورند.

در اساس نامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان صریحاً بیان گردیده که: «مبارزه ملیت‌های تحت ستم برای کسب رهایی ملی از شوونیسم ملیت حاکم و مبارزه زنان برای نجات از شوونیسم مرد سالار و حصول آزادی و برابری، نیروهای محرکه مهم انقلاب محسوب می‌گردند. رهایی ملی ملیت‌های تحت ستم از شوونیسم ملیت حاکم و نجات زنان از شوونیسم مرد سالار و حصول آزادی و برابری برای زنان فقط و فقط در پرتو انقلاب پرولتری ممکن و میسر می‌گردد.»

برای آن که زنان به آزادی برسند باید که به مبارزه سخت و طولانی روی آورند، برای از بین بردن نفوذ عقیدتی و عادی طبقه استثمارگر و شوونیسم مرد سالار در جامعه که از آن‌ها برده‌خانگی و عروسکی ساخته است جدا مبارزه نمایند. برای از بین بردن عقاید کهپنه، زنان مکرراً باید به آموزش سیاسی توجه خویش را معطوف دارند. زنان باید شهامت اصلاح خود و بدور انداختن مسئولیت‌ها و قیود اخلاقی که جامعه استثمار نیمه فئودالی بر آن‌ها تحمیل نموده است را داشته باشند. در این صورت است که می‌توانند دوشادوش مردان، امارت اسلامی افغانستان را از قدرت به زیر کشیده و تمامی امتیازات امپریالیست‌ها را از افغانستان ملغی سازند و دیکتاتوری دموکراتیک خلق را در افغانستان مستقر نموده و درجهت لغو کامل مالکیت خصوصی گام بردارند. در غیر این صورت همه‌ی وعده، وعیدها و شعارهای کاذب، زنان را به سمت استثمار بیش‌تر و بیرحمانه‌تری خواهد کشاند. امروز اکثریت زنان و بخصوص زنان تحصیل کرده نسبت به جایگاه مذهب و قدرت سیاسی حاکم در افغانستان هیچ‌گونه آشنائی ندارند و همان نکاتی را زمزمه می‌کنند که سیستم مردسالار حاکم و مذهب که حامی ستم بر زن و مالکیت

به طور مشخص از منافع پرولتاریا و توده‌های ستم‌دیده صحبت نمایند. و برای اغفال و فریب ستم‌دیدگان از کلمه "مردم" استفاده می‌نمایند. در حالی که آن‌ها به خوبی می‌دانند که کلمه "مردم افغانستان" عام است و در برگیرنده ستم‌گران و ستم‌کشان جامعه می‌باشد. این بورژوازی است که برای تحکیم منافع خود همیشه به عام‌گوئی می‌پردازند، اما فلسفه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی صریحاً بیان می‌دارد که جانب دار است و با صراحت بیان می‌دارد که جانب پرولتاریا و کلیه زحمات‌کشان ایستاده است. این فلسفه همیشه خط و مرز میان طبقه ستم‌کش و ستم‌گر را مشخص نموده و منافع دو طبقه را از هم جدا می‌کند. فقط اپورتونیسم و رویزیونیسم است که به خاطر تحکیم منافع بورژوازی منافع هر دو طبقه را با هم خلط می‌نماید. به همین خاطر است که در بحث‌هایشان رهبری پرولتاریا و انقلاب قهری را مسکوت می‌گذارند. خواننده به درستی درک می‌کند که "جنبش حرکت برای تغییر" رهبری پرولتاریا و نقش قهر در انقلاب را به دور انداخته تا برای بورژوازی قابل قبول گردد. ما در قسمت‌های قبلی معنای «انقلاب کمونیستی» که دنباله روانان آواکیان بحث می‌نمایند، این گونه بیان نمودیم:

«ما به خوبی آگاهیم که دنباله روانان آواکیان هنگام استعمال این کلمات حتی نزدیک‌ترین معنای سیاسی آن‌را نیز درک نمی‌کنند و در مورد مضمون طبقاتی این مفهوم عدم درک آن‌ها از این هم بیش‌تر است. حال آن که مائوئیست‌ها نباید خود را فریفته کلماتی از قبیل «انقلاب کمونیستی» یا «سرنگونی نظام» نمایند. ما باید اولاً این موضوع را دقیقاً پیش خود حلای کنیم که آن نیروی اجتماعی واقعاً موجود که در مقابل نظام ارتجاعی کهپنه قرار گرفته و قادر است که انقلاب را تا سرنگونی کامل نظام کهپنه رهبری نماید کدام‌اند. و ثانیاً این موضوع را نیز تحلیل نمائیم که این نیرو از چه راهی می‌تواند این هدف بزرگش را عملی سازد. اعتقاد ما این است، نیروی که می‌تواند این هدف بزرگ را در عمل پیاده نموده و به سر منزل مقصود برساند فقط پرولتاریا است نه کدام نیروی دیگر. اما «جنبش حرکت برای تغییر» این موضوع را قبول ندارد»

«هدف «جنبش حرکت برای تغییر» از بیان این مطلب که «مردم افغانستان با کمک روشنفکران انقلابی باید به پا خواسته و این حاکمیت بنیادگرای فاشیست طالبان را برای انقلاب کمونیستی سرنگون نمایند» این است که انقلاب ضرورت به رهبری طبقه کارگر ندارد. چشم‌پوشی از رهبری پرولتاریا در انقلاب به معنی پذیرفتن رهبری بورژوازی است. با صراحت باید گفت طبقه که قادر است

خصوصی است به آن‌ها دیکته می نمایند. این بزرگ‌ترین ضعف جنبش زنان در کشور ما است. زنانی که شناخت کامل از مذهب و قدرت سیاسی حاکم نداشته باشند، در ابهامات غرق اند و امکان بدام انداختن شان از طرف بورژوازی و ایدئولوگ‌های شان بیش از حد زیاد است. ما به خوبی شاهدیم که حتی یک تعداد از زنان وابسته به امپریالیسم از یک سو مبلغ ایده‌های بورژوازی اند و تلاش می‌نمایند تا جنبش زنان را از مسیر اصلی منحرف نموده و سمت و سوی رفرمیستی بدهند، و از سوی دیگر در ابهامات مذهب گیر نموده و می‌گویند که بهترین آزادی را به زنان دین و مذهب داده است. در حالی که هر دو حامی مالکیت خصوصی‌اند و مالکیت خصوصی مهر تائید بر بردگی زن زده است.

«استثمار تنها منشا جسمی و نژادی نداشته بلکه ریشه در سیستم طبقاتی شیوه تولید جامعه دارد. تا وقتی که این پدیده بصورت درست و علمی حل نگردیده باشد، پیشرفت در جامعه با مانع برخورد و آزادی زن هم میسر نیست. با وارد شدن زنان در صحنه کار تولیدی و رهایی آن‌ها ترقی جامعه هرچه بیشتر ضمانت می‌گردد، زیرا مادامی که نیمی از افراد جامعه در یک نوع زندان مخفی و تحت ظلم نگه داشته شوند ممکن نخواهد بود ملتی به پیش رود. قدم اساسی برای برانداختن مالکیت خصوصی بر زمین، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها می‌باشد، این است و تنها همین است که راه آزادی کامل و واقعی زن را باز می‌نماید.» لنین

جنبش رهایی زنان از لحاظ کشوری نیز نمی‌تواند - و نباید - یک جنبش در خود و برای خود در نظر گرفته شود. این جنبش فقط در صورتی می‌تواند در راستای رهایی حقیقی و کامل زنان گام بردارد که تحت رهبری طبقه کارگر از طریق حزب پیش آهنگ آن قرار داشته باشد.

پایان

۱۴۰۲/۱۱/۰۱ خورشیدی

۲۰۲۴/۰۱/۲۰ میلادی



به زیر بیرق دروغین

نقدی بر سند وحدت
«جنبش حرکت برای تغییر»

لهیب

عقرب ۱۴۰۴ خورشیدی
نوامبر ۲۰۲۵ میلادی

به زیر بیرق دروغین
نقدی بر سند وحدت «جنبش حرکت برای تغییر»



ایدئولوژیهای بورژوازی برای اینکه مطالب زیبا را زهر آلود نموده و به خورد
نسل جوان بدهند تلاش دارند تا مبارزات ضد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی
را زیر بیرق دروغین، از درون جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی)
شروع نمایند. همان کاری که رهبران مرتد اترناسیونال دوم، رومیزیونیستهای
معاصر «شوروی» و رومیزیونیستهای سه چپانی در چین کردهاند. امروز
تجدید نظر طلبی در مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم با حذف کامل
این اندیشه با «استوهای نوین» آواکایان شروع شده است. (لهیب)

از انتشارات:

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

www.cmpa.io

sholajawid@cmpa.io || sholajawid2@hotmail.com

وضعیت اسفبار خلق تحت ستم افغانستان در مقابل ما ضرورت
وحدت را قرار داده است که باید از موضع خود قدمی پس
بگذاریم و روی گسلهایی که مردم از آنها رنج میبرند به
وحدت برسیم. یاسر کارگر



هفته نامه تغییر
ارگان نشرانی جنبش حرکت برای تغییر

صفحه اول

سند وحدت با نیروهای انقلابی افغانستان

ویژمانه شنه ۲ نور (اردیبهشت) ۱۴۰۴

چرا وحدت

نزدیکی چین با برزیل و ارائه راه حل ۱۲ مادهای
برای جنگ اکراین توسط آنها و شاخوشانه
کشیدن دو دولت برزیل و آمریکا، نبراندازی کره
جنوبی به سمت قایق گشتزنی کره شمالی.

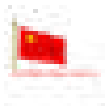
طالبان به عنوان گروه بنیادگرایی دینی اسلامی
از داعش است. قوی تر شدن قطب تندروی
طالبان، که پاسخی به ضرورتی است؛ از تضاد دو
قطب چین-روسیه، آمریکا و همپیمانانش، باعث
تعادل موقتی در بین طالبان شده است.
اما استحکام حاکمیت طالبان، هر چی پیش
تر خلقهای تحت ستم را از حق تصمیم در مورد

و ایران باعث کاهش تضاد در بین اکثر نیروی
بنیادگرایی دینی اسلامی - سنی و شیعه -
شده است که این کاهش تضاد را می توان در
افغانستان و یمن دید. اما داعش نیروی
بنیادگرایی دینی اسلامی است که شیعه را
مسلمان ندانسته و هنوز نقش لشکر فاطمیون یا
حمایت رژیم ایران در جنگ سوریه علیه خود را



حرکت برای تغییر

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:



www.cmpa.io



Sholajawid@cmpa.io || Sholajawid2@hotmail.com



facebook.com/cmpa.io



twitter.com/cmpa_io



instagram.com/cmpa.io

« طبقه ستم کشی که برای آموختن طرز استعمال اسلحه و به دست آوردن آن نکوشد، فقط شایسته آنست که با وی همانند برده رفتار کنند. » (لنین)